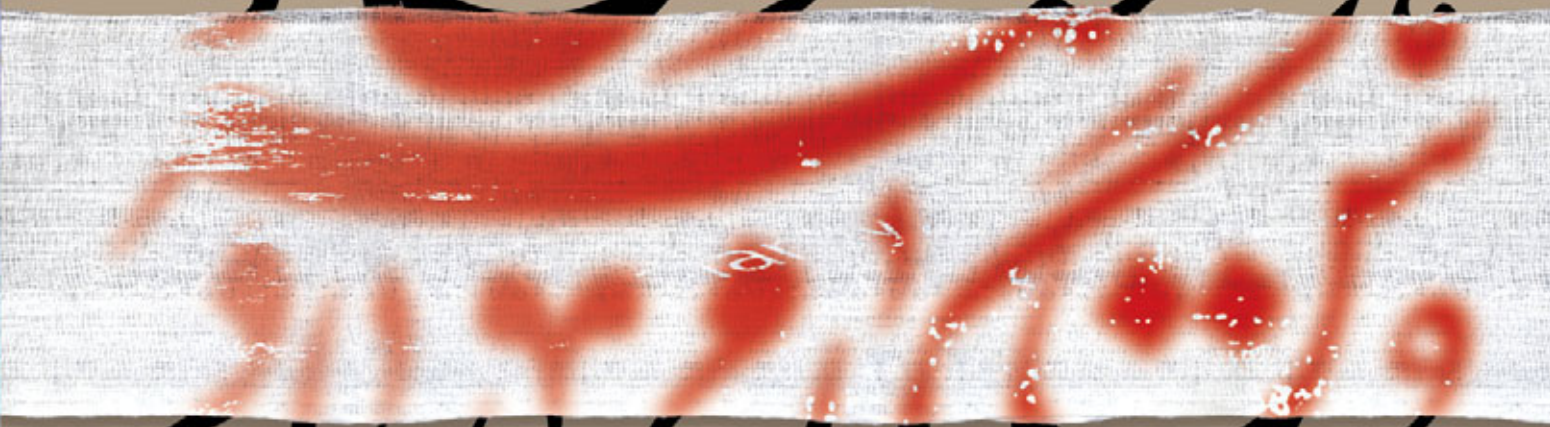


بهمنی رزمی

کلام نور / از بیانات امام خمینی (ره)؛ تشکیل جهاد سازندگی
حکمت متعالی / از بیانات مقام معظم رهبری
فقرزدایی لازمه امنیت ملی، در اندیشه مقام معظم رهبری
سپید جامگان آسمانی: زندگی نامه شهید دکتر مصطفی رستم پور
سیر تکاملی بهداری رزمی در دفاع مقدس
نگاره ای از هنر متعهد

و...

مفتی رفیع



مقداری



بهدارز می



مشخصات نشریه

نشریه فرهنگی-ترویجی

بهداری رزمی دفاع مقدس

Cultural Journal of Combat Medicine of
the Islamic Republic of Iran (ICJCM)

حیطه فعالیت: فرهنگی (پزشکی دفاع مقدس)

دوره انتشار: دو فصل نامه

زبان: فارسی

شروع انتشار: تابستان ۱۳۹۷

صاحب امتیاز:

مؤسسه بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت
و دانشگاه علوم پزشکی بقیة الله

مدیر مسؤول:

سردار سرتیپ پاسدار نصرالله فتحیان

رئیس هیئت تحریریه:

دکتر سید مسعود خاتمی

سرمدیر:

دکتر محمد علی محقق

مدیر اجرایی:

دکتر رکن الدین سلطانی نژاد

هیئت تحریریه:

ابوالحسن احمدیانی، توکل احدی، مهدی اخوان مهدوی،

صادق ر جانی، سید رحیم صفوی، علی صدیقی،

علی صداقت، جلیل عرب خردمند، علی غفوری،

مصطفی مداح، علیرضا مرندی، ابراهیم متولیان،

علی مهرابی توانا، علی اصغر ملا، احمد علی نوربالا،

پرویز وزیریان، امیر نظامی اصل سروری، سعید بینات

طراح و صفحه آرا:

واحد طراحی مؤسسه بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت

ویراستار فارسی: زهره اصفهانی

لیتوگرافی و چاپ: شرکت پیام آوران نشر روز

محل انتشار: تهران

تلفن: ۰۲۱-۸۸۶۰۶۷۲۸ و ۰۲۱-۸۸۶۰۶۱۵۲

نشانی: تهران، میدان ونک، خیابان ملاصدرا، خیابان شیخ

بهائی جنوبی، نبش کوچه شهید نصرتی، جنب ورودی

مسجد جامع بقیة الله الاعظم (ع) واحد دوم شمالی،

مؤسسه بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت

کدپستی: ۱۴۳۵۹۱۶۹۶۱

رایانامه: icjcmbehrazm@gmail.com

سایت اختصاصی: www.behdarirazmi.ir

باهمراهی:

وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، فرهنگستان علوم

پزشکی ایران- معاونت امداد، بهداشت، درمان و آموزش

پزشکی و دانشگاه علوم پزشکی ارتش جمهوری اسلامی

ایران- معاونت سلامت، آموزش پزشکی و دفاع زیستی و

دانشگاه علوم پزشکی بقیة الله (ع) سپاه پاسداران انقلاب

اسلامی- معاونت امداد، بهداشت و درمان فرماندهی

انتظامی جمهوری اسلامی ایران- سازمان بسیج

جامعه پزشکی- جمعیت هلال احمر ایران

نشریه فرهنگی-ترویجی بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت

شماره پیاپی هشتم

سال چهارم شماره ۱

تابستان ۱۴۰۰

شاپا: ۳۷۲۰-۲۷۸۳



عکس روی جلد: انتقال یکی از

مجروحان ارتش به پشت جبهه

مکان: سرپل ذهاب / ارتفاعات

بازی دراز / اردیبهشت ۱۳۶۰

عکاس: سعید صادقی

فهرست

سخن سردبیر: جهادسازندگی؛ عشق و ایمان، بصیرت و همت / ۲

کلام نور: از بیانات امام خمینی (ع)؛ تشکیل جهادسازندگی / ۴

حکمت متعالی: از بیانات مقام معظم رهبری؛ فقرزدایی لازمه امنیت
ملی، در اندیشه مقام معظم رهبری / ۱۰

سپید جامگان آسمانی: معرفی و زندگی نامه شهید دکتر مصطفی
رستم پور / ۱۶

زندگی نامه شهید مدافع سلامت: دکتر حمیدرضا مهنی؛ گفت و گو با
همسر شهید / ۲۰

حماسه هوانیروز: نقش آفرینی هوانیروز در شرایط بحرانی آغاز جنگ
تحمیلی (بخش سوم) / ۲۶

یاد باد آن روزگاران یاد باد: امیر خلبان شهید منصور وطن پور؛ اولین
شهید هوانیروز در دفاع مقدس / ۳۲

سیر تکاملی بهداری رزمی در دفاع مقدس: بهداری در عملیات
بیت المقدس (قسمت ۲) / ۳۴

خاطرات ماندگار: گفتگو با دکتر روح اللهی، جراح پیشکسوت بیمارستان
امام سجاد (ع) فرماندهی انتظامی / ۵۸

پیشینه و عملکرد: جمعیت هلال احمر (قسمت ۲)؛ از زبان مرحوم
دکتر فیروزآبادی / ۶۲

نگاره‌ای از هنر متعهد: شهید بهزاد (مهدی) غیاثی (جانشین بهداری
لشکر ۲۷ محمد رسول الله) / ۶۸

نگاره‌ای از هنر متعهد: شهید علیرضا کوهستانی (جانشین بهداری لشکر
۲۵ کر بلا) / ۷۰

معرفی آثار علمی فرهنگی بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت:
کتاب ۵۲۸؛ بازروایی خاطرات مباران شیمیایی بیمارستان صحرایی / ۷۲



جهاد سازندگی

عشق و ایمان، بصیرت و همت

مجموعه عظیم و سازمان بزرگ جهاد سازندگی یکی از بزرگترین امتحانات را داده است و جهادگران سازندگی در طول بیست سال گذشته همواره پیشرو و مبتکر انجام کارهای بزرگ بوده‌اند

محرومیت‌زدایی و رسیدگی به محرومان و مستضعفان، با راهبرد عدالت اجتماعی منبعث از اسلام، از آرمان‌های بزرگ و اصلی انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بوده و هست و خواهد بود. معمار کبیر انقلاب و بنیانگذار نظام مقدس جمهوری اسلامی، امام خمینی^(ع) در پیامی مهم در بیست و ششم خرداد ماه ۱۳۵۸، برپایی نهاد انقلابی جهاد سازندگی را فرمان داد. متعاقب این پیام تاریخی در بیست و هفتم خرداد ماه سال ۱۳۵۸ نهادی با عنوان «جهاد سازندگی» تشکیل شد و اساسنامه آن به تصویب هیأت وزیران رسید. با شروع جنگ غالب فعالیت‌ها و تجربیات این نهاد نوپا در جنگ متمرکز شد و جمعی از جهادگران مخلص و سنگرسازان بی‌سنگر به شرف شهادت نائل شدند. جمع بیشتری ضمن تلاش ایثارگرانه در میادین دفاع شرافتمندانه، با اهدای سلامت در صحیفه جانبازان انقلاب افتخار آفریدند.

رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله خامنه‌ای، در دیدار با جهادگران سازندگی در پانزدهم مهر ماه سال ۱۳۷۷ فرمود: «... جهاد سازندگی یکی از تدبیرهای برجسته و ماندگار امام بزرگوار^(ع) و یادگار ارزنده ایشان است و حقیقتاً شجره طیبه‌ای است که به دست بابرکت امام عزیز غرس شد، رشد کرد، میوه داد و کشور و ملت را در مراحل مختلف از وجود خود بهره‌مند ساخت... مجموعه عظیم و سازمان بزرگ جهاد سازندگی یکی از بزرگترین امتحانات را داده است و جهادگران سازندگی در طول بیست سال گذشته همواره پیشرو و مبتکر انجام کارهای بزرگ بوده‌اند و اکنون نیز جهاد سازندگی باید علاوه بر تداوم بخشیدن به سازندگی کشور تلاش خود را برای تربیت مغزهای فعال و دست‌های کارآمد و نیز سازندگی مدیران لایق و شخصیت‌های برجسته مضاعف کند.»

تغییرات ساختاری در طول زمان، اهداف و آرمان‌های اولیه این نهاد را تحت الشعاع قرار داد اما با وجود همه تحولات، ضرورت‌های آرمانی همچنان باقی‌ست. محرومان جامعه و مستضعفان این روزگار، آسیب‌دیدگان از بلایای طبیعی و سوانح دیگر در مناطق محروم و کمتر برخوردار همچنان در انتظار یاری‌گران ایثارگر و مخلص جهاد سازندگی هستند. اگرچه



- بر محرومیت‌زدایی محرومان و مناطق محروم
- فرهنگ‌سازی و ترویج فرهنگی با معرفی و شناساندن الگوهای الهام‌بخش و جهادگران شهید و ایثارگر صدر اول انقلاب
- حفظ و تقویت راهبرد داوطلبانگی و مشارکت خودجوش همه اقشار ملت، به‌ویژه داوطلبان دانشجویی و دانشگاهی
- اولویت دادن به نیازهای بنیادی، سرمایه‌ای، مولد، اشتغال‌زا و توانمندساز
- رعایت نظم و الزامات ساختاری، سازمانی و مدیریتی
- اجتناب از حاشیه‌ها، تشریفات، تبلیغات نادرست و پرداختن به امور اصلی و ضروری
- و در نهایت عشق و ایمان، بصیرت و همت که ستون‌های اصلی و دستمایه‌های اصلی جهادسازندگی هستند.

غفلت‌های تاریخی از ترویج فرهنگ جهادسازندگی بعضاً نابخشودنی است، اما نافذترین راهبرد جبران همانا احیای این نهاد انقلابی و این دست‌آورد عظیم علمی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، عمرانی و در یک کلمه سازندگی ملت بزرگ ایران است. حفظ اصالت‌های اسلامی و انقلابی و پایبندی به ارزش‌ها و آرمان‌های والای اسلام و انقلاب راهگشای احیا و پیشرفت سریع این میراث گران‌سنگ معمار کبیر انقلاب اسلامی خواهد بود. مروری بر گزیده‌ای از ارزش‌های انسانی و اسلامی و راهبردهای حاکم بر نهاد انقلابی جهادسازندگی برگرفته از کلام امام خمینی (ره) و آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله) زینت‌بخش این جریده است:

- لزوم تشریک مساعی دولت با ملت، همبستگی ملی و وحدت کلمه
- پایبندی به ایمان انقلابی، و تکیه بر اراده والای ملی
- لزوم اتکال به نیروی عظیم و استعدادهای بیکران جوانان و سایر اقشار ملت
- لزوم تأکید بر ضرورت‌های اولویت‌دار سازندگی، با تمرکز





جهاد سازندگی

در کلام بنیان گذار انقلاب
و حامی خدمتگزاران انقلاب؛ خمینی کبیر^(ره)

پیام تاریخی امام خمینی (ره)
به ملت ایران درباره تشکیل جهاد سازندگی
۲۶ خرداد ۱۳۵۸

بسم الله الرحمن الرحيم

ما در مشکلات باید متوسل بشویم به ملت؛ ملتی که بحمدالله مهیا برای کمک و فداکاری بوده و هست. با فداکاری ملت، بحمدالله، مراحلی را که بسیار اهمیت داشت پشت سر گذاشتیم. موانع مرتفع شد، خائنین رفتند و اگر تتمه‌ای هم باشد، با همت ملت خواهند رفت. لیکن این دیوار شیطانی بزرگ که شکست، پشت آن دیوار خرابی‌های زیادی هست و ما باید به همت ملت آن خرابی‌ها را ترمیم کنیم. ناچاریم که به ملت متوجه بشویم برای سازندگی؛ برای اینکه ترمیم کنیم این خرابی‌ها را که در طول مدت حکومت جائر پهلوی در مملکت ما حاصل شده است. بحمدالله ملت ما راجع به سازندگی، مهیا بودن خودشان را اعلام کرده‌اند. دانشجویهای عزیز، متخصصین، مهندسین و بازاری‌ها، کشاورزان و همه قشرهای ملت داوطلب برای این است که ایرانی را که مخروبه به دست ما آمده است بسازند.

از این جهت باید موسوم کنیم این جهاد را به «جهاد سازندگی» که همه قشرهای ملت؛ زن و مرد، پیر و جوان، دانشگاهی و دانشجو، مهندسین و متخصصین، شهری و دهاتی، همه با هم تشریک مساعی کنند و این ایران را که خراب شده است بسازند؛ البته آن جاهایی را که بیشتر خرابی هست. مثل روستاها، جاهایی که مسکن عشایر است، دهات دورافتاده و... تقریباً هر

امروز ثوابی بالاتر از اینکه به برادرهای خودتان کمک کنید [نیست]، این سازندگی را همه با هم شروع کنید که ایران خودتان درست ساخته شود.

سویی بکنند.

انشاءالله خداوند به همه ملت و به همه کسانی که در این راه تشریک مساعی می کنند و این وظیفه اخلاقی و شرعی را ادا می کنند، توفیق عنایت کند. ان شاءالله همه موفق باشند و در این جهاد شرکت کنند و آن خرابه ها را بسازند، و به برادران خودشان کمک کنند. شاید که هیچ عبادتی بالاتر از این نباشد. من می خواهم از اشخاصی که برای زیارت به مکه معظمه و مدینه منوره می روند تقاضا کنم که شما برای ثواب می خواهید بروید به مکه و مدینه و عتبات عالیات مشرف شوید، امروز ثوابی بالاتر از اینکه به برادرهای خودتان کمک کنید [نیست]، این سازندگی را همه با هم شروع کنید که ایران خودتان درست ساخته شود و برادرهای خودتان نجات پیدا بکنند. خداوند به همه شما اجر عنایت می کند و همان ثوابی را که شما از زیارت ها می خواهید خداوند به شما در این جهاد خواهد داد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

کدام از گروه ها [که از این جاها] می آیند از وضعشان شکایت دارند. می گویند برق نداریم، خانه نداریم، آب نداریم، آسفالت نداریم، بهداری نداریم. صحیح می گویند. بنا بوده است که این طور ایران را خراب کنند. الان که بحمدالله آن سد شکسته شده، برای مرحله ثانی، که مرحله سازندگی است، ما باید دستمان را پیش ملت دراز کنیم. از ملت می خواهیم که همه در این نهضت شرکت کنند و همه دست برادری به هم بدهند و این جهادسازندگی را شروع کنند. مأمورین دولت و مردم در همه جا با آن ها تشریک مساعی کنند و تحت نظر اشخاص کارشناس کارها را انجام بدهند. روحانیونی که در همه جا در بلاد، بحمدالله، هستند، آن ها هم در این امر تشریک مساعی کنند و نظارت کنند.

من به همه ملت، به همه اشخاصی که در روستاها و دهات به سر می برند، پس از اینکه به همه شان دعا می کنم و عرض ارادت، یک سفارش دارم و آن اینکه توجه کنند میان کسانی که برای ساختن و برای سازندگی و برای جهادسازندگی به دهات می آیند، مبدا خدای نخواستہ اشخاصی باشند که برخلاف رویه ملت و برخلاف اسلام مسائلی داشته باشند. اگر یک همچو اشخاص دیدند، فوراً آن ها را از ده کنار بگذارند و نگذارند که آن ها در بین جوان های ما و روستاییان ما تبلیغات



این هنر مردان خداست. -- صحیفه، ج ۱۴، ص ۴۷۸

نقش آفرینی جهادسازندگی در کاهش محرومیت در کلام امام خمینی^(ع)

یکی از مهمترین اهداف انقلاب اسلامی، اصلاح و سازندگی در همه زمینه‌های دینی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و علمی بوده است. در همین راستا محرومیت‌زدایی و خدمت به محرومان و مستضعفان از آرمان‌ها، اهداف و برنامه‌های امام خمینی^(ع) قبل از پیروزی انقلاب و در تمام مراحل بعد از پیروزی بود. در این نوشتار بیست فراز از بیانات بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی را در باب جهادسازندگی و نقش آفرینی این نهاد در محرومیت‌زدایی - که با تحلیلی کوتاه همراه است - می‌خوانید. احیای این نهاد انقلابی در گام دوم انقلاب، یکی از ضرورت‌های مبرم برای تحقق عدالت اجتماعی است.

ضرورت توجه به جهادسازندگی

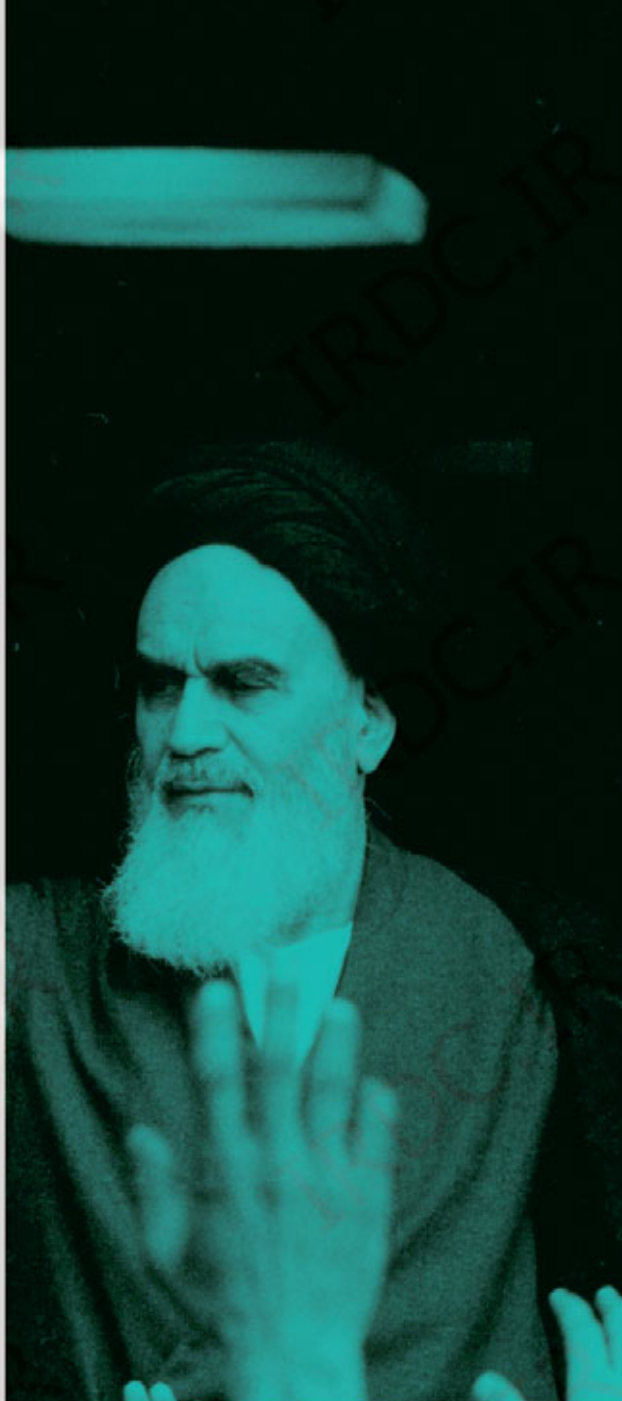
ناچاریم که به ملت متوجه بشویم برای سازندگی، برای اینکه ترمیم کنیم این خرابی‌هایی را که در طول مدت حکومت جائر پهلوی در مملکت ما حاصل شده است. - صحیفه، ج ۸، ص ۱۸۰

کمک به محرومان با سازندگی

امروز ثوابی بالاتر از این نیست که به برادرهای خودتان کمک کنید و این سازندگی را همه با هم شروع کنید که ایران خودتان درست ساخته بشود. - صحیفه، ج ۸، ص ۱۸۰
من همه شما را دعا می‌کنم و امیدوارم که خداوند به شما توفیق خدمت به این مستمندان را که بزرگ‌ترین عبادات نزد آن‌هاست، عنایت فرماید. - صحیفه، ج ۱۷، ص ۱۰۲
گمان نمی‌کنم عبادتی بالاتر از خدمت به محرومین وجود داشته باشد. - صحیفه، ج ۲۰، ص ۳۴۲

انگیزه الهی؛ محور خدمات جهادسازندگی

شما برای خدا کار کنید، برای خدا پیش بروید، برای خدا زحمت بکشید، برای خدا همه کارها را انجام بدهید. -- صحیفه، ج ۱۹، ص ۲۰۲
هنر آن است که بی‌هیاهوی سیاسی و خودنمایی‌های شیطانی برای خدا به جهاد برخیزید و خود را فدای هدف کنید نه هوا.



تحکیم پایه‌های اسلام ناب محمدی؛ فلسفه جهادسازندگی

فرزندان عزیز جهادی‌ام! به تنها چیزی که باید فکر کنید، استواری پایه‌های اسلام ناب محمدی است. - صحیفه، ج ۲۱، ص ۵۹

خودسازی، لازمه جهادسازندگی

باید خودمان را بسازیم. خودتان را که بسازید، همه کارهایتان جهادسازندگی است. - صحیفه، ج ۱۱، ص ۳۸۳
کوشش کنید که این جهادسازندگی را در خودتان ایجاد کنید. - صحیفه، ج ۱۱، ص ۳۸۵

تقدم سازندگی روح بر سازندگی جسم

سازندگی روح را بر سازندگی جسم مقدم دارید تا به خواست خدای تعالی با نیروهای ایمان کارها به بهترین و سریع‌ترین وجه پیش رود و هرچه زودتر با کمک خداوند و یکدیگر این کشور را به خودکفایی و آبادی کامل برسانیم. - سخنرانی به تاریخ ۲۷ خرداد ماه ۱۳۶۱

جهادسازندگی نماد اخوت اسلامی

این جهادسازندگی که همه قشرهای ملت را تحت لوای خودش قرار داده است و جوان‌های ما از هر قشری در این جهادسازندگی وارد می‌شوند، این اثر آن اخوت اسلامی است که دارند. - صحیفه، ج ۱۳، ص ۱۳۱

شهادت و جانبازی در راه جهادسازندگی

کم نیستند جهادگرانی که در راه بهبود زندگی مردم محروم و مستضعف ما شهید و یا معلول گردیده‌اند. - صحیفه، ج ۱۶، ص ۳۳۷

شما که برای میلیون‌ها مستمند و میلیون‌ها مستضعف خدمت می‌کنید، جز خدای تبارک و تعالی کسی نمی‌تواند اجر شما را احصا کند.

هشدار نسبت به انحراف و تخریب

توجه کنید که جهادسازندگی، سازندگی باشد، در آن تخریب نباشد، در آن انحراف نباشد. - صحیفه، ج ۱۲، ص ۴۴۹

اولویت‌دهی به اقشار محروم و مناطق دورافتاده در برخورداری از خدمات جهادسازندگی

قشرهای محروم، روستاییان، عشایر و کسانی که مشکلات بیشتری دارند، نه تنها در بخش‌های اقتصادی بلکه در انواع

بزرگداشت سنگرزنان بی‌سنگر و شجاعت آنان در دفاع مقدس

زحمات بی‌وقفه جهادی‌ها، این سنگرزنان بی‌سنگر، در دفاع مقدس‌مان از جمله مسائلی است که ترسیم آن در قالب الفاظ نمی‌گنجد. - سخنرانی به تاریخ ۱۴ آذر ماه ۱۳۶۷
شجاعت دلیرمردان و شیرزنان جهادی‌مان، در جهادمان علیه کفر و بیداد زبازند خاص و عام است. - صحیفه، جلد ۱۲، ص ۲۰۴

شکست‌ناپذیری جهادسازندگی در سایه حمایت الهی

چیزی که به دست خدا واقع شود شکست ندارد، انشاءالله برای شما شکست نیست. شما مقابل کفر و زندقه و چپاولگری ایستادگی کرده‌اید و تا اینجا هم پیروز شده‌اید، از این به بعد هم پیروز می‌شوید و خداوند شما را همان طور که این راه طولانی را طی کردید و آمدید، در راه‌هایی که در پیش دارید، مثل برق شما را می‌گذراند. - صحیفه، ج ۹

پاداش جهادگران سازندگی

آن‌ها که برای یک مستمند و یک مؤمن خدمت می‌کنند، آن همه اجر پیش خدا دارند، شما که برای میلیون‌ها مستمند و میلیون‌ها مستضعف خدمت می‌کنید، جز خدای تبارک و تعالی کسی نمی‌تواند اجر شما را احصا کند. - صحیفه، ج ۱۷

پیام امام خمینی^(۵) به سمینار جهادسازندگی در تاریخ ۱۴ آذر ماه ۱۳۶۷

بسم الله الرحمن الرحيم

زحمات بی‌وقفه جهاد، این سنگرزبان بی‌سنگر، در دفاع مقدس‌مان از جمله مسائلی است که ترسیم آن در قالب الفاظ نمی‌گنجد. عشق جهاد در خدمت به اسلام و مردم چشم دل عشاق خدمت به دین و مردم را روشن نموده است. شجاعت دلیرمردان و شیرزنان جهادیمان در جهادمان علیه کفر و بیداد زبازند خاص و عام است. وسعت دامنه گذشت و ایثار مردان و زنان جهاد، جنگ و صلح، بزرگ و کوچک، فقیر و غنی این مرز و بوم را فرا گرفته است. جهاد شمایل دنیای آزادی و استقلال در عرصه کار و تلاش و پیکار علیه فقر و تنگدستی و رذالت و ذلت است. فرزندان عزیز جهادی‌ام، به تنها چیزی که باید فکر کنید استواری پایه‌های اسلام ناب محمدی^(ص) است؛ اسلامی که غرب و در رأس آن آمریکای جهانخوار، و شرق و در رأس آن شوروی جنایتکار را به خاک مذلت خواهد نشاند، اسلامی که پرچمداران آن پابرهنگان و مظلومین و فقرای جهان‌اند و دشمنان آن ملحدان و کافران و سرمایهداران و پول‌پرستان‌اند، اسلامی که طرفداران واقعی آن همیشه از مال و قدرت بی‌بهره بوده‌اند و دشمنان حقیقی آن زراندوزان حيله‌گر و قدرتمداران بازیگر و مقدس‌نمایان بی‌هنراند. شما عزیزان با خدمات شایسته خود در پشت جبهه‌ها، همچون جبهه‌ها، دل امام زمان - روحی له‌الفداء - را شاد کرده‌اید.

و اقسام خدمات فرهنگی باید در اولویت قرار گیرند. امروز در گوشه و کنار کشور و در دورافتاده‌ترین روستاهای محروم و بدآبوهوا که قدم بگذارید با ایثارگران جهادسازندگی مواجه می‌شوید. - صحیفه، ج ۱۶، ص ۳۳۷

جهادسازندگی پیام‌رسان انقلاب در روستاها و شهرهای دورافتاده

با جهاد مقدس فرزندان اسلام است که نهال انقلاب اسلامی در روستاها و شهرهای دورافتاده این آب و خاک به گل می‌نشیند. - صحیفه، ج ۱۶، ص ۳۳۷

ماهیت مردمی و داوطلبانه جهادسازندگی

شما به هر جای مملکت که بروید می‌بینید که مشغولند به خدمت کردن و جهادسازندگی. کسی نرفته الزامشان کند، خودشان داوطلبانه از مدارس و از جاهای دیگر می‌روند و خدمت می‌کنند به مردم. - صحیفه، ج ۱۱

مشارکت همگانی در جهادسازندگی

جهادسازندگی کاری است که باید بشود و همه ملت، همه مردم، موظفند که در این کار شرکت کنند و اگر با همه ملت این کار شروع بشود، ایران بعد از چندی یک ایران آباد - انشاءالله - خواهد بود. - صحیفه، ج ۸

نقش زنان در جهادسازندگی

وقتی آن‌ها ببینند که از شهرها، خانم‌های محصل و خانم‌های محترم آمده‌اند و در دهات مشغول کمک هستند، قدرت آنها چند برابر می‌شود و این یک عمل بسیار ارزنده است، ولو کوچک باشد، لکن حجم معنوی اش خیلی زیاد است. - صحیفه، ج ۹

لزوم تداوم جهادسازندگی

آنچه از جهاد شنیده‌ام، این است که فعالیت‌های چشمگیری داشته و به‌خصوص آنچه در جبهه‌ها انجام می‌دهند، بسیار ارزشمند است. به این امر ادامه دهید. خداوند به شما توفیق می‌دهد. - صحیفه، جلد ۱۶





امنیت ملی در گرو فقرزدایی لزوم رفع فقر در اندیشه مقام معظم رهبری

این مطلب با وام‌گیری از کلام مقام معظم رهبری در باب فقر و فقرزدایی تنظیم شده و شایسته است در مطالعات جامع توسط اندیشمندان و صاحب‌نظران مسائل اقتصادی، اجتماعی و امنیتی پیگیری شود.

چرایی اهمیت فقرزدایی

فقر، فساد و تبعیض؛ این‌ها مطالب حقی است که این جانب در چند سال اخیر بارها در اجتماعات عمومی و نیز در دیدار با مسئولان ذیربط درباره آن‌ها هشدار داده و بسیج همه امکانات را برای مبارزه با فقر و فساد و تبعیض از همه خواسته‌ام. اکنون هم معتقدم جز با جهادی مخلصانه و برخاسته از احساس درد و احساس خطر، این شجره‌های ملعونه قلع نمی‌شود و این محتاج همکاری و هم‌صدایی همه، به خصوص صاحبان موقعیت‌های حکومتی و اجتماعی است.

امروزه برای رفع مشکلات مردم سه امر محوری وجود دارد: یکی تولید کار و اشتغال برای نسل جوان پر استعداد و پر شمار این کشور که مشکلات زندگی را از دوش بخش مهمی از مردم ما برمی‌دارد، دوم مبارزه با فساد اقتصادی در دستگاه‌ها که اگر عزم همگانی بر آن قرار نگیرد، همه تلاش‌های دولت کنونی و دولت‌های قبلی را خنثی و دستاوردهای نظام مقدس ما را ضایع می‌سازد و فاصله طبقاتی را عمیق و منابع محدود ملی را به خورد متجاوزان به حقوق ملت می‌دهد، سوم و از همه مهم‌تر وحدت ملی و یکصدایی مسئولان و خواص است که اگر مخدوش شود، هیچ حرکت سازنده‌ای به سامان نمی‌رسد. مردم فداکار و مؤمن ما بحمدالله در زیر پرچم اسلام و انقلاب متحدند. مسائل اقتصادی با محوریت فقر و ذیل آن تورم بالا، بیکاری و بیشتر شدن شکاف طبقاتی در هر جامعه‌ای شرایط بروز، شکل‌گیری و تشدید بحران‌های اجتماعی را آماده و به تبع

آن، بحران‌های یادشده به تهدیدهای امنیتی تبدیل می‌شوند. فقر به نوبه خود زاینده تهدیدهای فرهنگی اجتماعی، زیست‌محیطی، اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی نظامی است که جملگی تهدیدهای امنیت ملی هستند.^۱

فقر و ابعاد آن

امروز در جامعه ما فقر وجود دارد. وظیفه ما به عنوان نظام اسلامی ریشه‌کن کردن فقر در جامعه است. نباید در جامعه محرومیت باشد. این تکلیف ماست به عنوان دولت، به عنوان نظام اسلامی، به عنوان آحاد مردم. کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت؛ این وظیفه همه است. هر کدام به نحوی تجمّل و اسراف و زیاده‌روی را کم کنیم. این درس ماه رمضان است. این کار، همت و گذشت و بصیرت و آگاهی می‌خواهد. از خدای متعال کمک بخواهیم. خانواده‌های بسیاری هستند که نه از روی تن‌پروری و تن به کار ندادن، بلکه به معنای واقعی کلمه محروم و مستمندند. باید این‌ها را شناسایی و پیدا کنید - کار مشکلی هم نیست - و به این‌ها کمک نمایید.^۲

رابطه فقر با کفر و فساد

کاد الفقر ان یكون کفرا؛ جامعه‌ای که در آن فقر باشد، بیکاری باشد، مشکلات معیشتی غیرقابل حل وجود داشته باشد، اختلاف طبقاتی باشد، تبعیض باشد، شکاف طبقاتی باشد،

حالت آرامش ایمانی پیدا نمی‌کند. فقر انسان‌ها را به فساد می‌کشاند، به کفر می‌کشاند. فقر را باید ریشه‌کن کرد.^۳

دلایل رواج فقر

بدترین فسادها در جامعه رواج فقر و افزایش شکاف بین فقیر و غنی است. بدترین فسادها در جامعه این است که کسانی دچار فساد مالی و اقتصادی شوند و از بیت‌المال مردم برای منافع شخصی و پُرکردن جیب خود تغذیه کنند. بزرگترین فسادها این است که در اجرا و اعمال قانون در جامعه تبعیض باشد و به شایستگی‌ها و صلاحیت‌ها و قابلیت‌های افراد توجه نشود. همان فقر و فساد و تبعیضی که بارها عرض کرده‌ایم، مردم تأیید کردند که مبارزه با این‌ها، همان اصلاحات واقعی است. این را مردم می‌خواهند، اما آمریکایی‌ها این را نمی‌خواهند، رئیس‌جمهور آمریکا به هیچ وجه چنین چیزی را در داخل کشور نمی‌خواهد.^۴

رفع فقر؛ فرمان خدا

مبارزه با استبداد، با فساد، با وابستگی، با عقب‌افتادگی و فقر و تلاش برای بهسازی زندگی انسان‌ها و رفع فقر از زندگی فقرا و مستضعفان چیزهاییست که مورد رضای الهی است. خدای متعال انسان‌ها را به این چیزها امر کرده است.^۵

۳- بیانات در دیدار مردم استان ایلام در سالروز ولادت امام علی (ع)
۱۳۹۳/۲/۲۳

۴- بیانات در دیدار با جمعی از مسئولان وزارت آموزش و پرورش ۱۳۸۱/۴/۲۳

۵- بیانات در دیدار علما، طلاب و اقشار مختلف مردم قم به مناسبت سالروز ۱۹ دی ماه ۱۳۷۵/۱۰/۱۹

۱- پاسخ به نامه آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان، ۱۳۸۱/۴/۲۰

۲- بیانات در خطبه‌های نماز عید فطر ۱۳۸۱/۹/۱۵



یکی از نشانه‌های تکذیبِ دین این است که انسان در مقابل فقر فقیران و محرومان بی تفاوت باشد و احساس مسئولیت نکند.

زشتی بی تفاوتی در برابر فقر

یکی از نشانه‌های تکذیبِ دین این است که انسان در مقابل فقر فقیران و محرومان بی تفاوت باشد و احساس مسئولیت نکند.^۱

مبارزه با فقر: وظیفه همگانی

در دعای روزهای ماه رمضان می‌گوییم اللهم اغن کل فقیر. اللهم اشبع کل جائع. اللهم اکس کل عریان. این دعا فقط برای خواندن نیست، برای این است که همه خود را برای مبارزه با فقر و مجاهدت در راه ستردن غبار محرومیت از چهره محرومان و مستضعفان موظف بدانند. این مبارزه یک وظیفه همگانی است.^۲

ساده‌زیستی به جای اشرافی‌گری

نکته بعد، توجه به ساده‌زیستی است. یک وقت است که ما در زندگی شخصی خود مثلاً حرکت اشراف‌گونه‌ای داریم، بین خودمان و خدا که اگر حرام باشد، حرام است. اگر مکروه باشد، مکروه است. اگر مباح باشد، مباح است. اما یک وقت است که ما جلوی چشم مردم یک مانور اشرافی‌گری می‌دهیم؛ این دیگر مباح و مکروه ندارد، همه‌اش حرام است، به خاطر اینکه تعلیم‌دهنده اشرافی‌گری است به اولاً زیردست‌های خودمان، ثانیاً آحاد مردم که به این کار تشویق می‌شوند، ثالثاً ریخت‌وپاش ما مشوق ریخت‌وپاش دیگران است. واقعاً الناس علی دین ملوکهم. ملوک در اینجا به معنای پادشاهان نیست که بگوییم ما پادشاه نداریم؛ نه، ملوک شماها هستید. الناس علی دین، ماها.^۳

اهمیت معنوی رسیدگی به فقرا

هر کاری در کشور صورت می‌گیرد، باید با هدف رفع فقر و محرومیت و ایجاد رونق در زندگی عموم مردم - نه بخشی از مردم و قشرهای خاص - باشد. در چنین فضاییست که مردم می‌توانند به اهداف والای نظام اسلامی - یعنی معنویت و

تکامل روحی و تعالی اخلاقی - دست پیدا کنند.^۴

رابطه فقر با عدالت

نه عدالت بدون پیشرفت مطلوب است، نه پیشرفت بدون عدالت. عدالت بدون پیشرفت یعنی برابری در عقب‌ماندگی و فقر. پیشرفت بدون عدالت را هم هرگز مطالبه نمی‌کنیم.^۵

رابطه فقر با سلطه استعمار

ملت‌های مسلمان از سلطه دویست ساله بیگانگان و استعمارگران به ستوه آمده و از فقر و ذلت و عقب‌ماندگی تحمیلی خسته شده‌اند.^۶

رابطه فقر با مصرف‌گرایی

یکی از عواملی که نمی‌گذارد دست کسانی که توانایی کمک دارند، به یاری فقرا دراز شود، روحیه مصرف‌گرایی و تجمل در جامعه است. برای جامعه، بلای بزرگی است که میل به مصرف روزبه‌روز در آن زیاد شود و همه به بیشتر مصرف کردن، بیشتر خوردن، متنوع‌تر خوردن، متنوع‌تر پوشیدن و دنبال نشانه‌های مُد و هر چیز تازه برای وسایل زندگی و تجملات آن رفتن تشویق شوند. چه ثروت‌ها و پول‌هایی که در این راه‌ها هدر می‌رود و از مصرف شدن در جایی که موجب رضای خدا و رفع مشکلات جمعی از مردم است، باز می‌ماند.

مبارزه با فقر و فساد: اساس اصلاحات

اساس اصلاحات این است که ما با فقر و فساد و تبعیض مبارزه کنیم. هر اصلاحاتی - اگر واقعاً اصلاحات باشد - بر محور این می‌چرخد.^۷

مواسات؛ وظیفه عمومی انسان‌ها و وظیفه دینی مسلمانان

همه باید خود را موظف به مواسات بدانند. مواسات یعنی هیچ خانواده‌ای از خانواده‌های مسلمان و هم‌میهن و محروم را با

۴- بیانات در دیدار مردم شهرستان جیرفت ۱۳۸۴/۱۷/۲

۵- بیانات در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی ۱۳۸۷/۱/۱

۶- بیانات در سومین کنفرانس حمایت از حقوق مردم فلسطین ۱۳۸۵/۱/۲۵

۷- بیانات در دیدار جمعی از مسئولان وزارت آموزش و پرورش ۱۳۸۱/۴/۲۳

۱- بیانات در خطبه‌های نماز عید فطر ۱۳۸۱/۹/۱۵

۲- بیانات در خطبه‌های نماز عید فطر ۱۳۸۱/۹/۱۵

۳- بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت، ۸۴/۶/۸



دردها و محرومیت‌ها و مشکلات خود تنها نگذاشتن؛ به سراغ آن‌ها رفتن و دست کمکرسانی به سوی آن‌ها دراز کردن. امروز این یک وظیفه جهانی برای همه انسان‌هاییست که دارای وجدان و اخلاق و عاطفه انسانی هستند، اما برای مسلمانان، علاوه بر اینکه یک وظیفه اخلاقی و عاطفیت، یک وظیفه دینی است.^۱

وظیفه اصلی نظام جمهوری اسلامی

مهمترین مسئله دستگاه ما و نظام جمهوری اسلامی - که همه این‌ها در خدمت و در جهت آن است - همان چیز است که همه ما به آن معتقدیم و بارها گفته‌ایم؛ یعنی کوشش برای رفع فقر و محرومیت در جامعه و حمایت و کمک به طبقات مستضعف و محروم. واقعاً باید صحت برنامه‌ها را به این سنجید و دنبال این قضیه رفت و کارهای دیگر را در اولویت‌های بعد قرار داد. کارهای مربوط به طبقات محروم و مستضعفان جامعه - که تعدادشان هم زیاد است - حقاً و انصافاً یک حرکت اساسی را می‌طلبد.^۲ به قشر مستضعف دلسوزانه‌تر برسید: در کشور ما، مثل خیلی جاهای دیگر، قشر محروم و فقیر و پابرهنگان و روستاییان و طبقات مستضعف بیشتر مظلوم واقع شدند. در حق آن‌ها، احتمال مظلومیت قوی‌تر است، تا فلان آدم پولدار زمیندار وسیع‌الامکان. به درد و تظلم همه باید رسید؛ اما به آن کس که در او احتمال مظلومیت بیشتر است - قشرهای مظلوم و پایین جامعه - دلسوزانه‌تر باید رسید.^۳

درس بزرگ رمضان: یاد فقرا و محرومان

در ماه رمضان به برکت روزه، طعم گرسنگی و تشنگی و نرسیدن به آنچه اشتباهی نفس انسان است را درک کردیم و چشیدیم. این باید ما را به احساس مسئولیتی که اسلام در قبال مسئله مهم فقر و فقیر از یکایک مسلمانان خواسته است و بر دوش آنان وظیفه نهاده است، نزدیک کند. از درس‌های بزرگ ماه رمضان که در خلال دعا و روزه و تلاوت قرآن باید آن را فرا بگیریم و استفاده کنیم، این است که با چشیدن گرسنگی و تشنگی، به فکر گرسنگان و محرومان و فقرا بیافتیم.^۴

تقویت فرهنگ انفاق

جوانان اجتماعات خانوادگی تشکیل دهند و کمک‌های افراد خانواده را جمع کنند و در درجه اول به مصرف فقرا و نادارهای همان خانواده و فامیل برسانند و اگر نیازی نبود، به فقرای دیگر رسیدگی کنند.^۵

تقویت سنت‌های حسنه اسلامی همچون صدقه

در جامعه ما باید عادت کمک به ضعفا که یک عادت اسلامیست، روز به روز بیشتر شود. صدقاتی که مردم می‌دهند، اطعامهایی که میکنند و کارهای بزرگی از قبیل وقف و امثال آنها که انجام می‌شود، از سنت‌های حسنه اسلامیست. این سنت‌ها به حیات اجتماعی طیب کمک می‌کند. لذا نباید

علاج اصولی فقر: عدالت اجتماعی

علاج فقر به شکل اصولی در هر جامعه‌ای از راه استقرار عدالت اجتماعی و نظام عادلانه در محیط جامعه است، تا کسانی که اهل دست‌اندازی به حقوق دیگرانند، نتوانند ثروتی را که حق همگان است، به سود خود مصادره کنند. این یک وظیفه دولتی و حکومتی است، اما مردم هم به نوبه خود وظیفه سنگینی بر دوش دارند. اجرای برنامه‌های اجتماعی فقط در بلندمدت و میان‌مدت و به تدریج امکانپذیر است، اما نمی‌شود منتظر ماند تا برنامه‌های اجتماعی به ثمر برسد و شاهد محرومیت محرومان و فقر گرسنگان در جامعه بود. این وظیفه خود مردم و همه کسانی است که می‌توانند در این راه تلاش کنند.^۶

۱- بیانات در خطبه‌های نماز عید فطر ۱۳۸۱/۹/۱۵

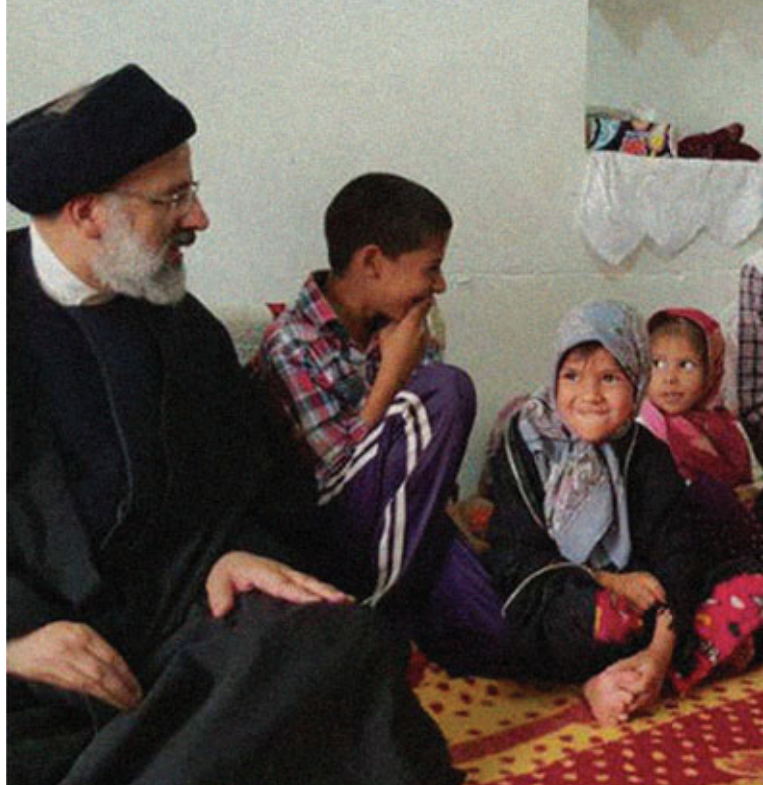
۲- بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت، ۱۳۷۰/۶/۳

۳- بیانات در دیدار با رئیس و مسئولان قوه قضاییه ۱۳۶۹/۴/۴

۴- بیانات در خطبه‌های نماز عید فطر ۱۳۸۱/۹/۱۵

۵- بیانات در خطبه‌های نماز عید فطر ۱۳۸۱/۹/۱۵

۶- بیانات در خطبه‌های نماز عید فطر ۱۳۸۱/۹/۱۵



بگذارید در جامعه تعطیل شود.^۱

جلوه‌های جامعه مهدوی

خوب است که در ماه مبارک رمضان یک رزمایش گسترده برای مواسات، همدلی و کمک مؤمنانه به نیازمندان و فقرا در جامعه شکل بگیرد و برای اثبات ارادتمان به امام زمان (عج) صحنه‌ها و جلوه‌هایی از جامعه مهدوی را که جامعه‌ای همراه با قسط، عدل، عزت، علم، برادری و همیاری است، به وجود آوریم.^۲

کمک به فقرا: حکم الهی

این یک حکم الهی است؛ یعنی در حکومت حق هم باز یک جای خالی برای کمک به سائل و محروم باقی میماند. و فی اموالهم حق للسائل والمحروم. سیره ائمه در این زمینه الگویی روشن پیش روی ما قرار داده است؛ امیرالمومنین (ع) در تمام مدتی که قدرت، حکومت و سلطه را خدای متعال در اختیارش گذاشت، به فکر ضعیف‌ترین افراد جامعه بود... به خانه فقیر سر میزد و در دهان بچه یتیم با دست خودش، غذا می‌گذاشت.^۳

مقابله با استعمار

ما برای مقابله با توطئه‌های استکبار نسبت به این کشور و این

منطقه و همه ملت‌های مستضعف، وظایف و تکالیف بسیاری داریم^۴ که باید آن‌ها را انجام بدهیم. ما به خاطر ایجاد رفاه و زندگی شایسته انسانی برای این ملت بزرگ و فداکار کارها و تکالیف زیادی بر دوش داریم. در نظام ما هر حرکت و سیاست و قانون و تلاشی، باید در خدمت مردم مستضعف و محرومی باشد که حکومت طولانی و بلندمدت طاغوت‌ها، آن‌ها را از جهات مختلف، به استضعاف و ضعف دچار کرده است. این راه ماست. این راهیست که امیرالمؤمنین (ع) پیمود. این راهیست که امام و معلم و رهبر عظیم الشان این انقلاب، آن را از علی (ع) درس گرفت و پیش پای ما گذاشت. باید در آن راه حرکت کنیم.^۵

برنامه‌های فقرزدایی در کشور

در تنظیم برنامه‌های کشور، اصلی‌ترین مسئله عبارت است از رفع فقر و محرومیت و نجات طبقات مستضعف و محروم و پابرهنگان، که از تبعات دوران ستمشاهی و آثار سلطه بیگانگان است. همه برنامه‌های اقتصادی و تولیدی و سازندگی و رونق اقتصادی، باید به این هدف متوجه باشد و تنها در این صورت است که این برنامه‌ها درست و قابل قبول است.^۶ نگاه به مناطق محروم و طبقات مستضعف کشور و آن مناطقی که مورد بی‌مهری دستگاه‌های طاغوتی در گذشته قرار گرفته‌اند، از جمله کارهای بسیار لازم و واجب است.^۷ امام حسین (ع) می‌فرماید: و یأمن المظلومون من عبادک؛ بندگان مظلوم تو باید امنیت پیدا کنند. منظور مظلومان جامعه است، نه ستمگران، نه ستم‌پیشگان، نه مداحان ستم، نه عمله ستم! مظلومون مردمانی هستند که دست و پایی ندارند، راه به جایی ندارند. هدف این است که مردمان مستضعف جامعه و انسان‌های ضعیف - در هر سطحی و در هر جایی - امنیت پیدا کنند؛ امنیت حیثیتی، امنیت مالی، امنیت قضایی، همینی که امروز در دنیا نیست. امام حسین (ع) درست نقطه مقابل آن چیزی را می‌خواست که در زمان سلطه طاغوت در آن روز بود. امروز هم در سطح دنیا که نگاه می‌کنید، می‌بینید همین است؛ پرچم‌های دین را وارونه می‌کنند، بندگان مظلوم خدا را مظلوم‌تر می‌کنند و ستمگران پنجه‌شان به خون مظلومان بیشتر فرو می‌رود.^۸

۴- سخنرانی در سالگرد قیام نوزدهم دی ماه ۱۳۶۹/۱۰/۱۹

۵- سخنرانی در سالروز میلاد حضرت علی (ع) ۱۳۶۹/۱۱/۱۰

۶- پیام به مناسبت افتتاح چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۱/۳/۷

۷- بیانات در دیدار با هیأت دولت ۱۳۷۲/۶/۳

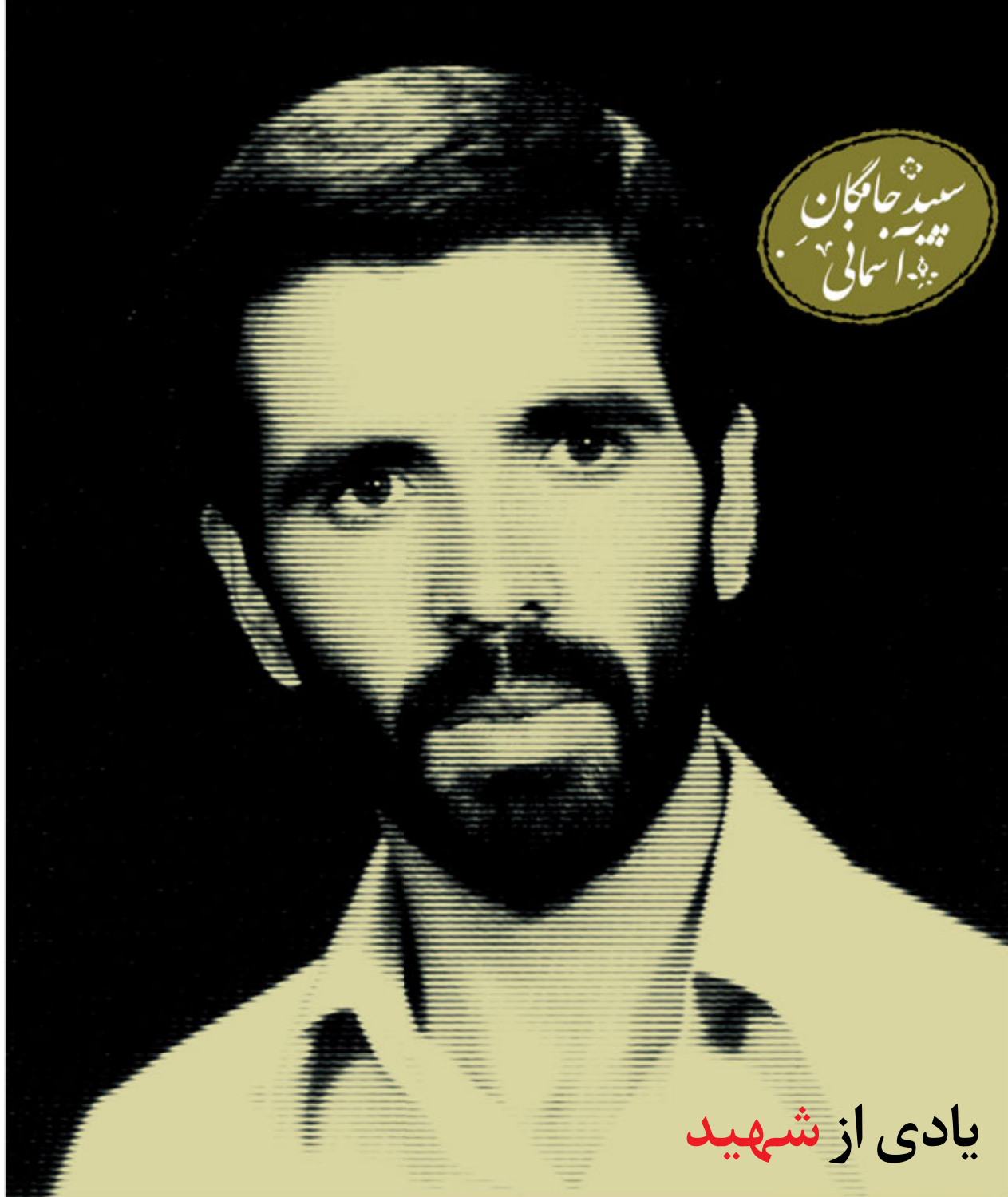
۸- بیانات در دیدار علما و روحانیون و مبلغان در آستانه ماه محرم الحرام

۱۳۷۸/۱۰/۲۳

۱- سخنرانی تلویزیونی به مناسبت نیمه شعبان ۱۳۹۹/۱/۲۱

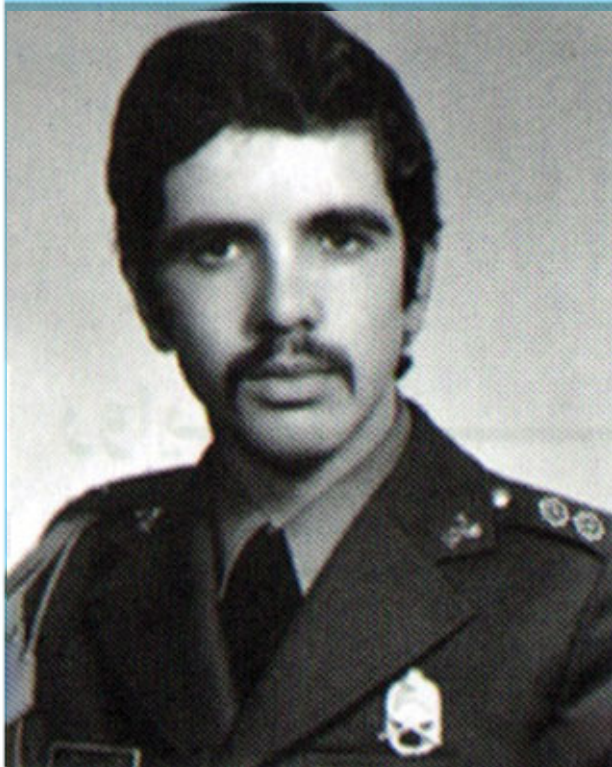
۲- سخنرانی تلویزیونی به مناسبت نیمه شعبان ۱۳۹۹/۱/۲۱

۳- بیانات در دیدار با اқشار مختلف مردم ۱۳۷۲/۱۰/۶



دکتر مصطفی رستم‌پور

دکتر مصطفی رستم‌پور، در سال ۱۳۳۳ در شهرستان بیجار کردستان چشم به جهان گشود. پدرش محمد رستم‌پور از شعرای بیجار به تعلیم و تربیتش پرداخت و زمینه دانش طلبی او را با تهیه امکانات تحصیل و تشویق و دلگرمی فراهم ساخت، و مادر با ایمان و زحمتکش او با شور و شوق و علاقه وافر به فرزندش از هیچگونه ملاحظه و مهربانی در حق مصطفی، کوتاهی و دریغ نورزید. پدر و مادر هر دو دلبسته و شیفته هوش و ادب و پشتکارش بودند. از همان آغاز تحصیل، استعداد و تلاشش را دریافتند و به کمال ذاتی و زیرکی خدادای اش پی بردند و با تشویق و ترغیب، روز به روز استعداد نهفته اش را قوه به فعلیت می‌رساندند.



احترام و عظمت کم‌نظیری پیکر آن پزشک فرزانه را به جانب گلزار شهیدان سوق دادند و با غم و اندوه فراوان به خاک سپردند.

خاطراتی از شهید دکتر مصطفی رستم‌پور

راوی خانم دکتر آجری (همسر شهید - متخصص زنان و زایمان و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی)

به نظر من شهید و شهادت واژه‌ای بسیار پرمعناست. ما اگر وارد یک باغ گل شویم، دوست داریم قشنگترین گل آن باغ را بچینیم. به عقیده من خدا هم وارد باغ انسان‌ها می‌شود و قشنگترین‌ها را انتخاب می‌کند.

دکتر رستم‌پور مردی خوش‌فکر، تند و تیز، روراست، بلند پرواز و آرمانگرا بود. بهترین دوران زندگی من دوران تقریباً هشت ساله‌ای بود که با ایشان سپری کردم. با این که در خانه‌ی پدری زندگی خوب و بی‌دغدغه‌ای داشتم، بهترین و زیباترین قسمت عمرم مربوط به همان دوران است.

اعزام دکتر به بیمارستان صحرایی سومار در شرایطی بود که دوره رزیدنتی وی در رشته جراحی عمومی در بیمارستان فیروزگر به اتمام رسیده بود و در رشته فوق تخصص جراحی قلب و عروق نیز قبول شده بود و تمایل زیادی به ادامه تحصیل داشت.

مصطفی در تمام دوران تحصیل چه در دبستان و چه در دبیرستان در درس و بحث ممتاز و در اخلاق و ادب سرافراز بود؛ معلم و محصل، دبیر و همکلاسی، او را دوست می‌داشتند و در ردیف اول کلاس می‌نشاندند و او بیشتر مطالب درس را از زبان معلم می‌آموخت و آنچه نمی‌دانست فوراً می‌پرسید و به سؤالاتی که استاد از او می‌پرسید، پاسخ صحیح می‌داد. مصطفی روحیه‌ای لطیف و چهره‌ای گیرا و معصوم داشت؛ در رفتار و کردار، آرام، متین، محبوب، سنگین و باوقار بود، هرگز کسی را نمی‌آزد و به دنبال بازیگوشی و شیطنت نبود. بیشتر اوقاتش را به مطالعه می‌گذراند. معمولاً بیشتر ساعات شب را به نوشتن و خواندن سپری می‌نمود و برای درک دقیق درس، خود را به زحمت می‌انداخت. مصطفی تمام درسش را در محیط خانه، حاضر و آماده می‌کرد، با اینکه در فصل بهار، درس خواندن جوانان در میان باغ‌های سرسبز و خرم بیجار امری عادی و طبیعی بود، او محیط خانه را برای درس خواندن بر جای دیگر ترجیح می‌داد و می‌گفت: حیفم می‌آید که این گیاهان سرسبز و باصفا در باغ‌ها را با قدم زن خود و گر چه برای درس خواندن، پایمال کرده و از بین ببرم.

مصطفی با موفقیت، تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دبیرستان را در زادگاهش بیجار به اتمام رسانید و به گرفتن مدرک دیپلم در رشته طبیعی نایل آمد و در سال ۱۳۵۱ درکنکور سراسری در رشته پزشکی دانشگاه تبریز قبول شد و در همان زمان به استخدام ارتش جمهوری اسلامی درآمد و در نیروی هوایی ارتش مشغول خدمت شد. بعد از طی هفت سال تحصیل، موفق به درجه دکترا گردید و در حدود دو سال در مناطق محروم نسبت به معالجه محرومین و مستضعفین اقدام نموده و با کوشش و تلاش موفق شد متخصص جراحی عمومی گردد و بعداً در حالی که در صدد اخذ فوق تخصص رشته جراحی قلب بود که در منطقه عملیاتی سومار در اثر بمباران شیمیایی مصدوم شد و سرانجام به درجه رفیع شهادت نائل گردید.

پیکر آن شهید پس از انتقال به تهران به طرز باشکوهی در میان هزاران نفر تشییع کننده ضمن اجرای مراسم نظامی، با شور و شوکت کم‌نظیر و با آهنگ عزای نیروهای مسلح همراه بارژه نیروی هوایی در هاله‌ای از معنویت و صعود مقام والای انسانی با حضور مقامات دولتی اعم از لشکری و کشوری و وزیر و پرسنل وزارت بهداشت و توده‌های انبوه مردم تهران از بیمارستان فیروزگر به مقصد بیجار تشییع گردید. پس از انتقال به زادگاهش شهرستان بیجار گروس، هزارن نفر از شهر و روستا پیرامون جنازه‌اش اجتماع نمودند و با

از آنجایی که دکتر رستم‌پور بسیار خوش فکر و از سرعت انتقال بالایی برخوردار بود، وقتی بوی سیر را در قسمت پایین سنگر استشمام کرد به هم سنگران خود گفت سریع خود را بالای کوه برسانند و به همراه آنها به بالای تپه مجاور بیمارستان رفت لیکن هواپیمای دشمن بعضی وقتی از دور روپوش سفید آنها را دید، شروع به انداختن بمب‌های شیمیایی بیشتری نمود که منجر به مصدومیت شدید وی و همراهان شان شد. دکتر رستم‌پور را به بیمارستان فیروزگر تهران رساندند. او در بیمارستان به من گفت که شدت آسیب به خاطر بمباران مجدد هواپیمای دشمن بود و گرنه حمله اولیه با توجه به این که ما به نقطه بلندی رفته بودیم، تأثیر

روز اعزام دکتر پنجشنبه بود. همراه خواهرم ایشان را به ستاد بهداری در پل حافظ رساندیم و خداحافظی کردیم. کمی که دور شدیم ناگهان مصطفی خودش را به ما رساند و گفت: اعزام پنج ساعت، تأخیر دارد و من همراه شما به خانه برمی‌گردم. از این که چند ساعت دیگر با او هستیم خیلی خوشحال شدیم. غافل از این که خدا فرصت بیشتری برای آخرین دیدار ما داده است. دوباره به منزل برگشتیم و سپس ایشان خودش مجدداً به ستاد اعزام برگشت. در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۱۰ یعنی روز پنجم حضور ایشان در بیمارستان صحرایی سومار بود که رژیم بعث عراق بیمارستان صحرایی سومار را آماج حملات شیمیایی خود قرار داد.



دیدار امیرسرتیپ دوم دکتر حبیب‌ا... میرزابابایی
رئیس وقت ابهاد نه‌اجا با خانواده شهید دکتر رستم‌پور

زیادی در ما نداشت. دکتر رستم‌پور را می‌خواستند برای ادامه معالجه به انگلیس منتقل کنند ولی به دلیل بدی وضع هوا، هواپیما در فرانسه به زمین نشست و ایشان را به بیمارستان «سنت آنتوان» پاریس منتقل کردند و در طی یک ماه، متأسفانه از شدت جراحات در آن بیمارستان شهید شدند.

آقای دکتر خراسان زاد، یکی دیگر از پزشکانی که در آن بیمارستان حضور داشت، اظهار داشت:
«بعد از این که صدای بمباران قطع شد، به بیرون از کانکس و داخل محوطه بیمارستان رفته و مشاهده کردیم که کارکنان سراسیمه‌اند و نمی‌دانند چه خبر شده است. متوجه شدیم روی زمین و محوطه بیمارستان پودرهای سفید رنگی باقیمانده و همچنین روی ماشین‌ها و آمبولانس‌های بیمارستان لکه‌های سیاه رنگی پخش شده بود که مشخص کرد بمباران شیمیایی بوده است».

بارها در بیمارستان فیروزگر بالای سر ایشان حضور یافتیم. تمام سطح بدنش پر از تاول بود. به علت صدمه دیدن تارهای صوتی و حنجره خیلی کم صحبت می کرد و ارتباط کلامی ما خیلی محدود شده بود. در نهایت ایشان را برای ادامه درمان به خارج از کشور اعزام کردند که متأسفانه درمان ها مؤثر واقع نشد و بعد از یک ماه در مورخه ۱۳۶۵/۱۱/۱۵ به درجه رفیع شهادت رسید. پیکر مطهر ایشان پس از انتقال به تهران با شکوه خاصی در بیمارستان فیروزگر که مملو از جمعیت بود، تشییع و در میان حزن و اندوه فراوان خانواده، دوستان و همکاران به زادگاهش بیجار منتقل شد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.



دیدار و تقدیر امیر سرتیپ
خلبان شاه‌صفی فرماندهی
نهباجا و همراهان از خانواده
شهید دکتر رستم‌پور

سروده علی اکبر کوماسیان

در وصف شهید دکتر مصطفی رستم‌پور

مصطفی بی تو اگر اشک نریزم چه کنم
خود بگو با غم دل، بی تو عزیزم چه کنم
مصطفی بی تو صفای گل و گلزارم نیست
ای گل و لبلب و باغ و همه چیزم، چه کنم
جگرم با جگر سوخته‌ات سوخت، ولی
نیست از سوز جگر راه گریزم چه کنم
در نیاویزم اگر با روش چرخ دنی
با قضا و قدر از غم نستیزم چه کنم
بی‌توای عارف دلسوخته راه خدا
من دلخسته ز دنیا نگریزم چه کنم
اکبر از غم این ماتم جانگاه بگو
مصطفی بی‌تو اگر اشک نریزم، چه کنم

تنها پسرمان، کوشا اکنون در رشته مهندسی معماری فارغ‌التحصیل شده است. او همان خصوصیات رفتاری پدر شهیدش را دارد. همیشه تأسف می‌خورم که چرا کوشا، زمان کوتاهی با پدرش بود. او ۲/۵ ساله بود که پدر را از دست داد. کوشا در واقع بی‌مادری را بیشتر تجربه کرده است زیرا من از ابتدا تا الان بیشتر نقش پدر را برای او داشته و خواسته‌ام تا مردی بزرگ شود به همین علت کمتر محبت‌های مادرانه‌ام را به او نشان دادم و خوشبختانه الان ابهت مردانگی را در او زیاد می‌بینیم. در طول تحصیل و حتی در دانشگاه هم‌کلاسی‌های کوشا از شهادت پدرش مطلع نبودند. کوشا بعضی مواقع کلافه می‌شود و می‌گوید من از زندگی با عکس‌ها خسته شده‌ام. دلم می‌خواست به پدر نزدیک‌تر بودم. در تمام این مدت ما با خاطرات شهید زندگی کرده‌ایم. اتاق بابا، کیف بابا و ... همه هم‌اکنون نیز موجود است. رفتار مصطفی با پسرش خیلی خاص بود. خیلی عجله داشت و دوست داشت که خصوصیات رفتاری پسندیده را در او نهادینه کند. شاید می‌دانست وقت کمی دارد.

امیر سرتیپ دوم دکتر میرزابابایی (رئیس اسبق اداره بهداشت، امداد و درمان نهباجا)

شهید دکتر مصطفی رستم‌پور از دوستان و هم‌کلاسی‌های دوران دانشگاه من بود. وقتی در سال ۱۳۵۲ وارد دانشکده پزشکی شدم، ایشان سال دوم پزشکی بود. از همان روزهای اول با هم گرم و صمیمی شدیم.

ایشان جزء دانشجویان عالی‌دانشکده بود. همیشه در همه امور در خط مقدم و در مسایل اخلاقی و رفتاری الگو بود. به درس و مطالعه و یادگیری اهمیت زیادی می‌داد. هر وقت دنبال ایشان می‌گشتم او را در کتابخانه می‌دیدیم. در دوران قبل از انقلاب محدودیت‌ها خیلی شدید بود در آسایشگاه با دانشجویانی که روحیه مذهبی داشتند برخورد خوبی نمی‌کردند. یادم است آسایشگاه ما نمازخانه و فرش نداشت. سه سال روی تخت‌ها زندگی می‌کردیم. یک جانماز از جنس پلاستیک داشتیم که در گوشه‌ای از زمین پهن می‌کردیم و نماز می‌خواندیم. به خاطر همین جانماز، عده‌ای به شهید رستم‌پور تذکر داده بودند ولی ایشان با صلابت پاسخ داده بود که: «با نماز خواندن ما هم کار دارید؟»

در دوران انقلاب به اتفاق دکتر رستم‌پور در تظاهرات شرکت می‌کردیم. دکتر رستم‌پور رزیدنت جراحی عمومی بود و علاقه زیادی به ادامه تحصیل در رشته جراحی قلب داشت.



من هم دویدم، اما دکتر رسید

گفت و گو با دکتر مهشید صحابی
همسر شهید سلامت، دکتر حمید رضا مهینی



شهید دکتر حمیدرضا مهینی از شهدای سلامت و از بندگان خاصی بود که خدا شهادت را رزق او کرد؛ پزشک متعهدی که برای حفاظت از حریم سلامت هموطنان خود، با توسل به حضرت زهرا^(س) در خط مقدم مبارزه با ویروس کرونا تا پای جان ایستاد و در هفتم فروردین ماه ۱۳۹۹ به شهادت رسید. در روزهایی که خانواده شهید در خلوت خود و غریبانه به سوگ عزیزشان نشسته بودند، دکتر مهشید صحابی، همسر شهید مهینی صبورانه و سربلند از همسرش سخن گفت. دکتر صحابی، متخصص قلب و عروق و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ست و در بیمارستان بوعلی به بیماران خدمت می‌کند. روایت همسر شهید مهینی را از بیست و پنج سال زندگی مشترک با این شهید می‌خوانید.

خانم دکتر در ابتدای گفت‌وگو خلاصه‌ای از زندگی آقای دکتر بفرمایید.

شهید حمیدرضا مهینی، متولد دهم تیرماه ۱۳۴۴ در تهران و در خانواده‌ای فرهنگی و مذهبی به دنیا آمده بود. مادرش عاشق قرآن و اهل بیت^(علیهم‌السلام) بود و او را با قرآن آشنا می‌کرد. شهید تعریف می‌کرد زمانی که به مدرسه می‌رفت چندین سوره قرآن را حفظ بود و این موضوع باعث تعجب معلمان و همکلاسی‌هایش شده بود. مادر شهید خانه‌دار و دیپلمه بود و پدرش نیز تحصیل کرده بود و کارمند دادگستری و به زبان فرانسوی هم تسلط داشت. بعد از پایان کلاس پنجم دبستان در امتحان ورودی مدرسه راهنمایی علامه حلی (تیزهوشان سابق) پذیرفته شد و دبیرستان را هم در آنجا گذراند. در کنکور ابتدا در رشته مهندسی برق و الکترونیک دانشگاه علم و صنعت پذیرفته شد اما به دلیل علاقه مادرش به پزشکی، به دانشکده مهندسی نرفت و سال بعد در رشته پزشکی دانشگاه شهید بهشتی قبول شد. می‌گفت همیشه دوست داشت که مهندس شود اما به خاطر مادرش وارد رشته پزشکی شد. تمام کارهای الکتریکی خانه را انجام می‌داد و کم پیش می‌آمد که تعمیرکار به خانه ما بیاید. سال ۱۳۶۳ وارد دانشگاه شهید بهشتی شد و پزشکی عمومی را به پایان رساند. بعد برای گذراندن طرح پزشکان عمومی به منطقه لارستان استان فارس رفت و در روستای بنارویه خدمت کرد. در همان دوران به فاصله یک ماه پدر و مادرش را از دست داد. زمانی که به خواستگاری ام آمد، حدود هشت ماه از فوت مادرش گذشته بود. از مادرش همیشه به نیکی یاد می‌کرد و می‌گفت بیشترین تأثیرات زندگی‌اش را از مادرش گرفته است.

با شهید مهینی چگونه آشنا شدید؟

آشنایی ما به شکل سنتی بود. خواهرش معلم و همکار مادرم بود، به این صورت موضوع خواستگاری مطرح شد. هنگامی که به خواستگاری ام آمد و متوجه شدم خانواده‌اش مانند خانواده ما فرهنگی و مذهبی هستند، بیشتر جذب منش و رفتار و اخلاقش شدم. آن زمان دانشجوی پزشکی دانشگاه شهید بهشتی بودم، اما او را ندیده بودم و نمی‌شناختم. یکی از سؤال‌هایی که ازش پرسیدم این بود که آیا اهل نماز است یا نه که جواب داد یک نماز قضا هم ندارم. خیلی خوشحال شدم. شرط دوم این بود که دوست دارم همسر اهل حلال و حرام باشد» که گفت به این مسائل پایبند هستم. بعد از ازدواج، همراهش به لارستان رفتم و من هم طرحم را آنجا گذراندم. بعد از پایان دوره طرح که حدود چهارده ماه طول کشید، برگشتم و ساکن کرج شدیم و من تخصص قلب و عروق قبول شدم. همیشه من را تشویق به درس خواندن می‌کرد و تأکید داشت که ادامه تحصیل بدهم. خودش اما ادامه تحصیل نداد. می‌گفت من برای امور زندگی کمک می‌کنم اما شما درس بخوان. مشوق اصلی‌ام برای درس خواندن بود، هم امور مالی و هم امور منزل را برعهده می‌گرفت و کمک‌حالم بود. زمانی که رزیدنتی قبول شدم، باردار هم بودم. پسر اولم سال ۱۳۷۷ به دنیا آمد. در نگهداری فرزندان خیلی کمکم می‌کرد.

از خودگذشتگی‌ای که هرکسی انجام نمی‌دهد...

بله، از خودگذشتگی یکی از خصوصیات بارزش بود. بسیار خوش‌اخلاق، مهربان، خوش‌قلب و اهل نماز اول وقت هم

نگهداری می کرد تا من به خدمتم برسم. در درمانگاه تأمین اجتماعی پاکدشت و مطب مشغول کار بود و از بچه ها هم نگهداری می کرد. می گفت تو تخصص داری، برو و به زائران خدمت کن. نتیجه این همه شهادت در اول ماه شعبان شد. روز پنجشنبه به شهادت رسید، ظهر جمعه به خاک سپرده شد و شب اول قبرشان شب ولادت امام حسین^(ع) بود. این نوع مرگ رزق است. همیشه به او می گفتم دعا کن شب جمعه فوت کنم. میخندید و می گفت دست خداست، رزق را خدا می دهد. در قسمت شهدای مسجد ارگ به خاک سپرده شده که خیلی عجیب است.

بود. بعد از نماز، همیشه، به خصوص شبها قرآن می خواند و بعد از نماز به سجده های طولانی میرفت. اهل ریا نبود. به حق الناس اهمیت می داد و اگر کسی با دفترچه دیگری برای ویزیت می آمد، قبول نمی کرد. معتقد بود کسی که حق بیمه می دهد باید از دفترچه اش استفاده کند. البته در مطب خیلیها را رایگان ویزیت می کرد، اما در درمانگاه حاضر به این کار نمی شد، می گفت از نظر شرعی حرام است. خیلی بچه دوست هم بود. پسر دومان که سال ۱۳۹۵ به دنیا آمد، همیشه بغل دکتر می خوابید و غذا می خورد. دکتر همراه، دوست، رفیق و همراه من بود. حرف هایی را که



این هم روزی ایشان بوده که در کنار شهدا به خاک سپرده شوند...

روز تشییع اش داستان عجیبی دارد. تشییع اش با حضور چهار مرد و چهار زن و بسیار غریبانه برگزار شد. دکتر سید محمدرضا هاشمیان، پزشک معالج همسر، شبی که او فوت کرد، با من تماس گرفت و درخواست کرد که در مراسم تدفین حضور داشته باشد. مثل برادر کارهای اداری را انجام داد و برای همسر قبر خرید. از ایشان خواستم اگر امکان دارد در قطعه شهدای جنگ قبری خریداری کند اما آنجا امکانش نبود و دکتر هاشمیان در قطعه شهدای مسجد ارگ قبری برای او خرید. روی سنگ مزار این عزیزان نوشته

به هیچ کس نمی توانستم بگویم، با دکتر در میان می گذاشتم و حالا به چاه می گویم.

سال ۱۳۸۰ بعد از آن که فارغ التحصیل شدم، در قرعه کشی دانشجویی، حج عمره نصیمان شد و با هم به این سفر رفتیم. زمانی که محرم شدیم، سیزدهم ماه رجب بود، لطف خاصی داشت، سفری عجیب و معنوی بود.

دکتر جزو خادمان امام حسین^(ع) بود. من هم چهارده مرتبه به کربلا مشرف شده ام و دوازده مرتبه خادم الحسین^(ع) و خادم العباس^(ع) بوده ام و در تیم درمان به صورت داوطلب در ایام اربعین، عاشورا و نیمه شعبان به زائران خدمت کرده ام. در این مدت دکتر مهبینی فرزند کوچکم را به تنهایی

چشمم را می‌زند. چشم باز کردم و دیدم بالای سرم، خانم حضرت زهرا^(س) با چادر مشکی تشریف آورده‌اند. گفتم: خواب بودی؟ گفت: «مطمئنم که خواب نبودم. حضرت چیزی نگفت. روی زمین نشست و به شدت گریه می‌کرد. گفتم: خیلی خوب است که. شفایت را گرفته‌ای! تمام شد. خانم حضرت زهرا^(س) بالای سر هر کسی نمی‌رود. این موضوع را نه من و نه شما به هیچ کس نمی‌گوییم و تا زمانی که زنده هستیم مثل راز بین ما می‌ماند. او هم قبول کرد. پرسیدم: حضرت زهرا^(س) چیزی به شما نگفت؟ جواب داد: ندایی در آسمان می‌گفت با گریه می‌برد و با گریه می‌آورد.

شده است «قطعه عزاداران حسینی». آنجا بود که گفتم امام حسین^(ع) عجب ایشان را مهمان کرده است. در ایام کرونا افرادی که به رحمت خدا رفتند، بدون مراسم خاصی غریبانه به خاک سپرده شدند؛ دکتر هم به همین ترتیب اما زمان تدفین دکتر، مداحی از آنجا عبور می‌کرد. بالای مزارش نشست و روضه حضرت رقیه^(س) و حضرت علی اصغر^(ع) را خواند، در حالی که نمیدانست مرحوم فرزند سه‌ساله دارد. انگار همه چیز توسط اهل بیت (علیهم‌السلام) مدیریت می‌شد. تشییع همسرم مثل حضرت زهرا^(س) غریبانه بود.



حالمان دگرگون بود. این ماجرا را حالا تعریف کردم، چون دکتر شهید شده است. فردای آن روز در مسیر بیمارستان بودم که با من تماس گرفتند و گفتند دکتر را سی.پی.آر کرده‌اند اما برنگشته است.

چه زمانی متوجه شدید که شهید مهینی به این ویروس مبتلا شده است؟

او در درمانگاه تأمین اجتماعی، به عنوان پزشک عمومی مشغول به خدمت بود و تمام بیماران را معاینه می‌کرد. دو سه روز قبل از بستری شدن علائمی مثل گلودرد، ضعف و

خانم دکتر از روزهایی که شهید مهینی در بیمارستان بستری بودند، بگویید.

در دو هفته‌ای که دکتر در بیمارستان بستری بود، به‌ویژه قبل از آن که در بخش آی.سی.یوی بیمارستان مسیح دانشوری پذیرش شود، کنارش بودم. روز آخر گفت: باید چیزهای مهمی به شما بگویم. صدایش بریده بریده بود. پرسید: اینجا در اتاق آفتاب می‌تابد؟ گفتم: نه عزیزم، اینجا پنجره آفتابگیر ندارد. گفت: هیچ ساعتی از شبانه‌روز اینجا آفتاب نمی‌آید؟ گفتم: نه، اینجا آفتاب ندارد. گفت: پس درست فهمیدم. پرسیدم: چی فهمیدی؟ تعریف کرد: نوری معنوی دیدم. بین الطلوعین بود که یکدفعه احساس کردم نور آفتاب

خانم دکتر تعداد قابل توجهی از پزشکان و پرستاران کشورمان به این ویروس مبتلا و به شهادت رسیدند. به نظرتان این ایثار یادآور ایثار رزمندگان در دوران دفاع مقدس نیست؟

من علاقه خاصی به شهدا دارم و با شهدا مأنوس هستم. اولین بار که با دکتر مهینی بیرون رفتیم، گفت: اجازه می‌دهی سر خاک مادرم برویم؟ من قبول کردم. بعد از قرائت فاتحه برای پدر و مادرش پیشنهاد کردم

که به زیارت شهدا برویم.

به قطعه شهدای دوران

دفاع مقدس و شهدای

گمنام رفتیم و

اگرچه از خانواده

شهدا نیستیم،

هر بار که

برای زیارت

اهل قبور

به بهشت

زهرا^(س)

خستگی داشت. بعد از آن حالش بدتر شد و چهارده روز در بیمارستان بستری بود.

واکنش دکتر بعد از شنیدن خبر ابتلا به ویروس چگونه بود؟ خیلی آرام بود. در این مدت من هم کنارش بودم و ترسی از مبتلا شدن نداشتم. دو روز قبل از شهادتش منشی مطبم که خادم افتخاری امام رضا^(ع) است، گفت که خواب دیده دکتر با لباسی نخودی‌رنگ در باب‌الرضا ایستاده است و به او می‌گوید به علت بیماری حرم بسته است. شما تشریف ببرید و زمانی که حرم باز شد برای زیارت بیایید. می‌گفت بعد دکتر لبخند زد و به سمت حرم رفت. درها باز شد و او به سمت ضریح رفت.

حضرت زهرا^(س) خادمانش را رد نمی‌کند. همسرم به‌زیبایی به اجرش رسید. کفنی که از کربلا خریده بود، بر پیکرش بسته شد. مهر و تسبیح تربیتی را که همیشه با آن نماز می‌خواند داخل قبر گذاشتیم. آب زمزمی را که در سفر حج تمتع در سال ۱۳۹۰ آورده بودیم، به همراه آب علقمه بر پیکرش ریختیم. به خادمان امام حسین^(ع) انگشتی داده می‌شود که از سنگ قبر ایشان است و هفتاد سال در آنجا بوده است. بعد از تعویض ضریح تکه‌های سنگ انگشت شده و آن را به خادمان می‌دهند. من هم این هدیه متبرک را گرفته بودم، آن را کنار سرش گذاشتم.

دکتر هاشمیان تعریف می‌کرد بعد از مراسم تشییع دکتر احساس می‌کرد از تشییع یک مرجع عالیقدر برگشته است و انبیا، اولیا، شهدا و فرشتگان آنجا حضور داشتند. ما هم همین احساس را داشتیم. حال و هوایی وصف‌ناشدنی داشت. دکتر اهل تظاهر و ریا نبود و به معنای واقعی کلمه مخلص بود. گاهی میدیدم که لیش تکان می‌خورد، مدام صلوات می‌فرستاد و زیارت عاشورا می‌خواند.

خانم دکتر، فرزندانتان روزهای بعد از پدر را چگونه می‌گذرانند؟

پسر بزرگم مثل پدرش بسیار کم حرف و عمیق و آرام است. با هم صحبت می‌کردیم، گفتم: برای تسلی بازماندگان به منزلشان می‌روند، اما شرایط به گونه‌ایست که کسی نمی‌تواند به خانه ما بیاید. در جوابم گفت: این درد را چیزی آرام نمی‌کند. من بهترین دوستم را از دست دادم. پسر کوچکم بهانه پدر را می‌گیرد و مدام وسایلش را نشان می‌دهد.





میرفتیم، حتماً به قطعه شهدا سر می‌زدیم. همیشه با خودم می‌گفتم خانواده شهدا عجب بزرگ و صبوراند و ما چه قدر مدیونشان هستیم، بعد از شهادت دکتر مهینی با خودم گفتم افتخار می‌کنم همسر شهیدم و افتخار می‌کنم که فرزندانم فرزند شهید هستند. از دکتر خواسته‌ام من را شفاعت کند.

از زندگی با دکتر بیشتر بگوئید.

بیست و پنج سال عاشقانه با هم زندگی کردیم. تنها جایی که بدون او رفتم، کربلا بود. همیشه می‌گفت: من به امام حسین^(ع) حسودی ام می‌شود. شما امام حسین^(ع) را از من بیشتر دوست داری. جواب می‌دادم: من از همه دنیایی‌ها تو را بیشتر دوست دارم، اما از آخرتی‌ها نه.

خدا با شهادت او می‌خواهد ما را امتحان کند. زمانی که خبر شهادتش را شنیدم، گریه کردم و در همان حال دو رکعت نماز شکر خواندم و در رازونیزم با خداوند گفتم: خدایا! شیطان آمده تا ایمانم را ببرد و اکنون زمان امتحان است. بر داده و نداده‌ات شکر گزارم. الحمد لله علی کل نعمه... من در شهادت ایشان جز زیبایی ندیدم. آنجا حضرت زهرا^(س) حضور داشت و نشانه‌هایش غربت بالین دکتر هنگام بیماری، نداشتن ملاقات‌کننده، غربت تشییع، غربت تدفین، نداشتن مجلس ختم و آرام گریه کردن بود.

دکتر اهل سفر بود و غیر از استان سیستان و بلوچستان، تمام استان‌های ایران را رفته بودیم. به مشهدالرضا هم بارها مشرف شده بودیم. در ایام فاطمیه اخیر که با هفتم شهید سردار قاسم سلیمانی مصادف بود، به مشهد رفتیم و بهترین سفر ما به مشهد در این سفر رقم خورد. نزدیکترین هتل به حرم نصیبمان شد، به صورتی که در هتل به ورودی صحن باز می‌شد. از مهمانسرای حضرتی غذای حضرتی نصیبمان شد و... امام رضا^(ع) برای شهید مهینی در این سفر سنگ تمام گذاشت.

و اما سخن آخر...

شهادت رزقی است که خداوند نصیب بندگان خاص خود می‌کند. من هم دویدم، اما دکتر رسید. به دویدن نیست باید رزقت باشد. دکتر من جواهری بود. حضورش را بعد از شهادت به خوبی درک می‌کنم. مطمئن هستم که ایشان شاهد و ناظر هستند و ماییم که غایبیم.

اوج



پرواز در افتخار

حماسه هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران

(بخش سوم): نقش آفرینی هوانیروز در شرایط بحرانی آغاز جنگ تحمیلی

یگان هوانیروز ارتش در کنار نیروی هوایی دو نقش مهم و مؤثر در دوران دفاع مقدس داشت: اول، پدافند در مقابل ارتش بعث و دوم، اجرای عملیات پشتیبانی نزدیک از نیروهای زمینی حاضر در صحنه عملیات. اجرای موفق این مأموریت‌ها توسط هوانیروز ارتش در دوران دفاع مقدس، باعث شد تا رزمندگان، در عملیات‌های مختلف و مهمی همچون آزادسازی سرپل ذهاب - به فرماندهی شهید شیرودی - پیروز شوند. رژیم بعث عراق، در سی و یکم شهریور سال ۱۳۵۹، با تمام قوا، از زمین، هوا و دریا به مرزهای ایران حمله‌ور شد. تحرکات دشمن از ماه‌ها قبل حکایت از جنگی تمام‌عیار داشت، اما غافلگیری مرزداران و نیروهای مسلح و مدافعان میهن در ساعات اولیه حمله بسیار مشهود بود و بر فضای روزهای آغازین جنگ سایه انداخته

هوانیروز در سال اول جنگ تحمیلی ۲۶ هزار ساعت پرواز انجام داد که میزان بالایی از نظر کارشناسان نظامی جهان است. بیش از ۴ هزار نفر مجروح را از جبهه‌های جنگ به پشت جبهه منتقل و بیش از ۳ هزار رزمنده را جابه‌جا کرد.

پشت جبهه منتقل و بیش از ۳ هزار رزمنده را جابه‌جا کرد. همچنین حجم زیادی بار شامل مهمات، آذوقه، توپ‌های ۳۳ و ۱۰۵ میلیمتری و هر آنچه در توان بالگردها برای جابه‌جایی بوده، توسط هوانیروز جابه‌جا شد. در ادامه شمه‌ای از دل‌آوری‌ها و حماسه‌های جاودان هوانیروز در روزهای ملتهب شروع جنگ روایت شده است.

نقش آفرینی هوانیروز در امداد و درمان

بخش قابل توجهی از ظرفیت بالگردهای پشتیبانی هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران به انتقال مجروحین اختصاص داشت. هوانیروز از ابتدا تا پایان جنگ در خدمت مجروحین بود و کار انتقال مجروحین از نقاط دوردست، کوهستان‌های غرب، مناطق فاقد جاده و دسترسی، مجروحین بدحال و مصدومین شیمیایی را برعهده داشت. قهرمانان هوانیروز در لحظه‌های سرنوشت‌ساز و حساس و در سخت‌ترین شرایط و دشوارترین میادین، همواره حضوری شجاعانه و عاشقانه در کنار ملت انقلابی خویش داشته‌اند. آن‌ها علاوه بر حضور در صحنه‌های نبرد با متجاوز، در امداد و نجات مصدومین و مجروحین نیز حضوری پرشور و سازنده داشتند و در انجام وظایف محوله از هیچ کوششی دریغ نکردند. از حساس‌ترین و حیات‌بخش‌ترین این خدمات، امداد و نجات گسترده در حوادث غم‌انگیز ابتدای جنگ است. این آغاز حماسی در تمام طول هشت سال دفاع مقدس ادامه داشت و هوانیروز در مجموع با انجام بیش از ۱۲۰ هزار ساعت پرواز، بیش از ۲۶۶ هزار مجروح و مصدوم جنگی را از مناطق خط مقدم جبهه‌های نبرد به مراکز درمانی و فوریت‌های پزشکی انتقال داد.

نبردهای هوانیروز در دفاع از مرزهای غربی، در روزهای نخست جنگ

به روایت سرهنگ دوم خلبان بهرام مرادی
قبل از شروع جنگ تحمیلی، با توجه به تحرکات عراق و

بود. در این شرایط تلخ، سلحشوران هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی، حماسه‌هایی بی‌بدیل خلق کردند که تا همیشه بر تارک افتخارات این ملت و انقلاب اسلامی خواهد درخشید. هوانیروز در سال اول جنگ تحمیلی ۲۶ هزار ساعت پرواز انجام داد که میزان بالایی از نظر کارشناسان نظامی جهان است. بیش از ۴ هزار نفر مجروح را از جبهه‌های جنگ به



گلوله‌باران پاسگاه‌های مرزی ایران در منطقه غرب، در تاریخ بیست و پنجم شهریور ماه سال ۱۳۵۹ یک گروه از بالگردهای پایگاه هوانیروز کرمانشاه، شامل سه فروند کبرا و ۲ فروند بالگرد ترابری ۲۱۴، به پادگان ابوذر سرپل ذهاب از توابع استان کرمانشاه اعزام شد. در این مأموریت بالگردهای ترابری در جابه‌جایی فرماندهان، نیروها و شناسایی نواحی مرزی فعالیت می‌کردند. در روز اول مهر ماه سال ۱۳۵۹، تعدادی از بالگردهای هوانیروز کرمانشاه به منظور مقابله با نیروی دشمن بعثی که از مرز عبور کرده و در محورهای غرب کشور در حال پیشروی بودند، به بالگردهایی که قبلاً در سرپل ذهاب و دیگر نقاط حساس مستقر بودند، به ترتیبی که در ادامه می‌خوانید:

سه تیم آتش سبک، هر تیم شامل دو فروند بالگرد شکاری کبرا و یک فروند بالگرد ۲۱۴، در سرپل ذهاب در پادگان ابوذر مستقر شدند، تا در محور سرپل ذهاب قصر شیرین وارد عمل شوند.

دو تیم آتش هوانیروز، در گیلان غرب در محلی به نام کاسه‌گران مستقر شدند، تا در محورهای خانقین-تنگاب، قصرشیرین-گیلان غرب و نفت‌شهر وارد عمل شوند. دو تیم آتش در منطقه چل‌زری شهر سومار مستقر شدند تا در محور مندلی-میان‌تنگ و سومار وارد عمل شوند. دو تیم آتش در شهر ایلام در منطقه‌ای به نام تنگ قوچعلی مستقر شدند تا در محور ترساق-میمک‌سرنی و محور مهران-کنجان و جم‌ایلام و مهران-دهلران وارد عمل شوند.

و یک تیم آتش در پایگاه هوایی آبدانان به منظور عملیات در محور موسیان-دهلران مستقر شد.

فعالیت‌های پایگاه هوانیروز کرمانشاه در روزهای نخست جنگ

نیروهای عراق پس از عبور از مرز و تصرف ارتفاعات به پیشروی به سمت نواحی مرکزی استان‌های ایلام و کرمانشاه ادامه دادند. حضور به‌موقع بالگردهای هوانیروز و پشتیبانی مقتدرانه از یگان‌های نیروی زمینی ارتش و مردم غیور منطقه، با انهدام تعداد زیادی از تانک‌ها و نیروهای دشمن، سبب شد که آن‌ها ضمن پذیرش خسارات سنگین و تلفات زیاد، متوجه حضور نیرویی به نام هوانیروز در صحنه نبرد شوند، نیرویی که تا به آن روز توجهی به توان رزمی‌اش کرده بودند.

پروازهای بی‌وقفه هوانیروز از چهار محور سرپل ذهاب،



هوانیروز در شرایط جنگ کاری کرد که دشمن متحیر ماند. طبق گفته شهید کشوری، صدام فکر همه جای جنگ را کرده بود جز هوانیروز!

گیلان غرب، سومار و ایلام علیه نیروهای دشمن در کنار تداوم نبرد نیروی زمینی، نیروی هوایی و نیروهای مردمی اجازه نداد تا عراقی‌ها بتوانند به اهداف ازپیش تعیین شده خود دست یابند و باعث شد آن‌ها با دادن تلفات سنگین و ناتوانی در صحنه نبرد سرانجام به آنچه که در روزهای اول و دوم جنگ به دست آورده بودند، بسنده کنند و در مواضع پدافندی اجباری قرار بگیرند. به طور کلی در محورهای غرب با توجه به کوهستانی بودن منطقه و وجود دهلیزها و دره‌های فراوان و آشنایی خلبانان پایگاه هوانیروز کرمانشاه به مناطق پروازی، غالباً نیروهای زرهی عراق که متکی به جاده‌ها بودند و به صورت ستون حرکت می‌کردند، از پشت سر و یا پهلو مورد هجوم خلبانان کبرا قرار می‌گرفتند. معمولاً با شلیک‌های اول، ابتدا و انتهای این ستون‌ها مورد هدف قرار می‌گرفت و راه فرار بر آن‌ها بسته می‌شد و در شلیک‌های بعدی تمامی ستون منهدم می‌شد.

اطلاعیه شماره ۷۴ ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران در خصوص ثمرات فعالیت‌های هوانیروز

باسمه تعالی

هم‌میهنان عزیز و پرشور ایرانی، مانند همیشه هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران افتخاری بزرگ آفرید. در عملیات غرورآفرین هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران که در ساعت ۱۵:۳۰ روز گذشته، پنجم مهر ماه ۱۳۵۹، در منطقه مرزی قصر شیرین اجرا شد، رزمندگان دلیر هوانیروز که یگان‌های لشکر ۸۱ کرمانشاه را پشتیبانی می‌کردند، چادرهای مهمات عراق را به آتش کشیدند و همچنین در عملیات پیروزمندانه دیگر، هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران در منطقه مرزی گیلان غرب و گردنو که یگان‌های لشکر ۸۱ را پشتیبانی می‌کرد، با دو گردان تانک ارتش عراق برخورد کرد که بر اثر آتش سنگین تهاجمی بالگردهای جنگنده هوانیروز، ۲ گردان تانک عراقی به کلی تارومار و ۴۸ دستگاه ادوات زرهی عراقی در این درگیری نابود و منهدم شد. لاشه‌های تانک‌ها در مناطق مرزی به جای مانده است.



اثرگذاری چشمگیر هوانیروز در جنگ

به روایت سرتیپ قربانی

دفاع مقدس تجربه بزرگی برای ما بود. با آغاز جنگ تحمیلی هوانیروز در غرب و جنوب غرب کشور عملیات متعدد و بزرگی انجام داد. هوانیروز در شرایط جنگ کاری کرد که دشمن متحیر ماند. طبق گفته شهید کشوری، صدام فکر همه جای جنگ را کرده بود جز هوانیروز! هوانیروز در جنگ تحمیلی نقش بی بدیلی داشت. تانک‌های دشمن، لقمه چرب و نرم هوانیروز بودند، به طوری که هوانیروز ارتش فقط در یک عملیات بیش از ۴۸ تانک دشمن را منهدم کرد.

در بسیاری از عملیات‌ها مسیرهای زمینی به دست دشمن مسدود شده بودند. در آن شرایط بالگردهای ما با انجام عملیات‌های بزرگ و موفق مسیر پیشروی را برای نیروهای زمینی، بسیجیان و سپاهیان فراهم می‌کردند. نمی‌توان در دوران دفاع مقدس عملیات سنگین و بزرگی را پیدا کرد که هوانیروز نقش اثرگذاری در آن نداشته باشد. هوانیروز یگانی منحصر به فرد در دوران جنگ بود. هوانیروز همواره به صورت تیمی فعالیت می‌کند و برای پرواز بالگردها افراد زیادی دخیلاند و برنامه‌ریزی‌های دقیقی انجام می‌شود. در دوران جنگ هم چنین بود.

در ابتدای جنگ شاید فقط ده استاد خلبان در هفت پایگاه داشتیم. حالا اما بیشترین و بهترین استادان را داریم. بچه‌های هوانیروز در دوران دفاع مقدس شرایط لازم را برای آموزش، نداشتند و با شعار «ما می‌توانیم» کارها را جلو بردند، اما نکته قابل توجه این است که در تمام عملیات‌های دفاع مقدس هوانیروز شرکت کرد و هیچ شکستی نداشت. این یک معجزه بزرگ است.

شماری از عملیات‌های هوانیروز در مناطق عملیاتی

غرب کشور در سال نخست جنگ

عملیات پدافندی قصر شیرین (۱۳۵۹/۶/۳۱): پایگاه رزمی هوانیروز کرمانشاه، در پشتیبانی از نیروهای زمینی ایفای نقش کرد.

عملیات آفندی عاشورا (سومار ۱۳۵۹/۸/۲۸): هوانیروز از نیروهای خودی پشتیبانی به عمل آورد و مجموعاً ۹۲ ساعت پرواز انجام گرفت. در این عملیات بالگرد خلبان شجاع هوانیروز، سرگرد احمد کشوری، هدف اصابت شلیک هواپیماهای دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید.

عملیات آفندی کلینه و سید صادق (۱۳۵۹/۹/۲۸): هوانیروز با ۱۴ فروند بالگرد که از ابتدای جنگ در پادگان

ابوذر سرپل ذهاب مستقر شده بودند، با ۱۲۰ ساعت پرواز در پشتیبانی از نیروهای رزمنده لشکر ۸۱ زرهی که به مواضع دشمن یورش برده بودند، وارد عمل شد.

عملیات تنگه حاجیان (۱۳۵۹/۱۰/۱۴): خلبانان دلیر هوانیروز با ۲۰ فروند پرنده و ۲۰۰ ساعت پرواز، با استفاده از نقاط کور منطقه کوهستانی، توانستند پاتک‌های دشمن را خنثی و تعدادی از ادوات زرهی و مکانیزه و پیاده آن‌ها را منهدم کرده و دشمن را به هلاکت برسانند. همچنین ۲۶۰ نفر از نیروهای رزمنده را در منطقه عملیات جابه‌جا کرده و مجروحین را به بیمارستان‌های منطقه‌ای منتقل کردند.

عملیات خوارزم (ارتفاعات میمک ۱۳۵۹/۱۰/۱۹): خلبانان شجاع هوانیروز با ۱۸ فروند بالگرد توانستند تعدادی از تانک‌های پیشرفته دشمن را منهدم کرده و پاتک‌های آن‌ها را خنثی و مواضع متصرفی خود را حفظ و دشمن را مجبور به عقب‌نشینی کند. در این عملیات هوانیروز ۱۸۲ نفر از مجروحین عملیات را به بیمارستان‌های منطقه منتقل کرد.

عملیات آفندی چغالوند (۱۳۵۹/۱۲/۲۶): دلیرمردان هوانیروز به منظور صرفه‌جویی در زمان، با ۱۰ فروند بالگرد، در منطقه کلاشک، در فاصله سه کیلومتری شرق گیلان غرب مستقر شده و با شناسایی کامل منطقه و هماهنگی لازم با فرماندهان یگان‌های تک‌ور، با ۲۶۰ ساعت پرواز توانستند در پشتیبانی از یگان‌های خودی ضربات سنگینی بر دشمن وارد آورند.

عملیات آفندی بازی‌دراز (۱۳۶۰/۲/۲): با توجه به کوهستانی بودن منطقه و عدم وجود راه‌های دسترسی مناسب برای جابه‌جایی سریع نیروها، خلبانان هوانیروز با ۱۶ فروند بالگرد، در مدت ۶ روز عملیات، توانستند با ۲۹۰ ساعت پرواز ۹۴۶ نفر را جابه‌جا کرده، ۲۰ مجروح را تخلیه کنند و با جابجایی و حمل ۱۸ تن بار و اجرای آتش سنگین موشک و راکت، ضمن پشتیبانی از تکیگان‌های خودی در خنثی کردن پاتک‌های دشمن که تمایلی به از دست دادن ارتفاعات راهبردی و حساس بازی‌دراز نداشت، نقشی مؤثر و فعال ایفا کند. در این عملیات، خلبان دلاور هوانیروز، علی اکبر شیروودی، در پی انجام یک دوره پرواز تاکتیکی در محور سرپل ذهاب به منظور انهدام تانک‌های دشمن، در اثر برخورد گلوله کالیبر ۵۰ به شهادت رسید.

نقش هوانیروز در جبهه‌های جنوب

به روایت سرتیپ دوم خلبان ابراهیم محمدزاده

در روز دوم مهر ماه، هوانیروز ۴۰ فروند بالگرد خود را از جمله

اما نکته قابل توجه این است که در تمام عملیات‌های دفاع مقدس هوانیروز شرکت کرد و هیچ شکستی نداشت. این یک معجزه بزرگ است.

انواع ترابری ۲۱۴، شناسایی جت رنجر ۲۰۶ و شکاری کبرا، به منظور پشتیبانی از رزمندگان دلیر ایران و ایجاد سد در مسیر پیشروی نیروهای عراقی، در لشکر ۹۲ زرهی اهواز مستقر کرد. من نیز از جمله خلبانان آن بالگردها بودم که از پایگاه کرمان به آن منطقه اعزام شده بودم. بالگردهای هوانیروز در حمیدیه، سوسنگرد، دب حردان و محور خرمشهر اهواز با انجام عملیات تک، ادوات زرهی و واحدهای مکانیزه عراق را که از مرز گذشته و در حال پیشروی به سوی اهواز و فتح آن شهر بودند، مورد هدف قرار دادند و با حمایت و پشتیبانی از یگان‌های نیروی زمینی ارتش و نیروهای مردمی، توانستند حرکت دشمن را کند کرده و سرانجام در مواضعی نامناسب تثبیتشان کنند.



یادی از یک خاطره

هوانیروز به روایت سرهنگ بازنشسته خلبان محمدعلی حسین‌یار (خلبان دارای گواهینامه نجات)

در آبان ماه ۱۳۵۹ بعد از عقب‌نشینی لشکر ۹۲، ما از مسجد سلیمان به اهواز رفتیم. قبل از عملیات با بی‌سیم اعلام می‌کردند که عراقی‌ها پیشروی کرده‌اند، ولی فرمانده گردان باورش نمی‌شد. من گفتم افسر رکن ۲ گردان را به من بدهید تا نشانش بدهم که جنگ شروع شده و عراقی‌ها وارد عمل شده‌اند. با سه فروند بالگرد از خط مقدم جلوتر رفتیم و زیر حجم آتش نشستیم. در همین حین یکی از بالگردها مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به حالت گردش به چپ سقوط کرد. من به سمت آن بالگرد رفتم و هر دو خلبان را نجات دادیم. یکبارہ دیدم که پای خلبان اسفندیار مرادی که از زانو قطع شده بود، داخل بالگرد حادثه دیده جا مانده است، اما از شدت آتش فرصتی برای برگشت نداشتیم. خلبان اسفندیار مرادی سی سال با پای مصنوعی در ارتش خدمت کرد و به سلامت بازنشسته شد.



یادی از شهیدان همیشه سرافراز هوانیروز در آغازین روزهای جنگ امیر خلبان شهید منصور وطن‌پور اولین شهید هوانیروز در دفاع مقدس

دوره مقدماتی را در شیراز گذراند و به نیروی مخصوص منتقل شد. سپس در سال ۱۳۴۳ به آمریکا اعزام شد و دوره تکاوری و آموزش‌های ویژه مخصوص شرایط سخت و طاقت‌فرسا را در آن کشور گذراند. یک سال بعد به ایران بازگشت و ازدواج کرد. یک سال بعد به انگلستان اعزام شد تا دوره تکاوری دیگری را بگذراند. بعد از مدتی یک دوره عالی رسته‌ای را به مدت ۱۴ ماه در آمریکا گذراند و پس از بازگشت به ایران در مرکز پیاده شیراز به مدت دو سال به عنوان استاد تکاور مشغول

نگاهی به زندگی شهید منصور وطن‌پور

منصور وطن‌پور در سال ۱۳۱۷ در شهر اراک به دنیا آمد و در سال ۱۳۳۳ وارد نیروی زمینی ارتش شد. او در دبیرستان نظام تهران در میدان پاستور تحصیل می‌کرد و در تعطیلات تابستان به اراک برمی‌گشت تا در آنجا به بچه‌های بی‌بضاعت درس بدهد. منصور دبیرستان را با موفقیت پشت سر گذاشت و سپس وارد دانشگاه افسری شد. در دانشگاه از دانشجویان فعال و موفق بود. پس از اتمام تحصیلات دانشگاه افسری

به خدمت شد. بعد از تأسیس هوانیروز، شهید وطن‌پور برای گذراندن دورهٔ خلبانی بالگرد کبرا، بار دیگر به آمریکا اعزام شد. در واقع او جزو اولین خلبانان کبرا در ایران بود. بعد از راه اندازی مرکز آموزشی اصفهان، مقرر شد که وطن‌پور، پایگاه هوانیروز کرمانشاه را سازماندهی و فعال کند. در ابتدای تأسیس هوانیروز، چون تعداد استادان خلبان ایرانی کم بود، گروهی از افسران خلبان آمریکایی برای تدریس در مراکز آموزشی هوانیروز حضور داشتند. تعدادی از این افسران در پایگاه هوانیروز کرمانشاه تدریس می‌کردند. وطن‌پور به دقت کار استادان آمریکایی را زیر نظر داشت و اگر در وظیفه‌ای که به آنان محول شده بود، سستی و بی‌توجهی می‌دید، تذکر می‌داد و می‌گفت: شما در کشور ما برای همین کار پول می‌گیرید. و به این ترتیب آنان را وادار می‌کرد که آموزش‌های خلبانی را به نحو احسن برای دانشجویان نظامی تدریس کنند. منصور وطن‌پور پایگاه هوانیروز کرمانشاه را سروسامان داد و گروه رزمی سازماندهی‌شده و منظمی را تشکیل داد و پس از آن قرار شد که پایگاه مسجدسلیمان را نیز سازماندهی کند که انقلاب پیروز شد و این کار به تعویق افتاد. وی قبل از جنگ به صورت داوطلبانه به کردستان رفت.

رزمندگی در جنگ

منصور وطن‌پور به روایت نزدیکان

حملهٔ ناجوانمردانهٔ هواپیماهای عراقی که آغاز شد، منصور به اتفاق خانواده‌اش در تعطیلات تابستانی و در منزل برادرش واقع در بندر انزلی به سر می‌برد. با آغاز جنگ در هما روزهای نخست در پایگاه یکم شکاری هوانیروز کرمانشاه حضور یافت و با یک دسته پروازی به سوی دشمن رفت و چند فروند از تجهیزات دشمن را نابود کرد.

ناخدا وطن‌پور؛ برادر شهید

با شنیدن خبر حملهٔ عراق به ایران، برادرم درنگ را جایز ندانست و ساعت چهار بعد از ظهر همان روز سی و یکم، به اتفاق خانواده، بندر انزلی را به مقصد تهران ترک کرد.

همسر شهید

بعد از برگشت از بندر انزلی و فقط یک روز بعد از حملهٔ هواپیماهای عراقی به فرودگاه مهرآباد، شب که به منزل آمد، به من گفت: باید برای دفاع از کشور به منطقهٔ مرزی خوزستان

بروم. من گفتم: هنوز که کسی از تو نخواست که بروی! در جواب گفت: من برای چنین روزهایی وارد ارتش شده‌ام و منتظر نمی‌مانم که به من دستور بدهند. آن شب تا صبح نخوابید و در اتاق قدم می‌زد. صبح روز بعد پس از اقامهٔ نماز، خداحافظی کرد و ابتدا به اصفهان و بعد هم به عنوان فرماندهٔ گروه رزمی به اهواز رفت و هوانیروز را در جبههٔ مقدم فعال کرد.

سرهنگ خلبان بازنشسته محمود ضرابی؛ هم‌رزم شهید

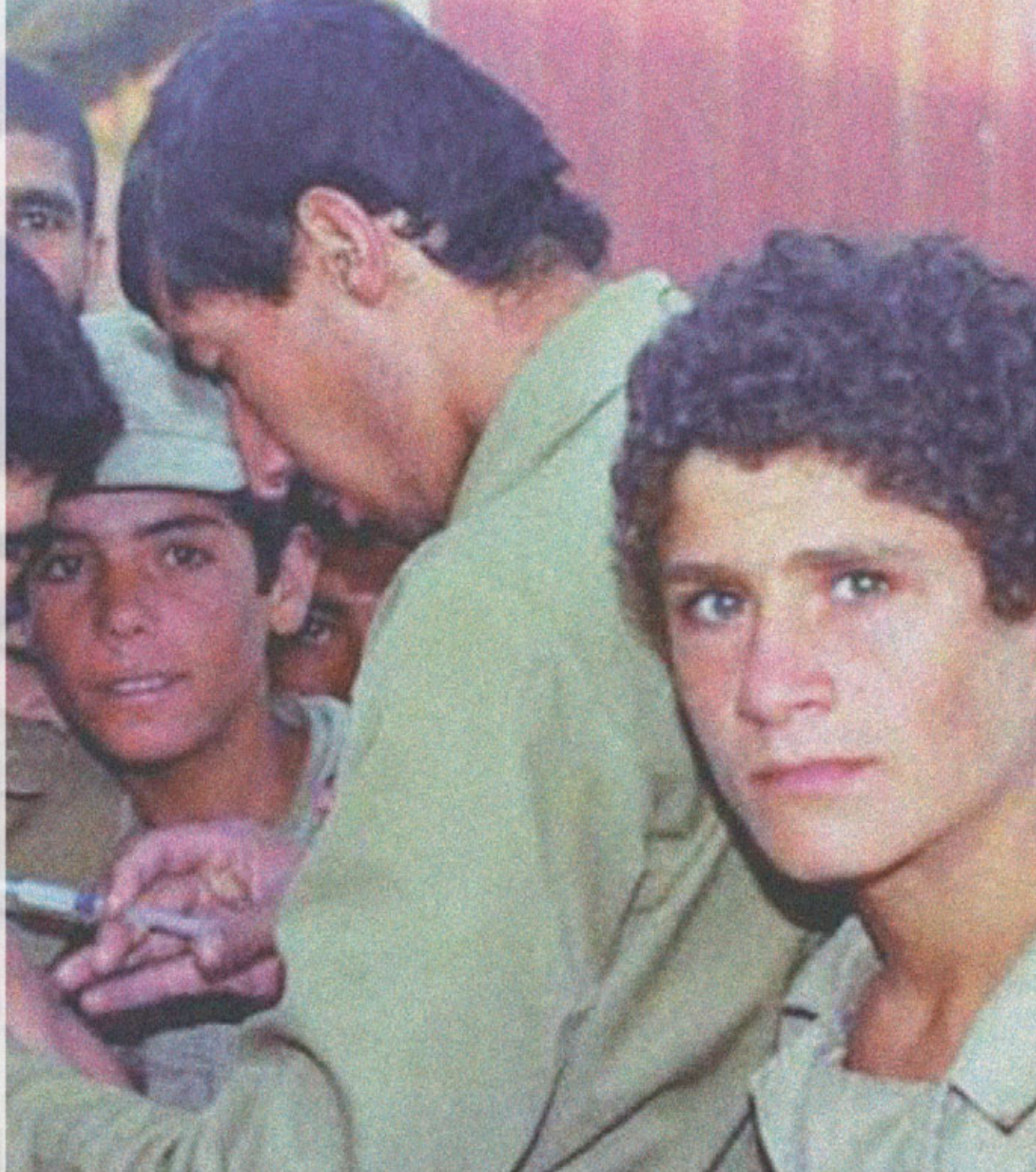
اولین پروازهای شناسایی در منطقه عملیاتی اهواز توسط من و شهید وطن‌پور، به وسیلهٔ بالگرد کبرا انجام گرفت. شناسایی دقیق و گزارش آخرین تحرکات و تحولات نیروها، توسط مأموریت‌های شناسایی شهید وطن‌پور که خود نیز در آنها حضور داشت، انجام می‌گرفت.

سرهنگ جانباز خلبان نیک‌مرد؛ هم‌رزم شهید

فرمانده گردان ما در هوانیروز ارتش بودند و اولین شهید ارتش در دوران دفاع مقدس که در هشتمین روز جنگ به شهادت رسیدند.

یادی از شهادت منصور وطن‌پور

در هشتم مهر ماه ۱۳۵۹ دسته‌ای از دانشجویان دانشگاه افسر به ابتکار شهید موسی نامجو به منطقهٔ دهلاویه و سوسنگرد اعزام شدند. پس از چند کیلومتر راهپیمایی به سمت مواضع دشمن و همزمان با تاریکی هوا، ارتباط آنها با قرارگاه فرماندهی قطع شد. صبح روز بعد منصور وطن‌پور به همراه سرگرد ذاکری، افسر اطلاعات لشکر ۹۲ اهواز، یک مأموریت شناسایی در حوالی رود کرخه انجام دادند. پس از آن شهید وطن‌پور در یک عملیات نظامی، چند دستگاه از تانک‌های دشمن را منهدم کرد و در سومین مأموریتش در آن روز برای بررسی وضعیت دانشجویان اعزامی به سوسنگرد، داوطلبانه اقدام به عملیات شناسایی کرد. حین انجام همین مأموریت بود که هدف گلولهٔ دشمن قرار گرفت و هدایت بالگرد از دستش خارج شد. بالگردش هنگام عبور از روی کابل‌های برق فشار قوی، به آن‌ها برخورد و سقوط کرد. بالگرد در اثر برخورد به زمین برخورد آتش گرفت و منصور وطن‌پور به دلیل مجروحیت و قفل شدن در بالگرد موفق به خروج از اتاقک نشد و در آتش سوخت و به شهادت رسید. روح بی‌قرارش در جوار قرب الهی آرام و راهش پررهرو باد.



عملکرد بهداری رزمی در عملیات

بیت المقدس

از نگاه و بیان دست اندرکاران مستقیم بهداری
در این عملیات

قسمت دوم

در سوله‌هایی که فریم‌های چندضلعی دارد، می‌توان عرض را بیشتر کرد تا بشود تخت‌ها را در عرض سوله به صورت طولی قرار داد و فضایی در کنار تخت‌ها برای تردد پزشک‌ها و پرستارها داشت که خیلی دست‌وپا گیر هم نباشد. قرار شد دهانه‌ها را بزرگ‌تر بگیریم، بنابراین آهن‌های فریم‌ها هم تقویت شد

اورژانس مرحله آخر عملیات بیت المقدس

روایت سردار احدی

برای احداث اورژانس به جایی رفتیم که می‌گفتند مقر لشکر یا تیپ ۱۰ زرهی عراق بوده و تعدادی سنگرهای هلالی و سوله داشت. با خودمان گفتیم چرا ما از این سوله‌ها استفاده نکنیم. البته شبیه‌شان را آنقدرها ندیده بودیم. ما قبلاً سوله‌هایی دیده بودیم که دیوارهای بتنی‌شان را باید خودمان می‌زدیم. ولی آن سنگرهای به شکلی بود که می‌شد خیلی سریع احداثشان کرد. از این نوع خیلی کم دیده بودیم یا حداقل من اصلاً ندیده بودم. آقا رحیم هم آن جا بود. به آقا رحیم گفتیم که ما برای بهمداری باید یک اورژانس بزنیم. ایشان هم گفت باشد بزنید. گفتیم پس شما برای واحد مهندسی بنویسید. بنده خدا برداشت و نوشت و به واحد مهندسی دستورش را داد تا ما بتوانیم برای اولین بار اورژانسی چندضلعی در دور آخر عملیات بیت المقدس احداث کنیم. یک اورژانس با دو سوله کنار هم زدیم؛ یکی اورژانس فتح و دیگری اورژانس نصر بود. برای این که اختلافی پیش نیاید دکتر طهماسبی را به عنوان مدیر مشترک انتخاب کردیم و قرارگاه هم موافقت کرد. آقای فتحیان هم موافقت کرد. گفت ما حرفی نداریم. خودتان بروید با هم هماهنگ کنید. خلاصه یم سوله مشترک زدیم و کار را شروع کردیم. البته آن اورژانس نقص‌هایی هم داشت؛ مثلاً ما سیستم تهویه پیش‌بینی نکرده بودیم.

در سوله‌هایی که فریم‌های چندضلعی دارد، می‌توان عرض را بیشتر کرد تا بشود تخت‌ها را در عرض سوله به صورت طولی قرار داد و فضایی در کنار تخت‌ها برای تردد پزشک‌ها و پرستارها داشت که خیلی دست‌وپا گیر هم نباشد. قرار شد دهانه‌ها را بزرگ‌تر بگیریم، بنابراین آهن‌های فریم‌ها هم تقویت شد، قبلاً تیرآهن‌های ۱۰ استفاده می‌شد در آنجا اما از تیرآهن‌های ۱۶ استفاده کردیم. به همین خاطر آن سوله نقطه عطفی در مهندسی جنگ در حوزه بهمداری بود و بعد از آن ما توانستیم نگاه‌ها را به این حوزه تغییر بدهیم و پذیرفته شد که نیازهای ما هم جزو نیازهای اولیه امکانات برای انجام عملیات است.

هلا بیات، نیروی کلیدی بیمارستان صحرائی حمیدیه یا شهید هاشمی نژاد

اکثر برادران این بیمارستان از بهمداری منطقه خراسان اعزام شده بودند. این بیمارستان دوازده روز بود که احیا شده بود و آنجا را به شهید هاشمی نژاد نام‌گذاری کرده بودند. ۳ اتاق عمل اورژانسی با حدود ۴۵ تخت و حدود ۴۰ تخت بستری و نقاهتگاه، با ۵ جراح و دکتر متخصص بیهوشی داشت. این بیمارستان به قدری فعال بود که از آغاز عملیات ۲۷ عمل جراحی حیاتی انجام داده و تعداد زیادی مجروح را تحت مداوا و درمان داشت. اکثر آن‌ها بعداً به بیمارستان‌های شهرها انتقال پیدا کرده و جز چند تخت که در اشغال مجروحین تازه بود، بقیه تخت‌ها خالی بود. برادران پزشک و پزشکیار نیز مشغول معالجه و مداوای این مجروحین بودند. با دیدن فعالیت‌های چشم‌گیر بیمارستان، خواستیم که با پزشکان یا پزشکیاران این بیمارستان صحبتی داشته باشیم. همه گفتند که باید با هلا بیات صحبت کنید. گفتیم هلا بیات کیست. فکر می‌کردیم شاید جراح ماهری ست و یا متخصص بیهوشی و یا مسئول بیمارستان. بیمارستان شلوغ بود و می‌گفتند هلا بیات هر لحظه در جایی ست. بالاخره در پشت اتاق عمل پیدایش کردیم. هلا بیات پیرزن عربی از اهالی حمیدیه بود. چین و چروک چهره‌اش، رنجی را که کشیده بود نشان می‌داد، اما صورت شادش حکایت از صفای دلش داشت. کار هلا بیات این بود که به مجروحین کمک کند. شب عملیات از ساعتی پس از آغاز تا عصر فردای آن روز لحظه‌ای حتی بر زمین ننشسته بود. یک‌سره کار می‌کرد. لباس‌ها و ملافه‌ها و زمین و ظروف را می‌شست و هر جا کاری بود او هم بود، یا شاید هر جا او بود کار هم بود. به زبان عرب خوزستانی صحبت می‌کرد. ما از آن همه ترانه عشق که از زبانش جاری می‌شد فقط نام خمینی^(۵) را می‌فهمیدیم. به ما گفت فقط سلام من را به خمینی برسانید و به او بگویید ناراحت نباشد، هلا بیات در این بیمارستان کار می‌کند.

بیمارستان صحرائی دارخوین

روایت حسین وحدتی

بیمارستان دارخوین یک بیمارستان صحرائی بود که فقط برای یک عملیات خاص احداث نشده بود. ساختمان اصلی بیمارستان برای انرژی اتمی بود. فرانسوی‌ها آن را ساخته بودند که ساختش به قبل از انقلاب برمی‌گشت. سازه بیمارستان پیش ساخته بود. در دو عملیات از آن بیمارستان



به میزان قابل توجهی استفاده شد؛ یکی در عملیات حصر آبادان (ثامن الائمه) و یکی هم در عملیات بیت المقدس. در عملیات فرماندهی کل قوا به شکل محدودی از آنجا به عنوان اتاق عمل و اورژانس استفاده شد. تا قبل از عملیات بیت المقدس این بیمارستان به عنوان اورژانس به مجروحین شرق رودخانه کارون خدمات می داد و اسم خاصی نداشتند، بهش می گفتند بیمارستان انرژی اتمی دارخوین.

ما در منطقه جنوب در تعدادی از عملیات های محدود شرکت می کردیم. همیشه صحبت از یک عملیات سراسری بود، بنابراین این عملیات های محدود را کسی به عنوان یک عملیات اصلی، تلقی نمی کرد، همه در حد یک کار جزئی در نظر می گرفتند، چون در ذهن همه نیروها و همه افراد این گونه بود که ما قرار است یک عملیات سراسری داشته باشیم. وقتی عملیات فتح المبین انجام شد، همه حدس می زدند که عملیات بعدی مربوط به خرمشهر است. تا اینکه فروردین شد. اواخر فروردین ماه جلسه ای در ستاد امداد و درمان جبهه های جنوب برگزار شد. من را هم دعوت کردند. وقتی رفتم دیدم تا حالا چنان جلسه ای در جنوب برگزار نشده است. رئیس جلسه، آقای دکتر احمدیانی، مسئول بهداری سپاه، بود. آقای دکتر وکیلی، مسئول ستاد امداد و درمان جبهه های جنوب و آقای داریوشی هم بودند. در آنجا برای اولین بار فردی را به عنوان مسئول بهداری رزمی معرفی کردند، که آقای فتحیان بود. علاوه بر این تعداد زیادی از بچه هایی که تا آن موقع مسئولیتی نداشتند ولی قرار بود که مسئولیت های بزرگی را برعهده بگیرند، در آنجا حضور داشتند. من شناختی از آن ها نداشتم، فقط بعضی ها را می شناختم مثلاً آقای حاج قنبری، آقای خانه زو و آقای حاج دارایی از دوستان هم دوره ای، و آقای حاج محمدی از دوستان قدیمی ام. تقریباً همه کسانی را که در بهداری سپاه بودند و توانایی این مسئولیت را داشتند، دعوت کرده بودند. در این جلسه حداقل سی نفر حضور داشتند. جلسه در حقیقت جلسه هماهنگی و تقسیم کار و مشخص کردن مسئولیت ها برای عملیات بعدی بود. تا آنجا که یادم هست آقای حاج محمدی را برای مسئولیت بهداری ۲۵ کربلا معرفی کردند و آقای خانه زو را هم برای یگان ۸ نجف، آقای حاج احد هم برای بهداری قرارگاه نصر در نظر گرفتند. تک تک این افراد را آقای احمدیانی به طور مشخص برای مسئولیت هایشان معرفی کرد. آقای فتحیان و آقای حاج داریوشی را هم به عنوان مسئولین محورهای جنوب معرفی کردند. آقای حاج داریوشی آشنایی کاملی

با محورهای جنوب داشت و جبهه ها و خطوط را از ابتدای جنگ تا آن موقع به خوبی می شناخت. خوب یادم هست که آقای احمدیانی گفت: ما آقای فتحیان را در کنار آقای داریوشی معرفی می کنیم تا حاج آقا فتحیان در عملیات



تکلیف و مأموریت شما را بعداً معلوم می‌کنیم. در آنجا راه‌اندازی بیمارستان را عنوان نکردند. من به دارخوین برگشتم. اول اردیبهشت آقای دکتر وکیلی پیغامی داد که بیا کارت دارم. به اهواز به خدمت ایشان

بیت‌المقدس با خطوط جنوب آشنایی کامل پیدا کنند. نوبت به من که رسید تا مسئولیت و وظیفه‌ام را معلوم کنند گفتند که مسئولین محور محمدیه و سلمانیه و دارخوین به منطقه شما می‌آیند تا کارهایی صورت بدهند، بنابراین

رفتیم. گفت: مأموریتی برای شما مشخص کرده ایم، اما فعلاً محرمانه است. گفتند که آن بیمارستان انرژی اتمی باید با حداکثر ظرفیت فعال شود. من آشنایی خاصی با قسمت مدیریتی و اداری کار نداشتم. در عملیات ثامن الائمه در بیمارستان خدمت نمی کردم، بلکه پزشک‌یار خط بودم. مجروح می آوردند، مداوای کردیم و آشنایی من با بیمارستان در حد مجروحینی بود که به بیمارستان می بردم و خدماتش را می دیدم، اما هیچ کار یا سمتی نداشتم. البته زمانی که مسئولیت بهداری خط را به عهده داشتم، برای برای چند ماه بیمارستان در حوزه مسئولیت من بود، اما بیمارستانی بود که دیگر از نظر تخصصی خالی بود. صرفاً در گوشه ای از آن نیروهای ما استراحت می کردند و چند تخت خالی بود برای نگهداری و درمان مجروحین و بیمارانی که از دور و اطراف مراجعه می کردند. دکتر و کیلی به عنوان مسئول بهداری منطقه ۸ تأکید کرد که آن بیمارستان باید با حداکثر ظرفیت فعال شود. سؤال کردم چه قدر فرصت داریم که گفتند ده روز. و ده روز واقعاً همان ده روز است. شاید الان هر مأموریتی را به من بگویند برای یک ماه دیگر آماده کنی، حدود دو سه ماه برایم طول بکشد، ولی آن موقع آن ده روز جدی گرفتم و برای هر روزش حساب شده و با برنامه ریزی عمل کردم.

بنابراین گفتیم: مشکلی نیست. ما آنجا برای مسئولیت دارویی و تجهیزات پزشکی نیرو داریم. از لحاظ اورژانسی هم که خودم آشنا هستم. اما اگر می خواهید کار در این ده روز انجام شود، مهم ترین فرد و مسئولی که من احتیاج دارم یک تکنسین اتاق عمل است. باید به من معرفی کنید. همان جای یک نفر به اسم مرحوم پیغمبری - از پرسنل بیمارستان نجمیه - را به من معرفی کردند. آدم بسیار شوخی بود. آقای پیغمبری خیلی زحمت کشید، یعنی بخش عمده ای از کار فعال سازی این بیمارستان را ایشان انجام داد. درکل آدم زحمت کشی بود، در عملیات های مختلفی در راه اندازی اتاق عمل بیمارستان های صحرایی، از جمله بیمارستان شهید کلانتری و شهید بقایی خیلی زحمت کشید. آدم پرشوری بود. سنش بالا بود و حدود چهل پنجاه سال داشت.

پس به اتفاق آقای پیغمبری برگشتم و کارها را شروع کردیم. از برادران پاسداری که برای عملیات فتح المبین آمده بودند، برادران شریفی پور و آسمانی پیش ما ماندند تا کمک کنند. هر دو به کارهای دارویی را وارد بودند و انجام می دادند. از آن ها خواستم که برآوردهایشان را انجام بدهند و ببینند به چه چیزی احتیاج دارند. با هماهنگی های آن ها و اطلاعاتی

بیمارستان



مرحله اول عملیات بیت المقدس



مرحله دوم و سوم و چهارم عملیات بیت المقدس



که خودم از اورژانس داشتم و با کمک آقای پیغمبری که مسئول اتاق عمل بودند، مرتب لیست‌هایمان را تنظیم می‌کردیم. رابط دارویی هم نداشتیم و بیشتر خودم به عنوان رابط دارویی در رفت‌وآمد بودم. در آن ده روز، شاید کمتر لحظه‌ای پیش آمد که من در اتاق استراحت کنم. استراحت و خوراک و خواب من در ماشین بود. راننده‌ها از دست من عاجز بودند. یعنی به جای اینکه استراحت کنم راننده عوض می‌کردم. راننده‌ها دو سه بار می‌آمدند اهواز، دیگر خسته می‌شدند، بنابراین یک راننده دیگر می‌گرفتم که من را به اهواز ببرد و برگرداند. به محض اینکه به مقر بهداشتی می‌رسیدم تجهیزات پزشکی، دارو، نیروی انسانی و امکانات تدارکاتی آماده شده بود، آن‌ها را به منطقه می‌بردم.

آقای دکتر رجایی، مسئول دارو و تجهیزات پزشکی بهداشتی قرارگاه، در سهره گلستان (اهواز) مستقر بود. من به ایشان معرفی شده بودم. آقای دکتر رجایی کم نمی‌گذاشت، به محض اینکه لیست‌ها را برای تأمین تحویل انبار می‌دادم اجناس آماده می‌شدند. حتی گاهی اوقات لیست‌هایی که داده بودم در کامیون بار زده و آماده بردن بودند. کامیون را با راننده می‌بردیم و امکانات دریافتی را تحویل مدیرانمان می‌دادیم. خلاصه که در آن ده روز کار ما رفت‌وآمد بین بیمارستان انرژی اتمی و واحدهای دارو و تجهیزات، و همین طور هماهنگی برای اعزام نیروی انسانی بود.

یکی از بحث‌های اصلی فعال کردن آنجا، تأسیسات بیمارستان بود، یعنی تأسیساتی که می‌بایست آب و برق را تأمین کنند. موتور برق نداشتیم. برق آنجا برق شهری بود. سایت بیمارستان انرژی اتمی توسط فرانسوی‌ها در دو قسمت ساخته شده بود؛ یک قسمت سایت عملیاتی بود و یک قسمتی سایت استراحتگاهی و شهرک. بیمارستان در قسمت شهرک ساخته شده بود. سازه بیمارستان هم ساختمانی پیش‌ساخته بود، یعنی برای همه کاری خوب و مفید بود غیر از جنگ. بیمارستان بسیار شیک و تمیزی بود، یعنی از نظر تمیزی و شیک‌گی نظیر نداشت. شاید حتی الان از نظر سازه کمتر سازه‌ای به آن کیفیت پیدا شود. خیلی با حساب و کتاب و دقیق بود. بنابراین مسئله تأسیسات اهمیت داشت. یک نفر مهندس تأسیساتی از کارکنان قدیم انرژی اتمی با دو سه تا از دستیارانش آنجا مانده بودند. من به او گفتم که ما این بیمارستان را می‌خواهیم فعال کنیم و من از شما می‌خواهم که آب و برق ما را تضمین کنید. اگر او نبود کسی از مسیر برق و آب سرد نمی‌آورد. ایشان قول داد که آب و برق را تضمین می‌کند که همین‌طور هم شد و الحمدلله در بحث آب و برق و تأسیسات هیچ مشکلی به



وجود نیامد.

از طرف دیگر سایت بیمارستان برای عملیات بیت المقدس کوچک بود گرچه در همان فضای کوچک همه چیز برای آن لحاظ کرده بودند، اما با توجه به گستردگی عملیاتی که به ما گفته بودند، من دیدم این سایت و نیز قسمت اصلی

بیمارستان برای کاری که در پیش هست خیلی محدود است. برای ایجاد شرایط مطلوب باید ظرفیت فضا را بالا می بردیم. مثلاً ۴ تا ۵ اتاق عمل می بایست فعال می کردیم. یا سالن ورودی برای ۱۶ تخت اورژانس جا داشت که خیلی کم بود و جواب نمی داد. پشت سایت بیمارستان یک سالن



بزرگ بود و تا آن موقع در این سالن را کسی باز نکرده بود. از زمان انقلاب پلمپ مانده بود. به همان مهندس تأسیسات رجوع کردم. هر کجا ما احتیاج به کار خاصی داشتیم ایشان می‌آمد کمک‌مان می‌کرد. از ایشان خواستم که در آن سالن را باز کند. سالن بسیار بزرگ، جادار ولی با سقف معمولی

بود. در محوطه آن سالن، ۲۰۰ تخت با عنوان نقاهتگاه برای مجروحین سرپایی و بیماران راه‌اندازی کردم. در آن سالن، یک در دیگر هم بود که بازش کردیم. وقتی رفتیم داخل دیدیم یک عالم تجهیزات پزشکی آنجاست؛ انواع ترالی‌های استیل و سبدهای استیل که از آن‌ها بهداری در خیلی جاهای دیگر سپاه هم استفاده کرد. کلی تجهیزات پزشکی از آنجا بیرون آوردیم. کلی تخت بیرون آوردیم. وسایل اتاق عمل هم داشت. هر چه که بگویید آن‌جا بود. در نتیجه خیلی از چیزهایی که از اهواز نیاز بود تأمین شود، دیگر احتیاج نشد.

تا روز هفتم و هشتم دیگر تجهیزات بیمارستان تکمیل شده بود و نقاهتگاه آماده بود. همه چیز آماده بود. نیروها به صورت اکیپی می‌آمدند. اکیپ‌های پزشکی کامل بود؛ از جراح بگیر تا تکنسین دارو، پرستار و... همه با هم بودند. یک رئیس و مسئول گروه داشتند و به‌راحتی می‌شد آن‌ها را مدیریت کرد. یعنی لازم نبود که ما با همه نیروها مواجه بشویم. مسئول اکیپشان همه را سازماندهی کرده، کارها را به آن‌ها واگذار می‌کرد. یکی از این اکیپ‌ها، اکیپ آقای دکتر تدین بود. من یک‌بار هم در مأموریت‌های قبلی با ایشان مواجه شده بودم و با ایشان آشنایی داشتم. دکتر تدین اکیپ بسیار کاملی از اصفهان آورده بود که تقریباً می‌شود گفت هشتاد درصد نیروهای مورد نیاز در اتاق عمل را این گروه پوشش می‌داد. دکتر تدین جراح عمومی بود.

به‌تدریج بیمارستان جان گرفت و حالت بیمارستانی پیدا کرد. برای تغذیه با یک آشپزخانه در دارخوین هماهنگ کرده بودیم که تغذیه ما را فراهم کند. پدی را هم برای هلی‌کوپترهای بزرگ (شنوک) در آنجا تدارک دیدیم، چون از قبل جایی را برای فرود و برخاست هلی‌کوپتر ایجاد نکرده بودند. همچنین در آنجا برای ارتباط با عقبه تلفن وجود نداشت، بنابراین در زمان عملیات هلال‌احمر ارتباط ما را برقرار می‌کرد. بیسیم‌های هلال‌احمر می‌آمدند و خیلی راحت ارتباط را با عقبه برقرار می‌کردند.

در هشتمین روز آماده‌سازی بودیم که یکباره بچه‌ها خبر آوردند که یگانی از ارتش آمده و در نقاهتگاه مستقر شده است. آن موقع دژبان مرسوم نبود و ما هم دژبانی نداشتیم در نتیجه علاوه بر نیروهای بیمارستان سایر یگان‌ها هم رفت‌وآمد داشتند. رفتیم دیدم که یگان ارتش آمده و روی تخت‌هایی که ردیف کرده بودیم و ملحفه سفید رویشان انداخته بودیم، نشسته‌اند. به فرمانده‌شان گفتم: ببخشید این‌جا بیمارستان است و این نقاهتگاه ماست و برای عملیات آماده شده است. گفت: باشد، ما احتیاج داریم،

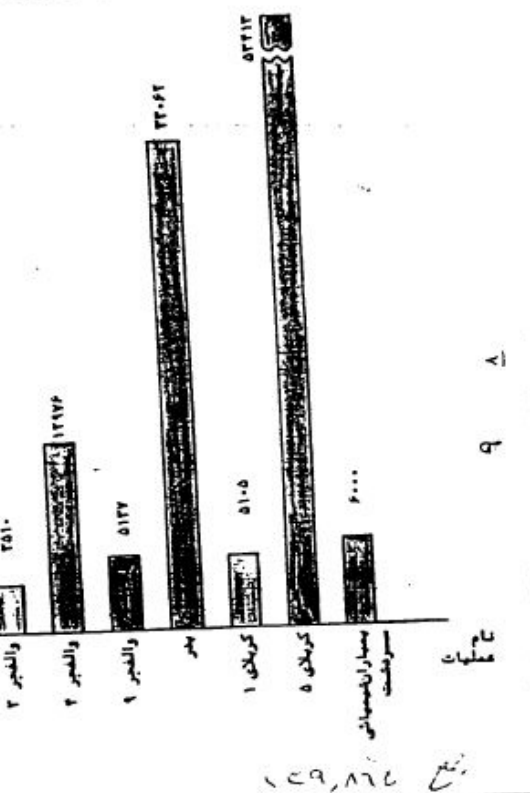


این جا خالی ست و می‌خواهیم استفاده‌اش کنیم. هر کاری کردم که آنجا را خالی کند حاضر نشد. پس در اهواز سراغ آقای دکتر وکیلی رفتم. شرح ماجرا را گفتم. گفت: تنها راه این است که بروی سراغ آقای باقری. ایشان در ارتش نفوذ دارد و مشکل را حل می‌کند.

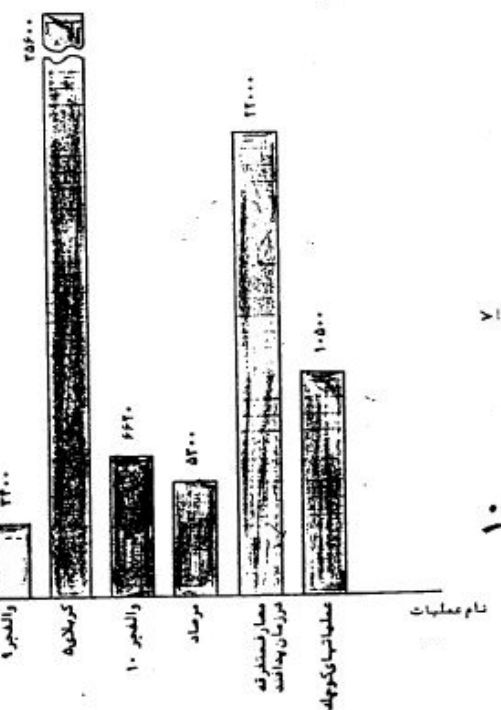
با دریافت آدرس به قرارگاه کربلا در دارخوین رفتم. جلسه بود. منتظر ماندم. قرارگاه کربلا یکی از خانه‌های روستایی با دو تا اتاق و یک راهرو بود. صحبت‌ها بعد از جلسه در راهرو ادامه داشت. از یکی پرسیدم آقای باقری کدام یکی ست. یکی را نشان دادند و گفتند: ایشان است. پشت آقای باقری به من بود، ولی من از بغل که نگاه کردم دیدم فردی ست که هنوز ریش درست و حسابی هم درنیاورده. با تعجب گفتم: ایشان؟ تصور کرده بودم که باقری فرمانده قرارگاه کربلا باید یک آدم هیכלی و قدرتمند باشد. تا گفتم ایشان؟! دیدم برگشت. گفت: جریان چیست؟ گفتم قضیه این طوری است که گردان ارتش آمده در نگاهگاهی که ما برای بیمارستان درست کردیم، مستقر شده است. همان جا یک ارتشی همراهش بود که گمانم آقای سرهنگ حسنی سعدی، از فرماندهان ارتش و فرمانده مشترک قرارگاه نصر، بود. به او گفتم: ببینید چه مشکلی درست کرده‌اند، یک جوری آن را حل کنید. خیلی با ایشان سؤال و جواب نکردیم. چون من فقط می‌خواستم این مشکل حل بشود. اتفاقاً پرسید: آماده هستید یا نه؟ که گفتم همه کارها را کردیم و ردیف است. این نگاهگاه که آماده شود، آماده پذیرش مجروحین عملیات هستیم. آن فرمانده ارتشی هم فوری دستور داد و یکی از درجه‌دارها آمد. به او گفتم با ایشان می‌روی، آنجا را سریع تخلیه می‌کنی و برمی‌گردی و به من گزارش می‌دهی. درجه‌دار همراه من با ماشین خودش آمد. به بیمارستان که رسیدیم، پنج دقیقه نشد که شروع به تخلیه کردند. خیلی راحت و سریع این مشکل ما حل شد.

خدمت برادران مسئول بهداری گزارش دادم که ما هیچ مشکلی نداریم و آماده‌ایم. روی چه حساب می‌گویید آماده‌اید؟ گفتم: همین الان که من می‌آمدم، مجروحی را به بیمارستان آوردند و به اتاق عمل بردند. گفت: یعنی یک پزشکی حاضر شده که مجروح را ببرد در اتاق عمل؟ یعنی آنجا از لحاظ کاری دیگر آماده است؟ گفتم: بله. فقط الان بیمارستان یک رئیس هم می‌خواهد. آقای آنجا ننشسته بود، من نمی‌شناختمش. به ایشان گفتند: آقای دکتر بصیرپور، الان واجب است که تو بروی آن جا. (آقای دکتر بصیرپور آن زمان رئیس بهداری منطقه ۹ سپاه در شیراز بود.) با دکتر بصیرپور آمدم و در راه برایش توضیح دادم که وضعیت و

منتخبی از امارات مجروحین



تعداد تعداد واحد خون



اوضاع چه شکلی ست. روز نهم پزشک‌ها و جراح‌های اصلی و رئیس اکیپ‌ها را در بیمارستان جمع کردم و آقای دکتر بصیرپور را به عنوان رئیس بیمارستان معرفی کردم. آقای دکتر بصیرپور هم کارش را شروع کرد. آن روزها من بیست سالم بیشتر نبود. احساس می‌کردم تا اینجا را آمدم اما از این به بعد اداره بیمارستان سنگین است.

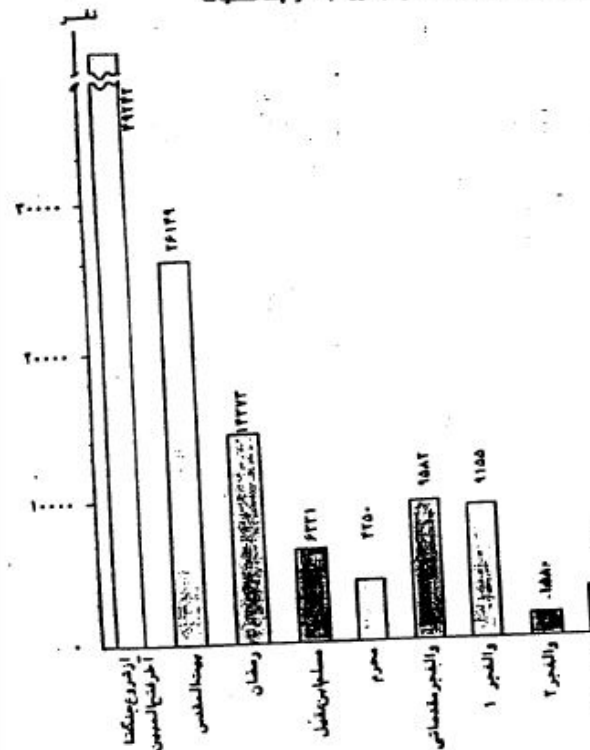
خلاصه کار شروع شد. یک روز پزشک‌ها و سایر پرسنل من را خواستند و گفتند: این جا که اصلاً برای ما امنیت ندارد. به چه شکل می‌توانیم این جا کار کنیم. چون هر روز که می‌گذشت یواش یواش صدای انفجارات زیادتر می‌شد و سازه بیمارستان هم که گفتم به درد همه کار می‌خورد غیر از جنگ. تا چند روز قبلش اصلاً آنجا صدای توپ و خمپاره نمی‌آمد، ولی به تدریج حجم گلوله‌باران افزایش پیدا کرده بود. باید کاری می‌کردیم. چون که اگر دیر جنبیده بودیم، موقعیت نیروی انسانی و به خصوص تیم‌های جراحی را به خطر می‌انداختیم. توپخانه عراق شروع به زدن اطراف سایت اصلی، یعنی همین شهرک انرژی اتمی و دور و اطرافش، کرده بود. گفتیم باید کاری کرد و سنگری برایشان درست کرد. رفتم پیگیری کردم و لودر گیر آوردم و دور قسمت بیمارستان را یک خاکریز بلند زدیم. قسمت نگاهتگاه را نمی‌شد، چون دور و اطرافش جا نداشت.

بیمارستان‌های شهری روایت سردار فتحیان

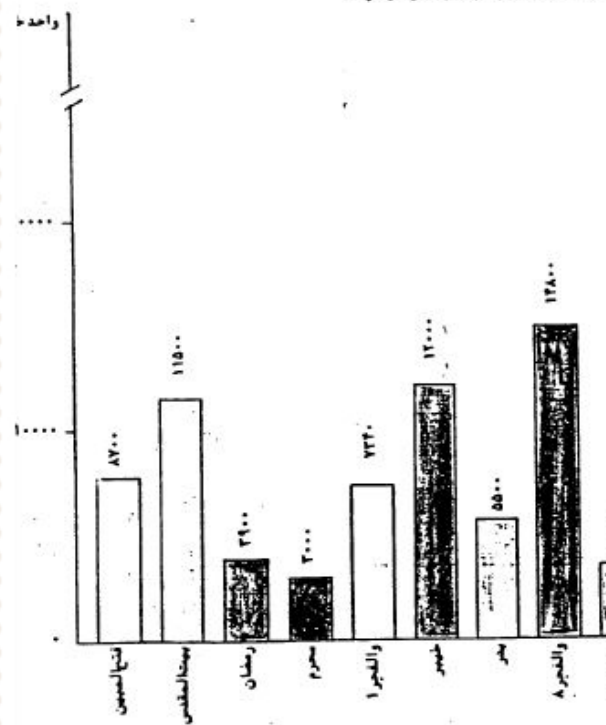
در هماهنگی بین بهداری سپاه و بهداری استان و هماهنگی ستاد امداد و درمان، بیمارستان‌های شهر اهواز و آبادان خود را برای پذیرش و درمان مجروحین آماده کرده بودند. عمل‌های الکتیو لغو شده بود و بیماران بستری را ترخیص کرده و فقط بیماران اورژانس پذیرش می‌شد. مجروحین بیمارستان‌های صحرائی و مجروحینی که با هلی‌کوپتر از اورژانس‌ها منتقل می‌شدند در نهایت به بیمارستان‌های اهواز برده می‌شدند. بیمارستان‌های اهواز کاملاً هماهنگ بودند تا به مجروحین خدمات دهند. مردم خوزستان هم فداکاری کردند و هیچ بیمارستانی مریضی غیر از مجروحین نداشت.

مردمی که در شهر مانده بودند هم در این مدت هیچ مراجعه درمانی برای جراحی نداشتند و تخت‌های بیمارستانی اهواز کاملاً خالی شده و در اختیار ما قرار گرفته بود. تمام کادر درمانی شهرهای اهواز، دزفول، شوش، امیدیه و بهبهان همکاری کردند که مجروحین این عملیات را پوشش

بذبح شده شده در مراکز درمانی بهداری سپاه در چند عملیات



آمین شده توسط بهداری سپاه در طول جنگ





یکی از سالن‌ها قبلاً سالن ژیمناستیک بود که در طول جنگ صدمه دیده بود، اما کف تمیز سالن و ملحفه‌های سفید روی تخت‌ها حکایت از زحمات مداوم خواهران داشت. خواهران در هر جای این نقاهتگاه مشغول خدمات مختلف بودند و لحظه‌ای از کار باز نمی‌ایستادند. تنها دلخوشی‌شان این بود که برادر مجروحی را مداوا کنند و یا غذا در دهان مجروحی که خود قادر به غذا خوردن نیست بگذارند.

دهند. هماهنگی بسیار خوبی در استان ایجاد شد و بنده یادم هست که نماینده امام جمعه محترم خوزستان، جناب آقای جزایری در ستاد امداد و درمان، حمایت‌های بسیاری کرد. نماینده استانداری، آقای علم‌الهدی که تا پایان جنگ با هم بودیم، نیز همه توانش را صرف خدمت به مجروحین می‌کرد.

در اهواز امکانات نقاهتگاهی را برپا کردیم و حدود ۵ هزار تخت نقاهتگاهی در تمام سالن‌های ورزشی اهواز برپا کردیم. در اینجا لازم است یادی کنم از شهید سعید چیدری که یکی از افراد برجسته بهداری سپاه و مسئول نقاهتگاه‌ها بود، همچنین یادی کنم از مرحوم یزدی که از برادران بسیجی اهل تهران بود و عمده کارهای اجرایی بهداری در اهواز را ایشان انجام می‌داد.

نقاهتگاه‌ها

نقاهتگاه اهواز

سالن‌های استادیوم اهواز را به صورت نقاهتگاه درآورده بودند. این نقاهتگاه از ششم اردیبهشت با ۴ سالن و ۱۳۹۰ تخت و با مدیریت بهداری سپاه و کمک حدود ۲۸۰ نفر نیروی پزشکی و به‌خصوص خواهران داوطلب هلال احمر و وزارت بهداری و بهداری سپاه تشکیل شده بود.

یکی از سالن‌ها قبلاً سالن ژیمناستیک بود که در طول جنگ صدمه دیده بود، اما کف تمیز سالن و ملحفه‌های سفید روی تخت‌ها حکایت از زحمات مداوم خواهران داشت. خواهران در هر جای این نقاهتگاه مشغول خدمات مختلف بودند و لحظه‌ای از کار باز نمی‌ایستادند. تنها دلخوشی‌شان این بود که برادر مجروحی را مداوا کنند و یا غذا در دهان مجروحی که خود قادر به غذا خوردن نیست بگذارند. خواهری به نقل از یکی از فرماندهان بسیج اعزامی از تهران می‌گفت:

هر وقت به تسبیح در دستش نگاه می‌کرد گریه می‌کرد و با صدای غمگینی می‌گفت: این تسبیح را یکی از برادران نوجوان که من فرمانده‌اش بودم به من داده بود و از من خواسته بود که حتماً این را در ضریح کربلا طواف بدهم، اما مقابل چشمانم سرش از تنش جدا شد و سر جدا شده‌اش می‌گفت: خدایا من هم مثل امام حسین^(ع) سرم را از دست دادم.

کادر و گروه پرستاری خواهران

کلیه مجروحین اعزامی از منطقه عملیاتی به اهواز و آبادان

که دیگر در خطوط نبرد حضور نداشته باشند و تمرکزشان بیشتر در عقبه‌ها باشد.

اساساً اوایل جنگ خانم‌ها در خطوط رزم هم حضور داشتند، ولی از آن‌ها خواش کردیم که به جای حضور در محورهای خطرناک عملیاتی به عقبه بیایند تا مؤثرتر واقع شوند. واقعاً آن‌ها نقش بسیار اساسی و تعیین‌کننده‌ای در کادر پزشکی، پرستاری و امدادگری ایفا کردند. درصد بالایی از بار خدمات پزشکی ما در شهرها و به‌خصوص در اهواز برعهده همین ایثارگران خانم بود. همسر در عملیات بیت‌المقدس پزشکیار بود و به همراه دو تا از خواهرهایم در نقاهتگاه‌ها به مجروحین خدمت می‌کرد. تمام کادر خانم مثل فرشته‌ها بر بالین مجروحین حاضر می‌شدند و آن‌ها را از لحاظ لباس، نظافت، پانسمان تر و خشک می‌کردند و مراقب بودند تا داروها و غذایشان را به‌موقع به آن‌ها بدهند. از شاخص‌ترین خانم‌های ایثارگری که به خاطر دارم خانم سبحانی بود. ایشان را از کردستان می‌شناختم و قبل از جنگ به ما یاری می‌رساند. در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس حضور داشت. از بیمارستان نجمیه سپاه می‌آمد و جزو خواهران سپاه بود. خیلی فداکاری می‌کرد و زحمت می‌کشید و بسیار هم شجاع و نترس بود. خانم خنجری هم بود، فکر کنم الان دکترای پرستاری داشته باشد. ایشان هم خانم بسیار پرتلاشی بود و چون مربی بود، همیشه با عده زیادی از شاگردانش به منطقه عملیاتی می‌آمد و همراه شاگردانش شبانه‌روز در خدمت رزمندگان بود.

مهمترین دستاورد بهداری در عملیات

از مهم‌ترین جلوه‌های عملیات بیت‌المقدس هماهنگی کامل و بی‌مانند و یکپارچگی و برادروار بین نیرو و یگان‌های ارتش و سپاه بود. این یکپارچگی از فرماندهی قرارگاه تا پایین‌ترین سطوح رزمی قابل مشاهده بود. واقعاً همدلی و اتحاد و یکی‌شدنی بی‌سابقه بود و در تمام سطوح جبهه متجلی بود. به طور مثال برای انتقال برخی مجروحین که می‌بایست بر روی آن‌ها عمل‌های خاص و فوری انجام شود، از کلیه هواپیماهای نظامی و غیرنظامی استفاده می‌کردند و در واقع پایگاه‌های هوایی ارتش کاملاً در اختیار ستاد تخلیه مجروحین بود؛ از جمله پایگاه هوایی دزفول و دیگری پایگاه هوایی امیدیه. از این محل‌ها برای انتقال مجروحین استفاده می‌کردند. علاوه بر این نیروی هوایی در فرودگاه اهواز با هواپیماهای سی ۱۳۰ کار انتقال مجروحین را انجام

می‌آمدند. به علت محدودیت تعداد برادران در گروه پرستاری و به‌کارگیری آن‌ها در اورژانس و بیمارستان‌های صحرایی، حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد بار خدمات پرستاری مجروحین در اهواز برعهده خواهران ایثارگر بود. شب و روز آرام و قرار نداشتند و برای بهداری جنگ و مجروحین زحمت بسیاری می‌کشیدند، همین‌طور کادر پرستاری خواهران که در طول عملیات‌ها متحمل سختی‌های فراوانی می‌شدند.

تا قبل از عملیات بیت‌المقدس گاهی اوقات خانم‌ها هم به خطوط مقدم می‌رفتند، اما در عملیات بیت‌المقدس در عقبه و در خطوط پشتیبانی و در شهرها حضور داشتند. حتی تا فتح‌المبین هم برخی از امدادگران خانم در جبهه‌ها بودند، ولی بعد از عملیات فتح‌المبین آن‌ها را سامان‌دهی کردند



نمی‌رسید و آن جلسه در قرارگاه تشکیل نمی‌شد و فرمانده قرارگاه فرمان امام^(ع) را قرائت نمی‌کرد، معلوم نبود که چه اتفاقی می‌افتاد. با فرمان امام همه مکلف شدند با هر امکاناتی که دارند بروند و خرمشهر را آزاد کنند. در مرحله چهارم عملیات با وجود خستگی بسیار و سنگینی مراحل و آمار بالای مجروحین، با فرمان امام^(ع) روحیه تازه‌ای در همه رزمندگان ایجاد و با کمک خداوند خرمشهر آزاد شد. من آن پیام را باعث آزادی خرمشهر می‌دانم.

امام بعد از هر عملیاتی از نیروهای حاضر در جهاد و عملیات قدردانی می‌کردند اما این بار پیام و دعای ایشان شور و شغفی وصف‌ناکردنی در بین رزمندگان و فرماندهان ایجاد کرد. طبق سلسله‌مراتب، در قرارگاه مرکزی کربلا جلسه گذاشته بودند و قرار بود پیام امام^(ع) را برای فرماندهان بخوانند. حضرت امام^(ع) فرموده بودند که همه ملت منتظرند که خبر آزادی خرمشهر را بشنوند و شما با هر امکاناتی که دارید تلاش کنید تا این هدیه را به ملت بدهید.

می‌داد. در هر پایگاه هوایی با همکاری بهداری و عملیات نیروی هوایی یک ستاد تخلیه مجروحین ایجاد شده بود. راه‌آهن نیز کمک کرد و یک ستاد تخلیه هم در راه‌آهن ایجاد شد و از قطارهای هلال احمر (قطار بیمارستانی) و بقیه قطارها برای امداد و انتقال مجروحین استفاده شد. به طور کلی می‌توان گفت که سامانه امداد و بهداشت و درمان در عملیات بیت‌المقدس به بهترین شکل انجام وظیفه کردند.

وضعیت مجروحین در عملیات بیت‌المقدس روایت سردار فتحیان

بیشترین مجروح را در مرحله سوم عملیات که چندین روز با عدم‌الفتح روبه‌رو بودیم و عراق تهاجم وسیعی را آغاز کرده بود، داشتیم. یعنی وقتی پشت دروازه‌های خرمشهر رسیدیم، گیر کردیم و مجروح زیاد داشتیم. بیشتر گردان‌ها و تیپ‌ها آسیب جدی دیده بودند و اگر فرمان امام^(ع)



بود که من به او گفتم: برادر محسن ۱۲ هزار کیسه شن هم آدم بخواهد جابه‌جا کند، برنامه‌ریزی و امکانات زیاد می‌خواهد، تو الان به من می‌گویی که برای ۱۲ هزار مجروح خودت را آماده کن! خب زودتر می‌گفتی. ولی دیگر آمده بودیم و چاره‌ای غیر از آن بود. آقای دکتر رجایی عزیز بود که کمک‌مان کرد، واقعاً انسانی فوق‌العاده است. بسیار خوب کار می‌کرد. شاید بالای هشتاد نود درصد از کارهایش بی‌خبر بودم، اما همیشه ما را شارژ می‌کرد و باعث می‌شد هیچ نگرانی‌ای از بابت امکانات نداشته باشیم.

در بیت المقدس کارهای زیادی انجام شد، به‌خصوص کارهای جدید، یکی از آن‌ها تریاژ بود که ما در بیمارستان شهید کلانتری در فتح‌المبین انجام می‌دادیم. تریاژ برای اولین بار تریاژ توسط یک پزشک ارتوپد اصفهانی به اسم آقای دکتر تدین مطرح شد. من ایشان را یک بار دیده بودم. به هر حال شیفته ایشان شدم. آدم خوب و زحمتکشی بود. گفت من می‌خواهم این کار را بکنم و کرد.

در مرحله چهارم این عملیات چیزی حدود ۱۹ هزار اسیر گرفتیم، در حالی که مجموع کل نیروهای ما در عملیات نصف نیروهای اسیر عراقی هم نبود. واقعاً فقط با دیدن آن صحنه‌ها مشخص می‌شود که خرمشهر را خدا آزاد کرد. امام^(ه) در مرحله آخر عملیات تمام رزمندگان و کادر درمانی پزشکان و پرستاران را دعا فرمود و از آن‌ها قدردانی کرد و دعای ایشان تمام خستگی و زحمتشان را جبران کرد.

عملیات بیت المقدس

روایت دکتر احمدیانی

عملیات بیت المقدس اگرچه شیرین‌تر و عظیم‌تر و خیلی موفقیت‌آمیزتر بود و خیلی به کام‌مان شیرین آمد، اما من فکر می‌کنم همه زحمتش در فتح‌المبین بود، فتح‌المبینی که برادر محسن به من گفته بود باید برای ۱۲ هزار مجروح آمادگی داشته باشیم. حدود هجده روز به عملیات مانده

در عملیات فتح المبین بیمارستان صحرائی راه اندازی کردیم. که واقعاً فوق العاده بود، یکی از بهترین این بیمارستان‌ها کانکس‌هایی بود که در لابه لای تپه‌ها زده بودیم، آن قدر محیط سبز و زیبا بود که وقتی می‌رفتم آن‌جا، با بچه‌ها و جراح‌ها شوخی می‌کردم و گفتم: بد نگذرد! آوردیمتان سیزده به در البته ممکن است توپ هم بخورد.

اقدامات بهداری در مرحله آخر: آزادسازی خرمشهر

برای مرحله اول و بخشی از مرحله دوم از همان اورژانس‌های شرق رودخانه کارون استفاده شد و مجروحین برای ادامه درمان به بیمارستان صحرائی دارخوین (انرژی اتمی) و بیمارستان‌های شهرهای اهواز و آبادان منتقل می‌شدند. به علت بعد مسافت در ادامه مرحله دوم، می‌بایست اورژانس‌ها به جلو منتقل می‌شدند. از آنجاکه امکانات ساخت اورژانس بلوکی و سوله‌ای وجود نداشت و از طرفی به علت درگیری واحدها مهندسی در خاکریز زدن و جاده‌سازی شرایط برای ساخت اورژانس مهیا نبود، از چادرهای گروهی به عنوان اورژانس استفاده شد. بهداری تیپ امام حسین^(ع) و نجف و

کربلا و ۲۷ رسول الله از پیشتاژان این الگو بودند. بلافاصله بعد از مرحله دوم، مرحله سوم شروع شد و فرصتی برای اقدام وجود نداشت، بنابراین بهداری تیپ‌ها از همان امکانات استفاده کردند. با توقف عملیات در این مرحله فرصتی برای تجدید قوا و انجام اقدامات لازم فراهم شد. بهداری تیپ امام حسین^(ع) اورژانس سوله‌ای زد و با عقب‌نشینی ارتش عراق از محور شمالی عملیات، جاده اهواز خرمشهر باز شد.

اهم اقدامات بهداری در سطح قرارگاه عملیاتی کربلا تا شروع عملیات آزادسازی خرمشهر

- تخلیه مجروحین سرپایی از طریق جاده اهواز خرمشهر به بیمارستان‌های اهواز
- ایجاد واحد جراحی سیار در نزدیکی پادگان حمید برای مجروحین بدحال در محور جفیر و طلاییه و کوشک
- انتقال مجروحین بدحال با هلی کوپتر به بیمارستان‌های اهواز
- تبدیل اورژانس تیپ محمد رسول الله^(ص) به اورژانس مادر برای پذیرش کلیه مجروحین خط دفاعی شمال



خرمشهر

ساخت اولین اورژانس سوله‌ای جنگ در کنار دژ بزرگ خرمشهر (پشت این دژ جاده‌ای ساخته شد که بعداً به جاده شهید صفوی معروف شد.)

حضور بهداری قرارگاه فجر با مسئولیت برادر داوودزاده، مسئول بهداری جبهه شوش تا عملیات فتح‌المبین، در منطقه بالای پاسگاه زید تا کوشک و ایجاد پست امداد و اورژانس برای یگان‌های قرارگاه فجر (تیپ امام رضا^(ع)، تیپ امام سجاد^(ع)، تیپ ۱۷ قم و...)

همچنین

کار بیمارستان دارخوین تا حدودی سبک شد و تعدادی از جراحان و پزشکان مجرب به اورژانس‌های صحرایی رفتند و به عنوان مسئول تریاژ به خدمت داوطلبانه ادامه دادند.

مسئولیت عملیات آزادسازی شلمچه تا خرمشهر را به دو قرارگاه نصر و فتح واگذار کردند. خط حد این دو قرارگاه و یگان‌های آن‌ها بین جاده خرمشهر و دژ مرزی بود پس به صلاح نبود که با توجه به کمبود امکانات ساخت اورژانس، یگان‌ها به صورت مجزا اقدام به ساخت و تجهیز اورژانس بکنند. تصمیم شد که هر کدام از قرارگاه‌های نصر و فتح

اقدام به ساخت اورژانس سوله‌ای با حداقل ۱۴ تخت کرده و به عنوان عمل کلی مجروحین را پذیرش کنند.

با نظر فرماندهی قرارگاه مرکزی و نظر مسئولین بهداری، این دو اورژانس در کنار هم و در مجاورت دژ خرمشهر ایجاد شد. دکتر طهماسبی، از پزشکان سپاه و مسئول سازمان بهداری ایلام، به عنوان مسئول فنی هر دو اورژانس امور تخصصی را هدایت می‌کرد.

محل اورژانس محمد رسول‌الله^(ص) به عنوان پد مرکزی هلی‌کوپتر، مجروحین بدحال این مرحله از عملیات را تخلیه کرد. در این مرحله از عملیات بهداری یگان‌ها در قالب اورژانس یا پست امداد تقویت شده و به صورت سیار در محدوده یگان خود مشغول خدمات‌رسانی به مجروحین شدند. امکانات پست امداد و تجهیزات و دارو را پشت وانت‌ها قرار داده و همراه با آمبولانس در محل‌های مناسب مجروحین را مداوا کرده و برای ادامه درمان به اورژانس مادر منتقل می‌کردند.

از دیگر اقدامات ماندگار این عملیات احداث اورژانسی در نزدیک‌ترین فاصله از خرمشهر بود. چون اتفاق عمل هم داشت، تقریباً در حکم یک بیمارستان صحرایی و نامش هم





گفتم: کلاس چندم هستی؟ گفت: اول دبیرستان. گفتم: چرا آمدی جبهه؟ گفت: مگر شما حرف‌های امام را گوش نمی‌دهی؟ ایشان فرمودند رفتن به جبهه از اوجب واجبات است، من هم آمدم. گفتم: چطور این‌ها را اسیر کردی؟ چند تا هستند؟ گفت: سیزده تا.

شهید کلاهدوز بود.

روز سوم خرداد

روایت سردار فتحیان

صبح روز سوم خرداد به اورژانس شهید کلاهدوز رفتم و دیدم یکی از رفقای قدیمی‌ام به نام میثم با موتور به داخل اورژانس آمده. گفتم: حاج میثم کجایی؟ گفت: آمده‌ام کمک حاج قاسم سلیمانی. میثم معاون عملیات منطقه سیستان و بلوچستان و کرمان بود. گفتم: خدا خیرت بدهد. حاج میثم آن روز خیلی سرحال بود و حال و هوای خاصی داشت. دو ساعت بعد ایشان را به اورژانس آوردند. شهید شده بود. با موتور رفته بود خرمشهر و با تیر مستقیم به شهادت رسیده بود. ایشان در این عملیات جانشین حاج قاسم بود و در مدت کوتاهی هم که حاج قاسم مجروح بود، تیپ را هدایت می‌کرد. این تلخ‌ترین خاطره‌ام از این روز است.

خاطره شیرینم اما این است که پس از اینکه خرمشهر آزاد شد، با موتور به این شهر رفتم. بسیجی ریزاندام و سیاه‌چرده‌ای را دیدم که تعداد زیادی اسیر گرفته و با خودش به پشت خط می‌برد. اسلحه را هم روی کولش گذاشته بود و عراقی‌های درشت‌اندام و هیکلی را به‌صف جلوی خودش راه می‌برد. ایستادم و گفتم: برادر رزمنده خسته نباشید. با حالت خاصی گفت: صدام خسته است. گفتم: از کجا آمدی؟ گفت: از کهنوج کرمان. دقیقاً همشهری شهید میثم بود. گفتم: اسمت چیست؟ گفت: محمدحسین. گفتم: چند سال داری؟ گفت: پانزده سال. گفتم: کلاس چندم هستی؟ گفت: اول دبیرستان. گفتم: چرا آمدی جبهه؟ گفت: مگر شما حرف‌های امام را گوش نمی‌دهی؟ ایشان فرمودند رفتن به جبهه از اوجب واجبات است، من هم آمدم. گفتم: چطور این‌ها را اسیر کردی؟ چند تا هستند؟ گفت: سیزده تا. در یک سنگر اجتماعی در خرمشهر جمع شده بودند، من هم چند تا تیر هوایی زدم، بیرون آمدند. بعد هم خلع سلاحشان کردم و بهشان گفتم به‌ستون یک پشت سر هم راه بیفتید. می‌خواهم بیرم و تحویلشان بدهم.

در آن عملیات آنقدر اسیر زیاد بود که ما حتی ماشین برای انتقال آن‌ها نداشتیم. آن وقت یک نوجوان پانزده ساله کهنوجی با آموزه‌های اسلام و قرآن و کلام امام^(ع) به کجا رسیده بود که چنان اتکای به نفس و با شخصیتی که به اوج کمال رسیده بود، سیزده عراقی را که از سرباز تا درجه‌دار نظامی در میانشان دیده می‌شد، اسیر کرده بود و در یک مسیر طولانی بدون اینکه ترس و واهمه‌ای به خود راه بدهد آن‌ها را می‌برد. به هر حال، آرام به او گفتم: حالا فشنگ هم داری؟ گفت: نه، تمام شده است. این خاطره را بارها برای بچه‌های بسیجی تعریف کرده‌ام. امام^(ع) از جوانان ما چه ساخته بود که حتی در دورافتاده‌ترین و محروم‌ترین نقاط ایران نوجوانان و جوانان دلیری برای انقلاب و اسلام پرورش پیدا کرده بودند.

عملیات بیت المقدس

روایت برادر کشفی

با مجید عراقی‌زاده، هماهنگ کردم و روز عملیات، از پل نو و از درون نخل‌ها رفتیم. هیچ آدم زنده‌ای در مسیر ندیدیم. فقط مثل گونی‌های روی هم ریخته کشته عراقی‌ها بود. به پشت گمرک رسیدیم، که فقط تجهیزات و تأسیساتش باقی مانده بود. پنجاه متر بعد از گمرک، با حسین لشتغانی خدا بیامرز و راننده‌ها، چهار تا توپوتای سفید خوشگل غنیمت برداشتیم و برای اورژانس آوردیم. قرار شده بود همه نیروهای عمل‌کننده به خرمشهر بیایند، پس باید سریع یک جایی را برای اورژانس پیدا می‌کردیم. چون بچه‌ها در آن بیابان و زیر آتش و بمباران، حتماً که به‌شدت مجروح می‌شدند.

مجید (شهید عراقی‌زاده) آدم خیلی باهوشی بود. مسیریابی را خوب می‌دانست و مختصات و زوایا را اشتباه نمی‌کرد. از پشت گمرک با حسین تماس گرفتم و گوشی را دادم به مجید. روی مختصات به حسین توضیح داد که از کجا آمده‌ایم. ظاهراً حسین و بقیه هم از همان جا وارد شهر شدند. حسین اولین نفر از فرمانده لشگرها بود که وارد خرمشهر شد.

به هر حال ما باید یک جای دنج و مناسب برای اورژانس پیدا می‌کردیم. یک سنگر دلاور و خنک مال فرماندهان رده بالای عراقی پیدا و آنجا را اورژانس کردیم. بعد هم گفتیم نصف نیروهای بیمارستان اعم از دکتر خدارحمی و بچه‌های نجف‌آباد بیایند که آمدند. در همان گمرک بچه‌ها را مستقر کردیم.

بعد با مجید رفتیم ببینیم در شهر چه خبر است. وارد

واحد بیمارستان، یکی در شهرک دارخوین برای مرحله اول و دیگری بیمارستان پشت جاده خرمشهر، برای مرحله آخر (که مرحله سوم یا چهارم می شود) داشتیم.

پزشکان مان شامل این افراد بود: دکتر نجات بخش؛ دکتر غفوری،

رئیس شبکه بهداری

آن زمان؛ دکتر

عطاری،

رئیس

مسجد جامع شدیم و دیدیم گنبد سوراخ سوراخ شده و یک طرفش کلاً پایین آمده است. اصلاً نمی دانم چرا مسجد را خراب نکرده بودند؛ شاید به دلیل اعتقاداتشان بود یا چیز دیگر. مجید ایستاد به نماز. گفتم: اینجا چه موقع نماز است؟! گفت: نماز شکر است. گفتم: خمپاره می زنند، تلف می شوی. گفت: نه اینجا دیگر امن است، اگر قرار بود خراب بشود تا حالا شده بود. گفتم: وضو داری؟ گفت: نماز شکر دیگر وضو و پوتین درآوردن و این ها نمی خواهد! پس همین طوری ایستادیم به نماز و نیت شکر هم کردیم.

بعد برگشتیم به اورژانس مان. دیدیم که یک تخته چوبی نصب کرده اند و روی آن نوشته اند «اورژانس لشکر امام حسین^(ع)» دکترها هم زیرش نوشته بودند «HOSPITAL» مجروحین خودمان دو تا بیشتر نبودند. عراقی ها بیشتر زخمی شده بودند. می آوردندشان آنجا و پزشکان مداوایشان می کردند. سنگر دیگر کم کم از حالت مقر

فرماندهی بیرون آمده بود و شده بود اورژانس.

حسین ما را دید. گفتم: دیدی؟ اینجا بهداری

درست کردیم. تابلو هم زدیم. مشکلی هم ندارد.

آمبولانس هایی هم که بهت قول دادم تأمین

کردم. می روم به بیمارستان سری بزنم. آمدم

دیدم، هلی کوپتری نشسته و مجروح هم کم

و بیش داریم. چون کنار جاده بودیم، همه

مجروحین را می آوردند آن جا. از جمله

کسانی که در این اورژانس مجروح شد،

دکتر کشفی بود.

مجروحیتش به این ترتیب بود که

حسین به ما گفته بود اگر ماشین کم

آوردید از کمپرسی استفاده کنید.

دکتر کشفی می خواست مجروح

را ببرد بگذارد درون کمپرسی که

در کمپرسی رها شده بود و خورده بود به

سرش. می گفتند ضربه مغزی است و دارد

شهید می شود. فوراً دکتر را گذاشتیم توی

یکی از آن ماشین های غنیمتی و با سرعت

رساندیمش به بیمارستان گلستان اهواز. وقتی

برگشتم گفتم: نگران نباشید دکتر حالش خوب

است. چون همه می خواستند اورژانس را خالی کنند

و بروند دنبال دکتر کشفی.

ما از شروع عملیات از نظر تجهیزات و امکانات، نزدیک

۱۱۳ دستگاه آمبولانس و وسایل نقلیه، یک گردان امدادگر

به اضافه ۸۰ نفر نیروی متخصص و بهیار و پزشک، و ۲

بهداری وقت؛ دکتر

صحت، رئیس کل

جراحان کشور و دو دکتر بیهوشی،

داخلی و قلب. مثل اکیپ کامل یک بیمارستان در

مرکز یک استان بودیم، منتها در بیمارستان صحرایی

در یک منطقه عملیاتی خدمت می کردیم. دو تا تیم

داشتیم؛ یک تیم استراحت و یک تیم کار می کرد. هر دو در

این دو بیمارستان تا مرحله آخر کار کردند.

بعد از پایان عملیات و فتح خرمشهر، تا زمانی که در منطقه بودیم، در خود خرمشهر یک اورژانس مادر داشتیم. بیمارستان را هم تبدیل کردیم به یک اورژانس بین‌راهی که یک اکیپ کامل پزشکی به‌جز کادر تخصصی، همیشه آنجا بود. در حین عملیات هم دو تا اورژانس ایجاد

بود. اینجا دیگر تعاون تقریباً پا گرفته بود و تخلیه شهدا به عهده آن‌ها و تخلیه مجروحین عملیات به عهده ما بود. به طور کلی در عملیات بیت المقدس حدود ۶۸۰ نفر نیروی تخصصی، امدادگر، راننده و تخلیه‌گر و در حد یک تیپ نیرو داشتیم. در چند مرحله از عملیات ۱۰ درصد نیروها را به صورت مجروح و شهید از دست دادیم و حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد هم ریزش نیروهای بریده و خسته را داشتیم.

روزهای عملیات بیت المقدس

روایت دکتر شهرزاد

دستیار سال چهارم بیماری‌های داخلی اعزامی از اصفهان بودم که به وسیله ستاد مشترک امداد و درمان به منطقه اعزام شدم. این ستاد ترکیبی از نمایندگان جهاد و بهداری سپاه و بهداری استان و دانشکده پزشکی بود. با وجود اینکه در شهر نیاز به پزشک وجود داشت و خیلی از پزشکان صرف‌نظر از این نیاز، برای بهره‌برداری‌های مادی بیشتر در شهرها می‌ماندند، هدف ما از ترک شهر و رفتن به جبهه خدمت به مجروحینی بود که جان خود را در طبق اخلاص قرار داده بودند. بدون شک اولین اثری که اعزام نیروها به جبهه دارد ساخته شدن خود نیروهاست. در زمانی که به قول امام^(ع)، همه اسلام با همه کفر در جنگ بود، بهترین فرصت بود که ما در این صحنه‌های ایثارگرانه شرکت کنیم و درواقع آن واقعیت‌هایی را که در صدر اسلام اتفاق افتاده بود به چشم خود ببینیم. فکر می‌کنم این کم‌ترین خدمتی‌ست که یک پزشک که با امکانات این مملکت و این مردم مستضعف تخصص پیدا کرده، می‌تواند انجام دهد. خصیصه ایدئولوژیک جنگ بر روی تمام احاد ملت اثر گذاشته بود و درواقع این جنگ یک جنگ دولتی نبود، جنگ اسلام و کفر بود. تمام مردم در تمام صحنه‌ها دخالت داشتند و خواهران و برادرانی که غالباً داوطلب بودند، برای پیشبرد اهداف اسلامی در جبهه‌ها شرکت کردند. به همین دلیل کارآیی جبهه‌ها در سطح خیلی بالایی بود، چون مسائل مادی و یک سری تشریفات اداری و این‌ها به طور کلی مطرح نبود و همه خود را موظف می‌دیدند که در این حرکت شرکت کنند. وقتی روحیه عالی مجروحین را که با سخت‌ترین جراحات

کردیم؛ یکی کنار پاسگاه حسینی و یکی هم بین پاسگاه زید و جاده اهواز خرمشهر. دو تا پست امداد هم پشت دژ عراقی‌ها داشتیم که می‌شد پاسگاه زید. در عقبه هم اورژانس داشتیم. بعد هم که وارد خرمشهر شدیم، برای نیروهای پراکنده، دو تا پست امداد زدیم؛ یکی کنار پل اروند و یکی هم در خروجی شهر. حدود ۳۵۰ نفر راننده داشتیم. برای هر آمبولانس دو راننده در نظر گرفته بودیم و در هر آمبولانس یک امدادگر همیشه مستقر

حماسه بزرگی که پزشکان در دفاع مقدس آفریدند این بود که به جای اینکه مجروح به نزد دکتر برده شود، پزشکان از تهران و دیگر شهرها به مناطق جنگی آمدند و خود را به قدری به رزمندگان نزدیک کردند که بتوانیم کمترین تلفات را بدهیم.

بیمارستان‌ها مورد مداوای اولیه قرار گرفتند. پس از برآوردهایی که در اتاق فرماندهی بهداشت و درمان جنگ (بهداری رزمی) از تعداد مجروحین و شهدای احتمالی به عمل آمد و آمادگی لازم در اورژانس‌ها و بیمارستان‌های صحرایی و عقبه در اهواز ایجاد شد؛ انجام تخصصی همه این امور، متکی به پزشکان و پیراپزشکانی بود که تحت عنوان «پزشکان اضطراری و یا پزشکان کیف به دست» از نقاط مختلف کشور برای انجام این عملیات در پست‌های امداد و اورژانس‌ها و بیمارستان‌های صحرایی و عقبه حضور پیدا کرده بودند. اهمیت مدیریت بهداشت و درمان و نقش جامعه پزشکی ایثارگر در نبرد آزادسازی خرمشهر همپایی بهداری در عملیات بیت‌المقدس است.

نقش بسیجیان اقشار مختلف، از جمله قشر ایثارگر و متخصص پزشک، در آزادسازی خرمشهر همواره نقش بی‌بدیلی بوده و این امر بر همگان مبرهن است. اما مهم‌تر از آن، تداوم این خدمت ایثارگرانه در طول دفاع مقدس و پس از آن است. هنوز هم ایثارگری پزشکان و پیراپزشکان با همت و جدیت و در سطح کیفیت بالاتری وجود دارد و ایثارگری بسیج جامعه پزشکی تداوم دارد.

شرحی از مداوای مجروحان آزادسازی خرمشهر

**روایتی از دانشجوی پزشکی دیروز و پزشک امروز
سید نظام‌الدین طباطبایی؛ عضو بسیج جامعه پزشکی تهران بزرگ**

سید نظام‌الدین طباطبایی؛ عضو بسیج جامعه پزشکی تهران بزرگ از جمله پزشکان و امدادگرانی است که در روز سوم خرداد در قالب تیم دانشجویان پزشکی به عنوان امدادگر در بیمارستان‌های صحرایی که برای عملیات بیت‌المقدس راه‌اندازی شده بودند در خرمشهر حضور داشت و به مداوای مجروحان می‌پرداخت. در ادامه روایت ایشان را از خدمات پزشکی در عملیات بیت‌المقدس می‌خوانید.

جانشانی‌های رزمندگان اسلام به‌ویژه جامعه پزشکی در فتح خرمشهر نقطه عطفی در دوران دفاع مقدس به شمار

می‌خواستند به جبهه بازگردند می‌دیدیم به جز اینکه معتقد شویم این اعجاز است که ما را از فرهنگ منحط شاهنشاهی به این حال فعلی متحول کرده چاره دیگری نداشتیم. مثلاً برادر مجروحی از درجه‌داران گارد جاویدان بود، می‌گفت این فقط معجزه است که او بی‌آموخته فرهنگ مربیان کره‌ای و اسرائیلی بود، چنان تغییر کرده که تمام تخصصش را در خدمت اسلام قرار داده است. یا یکی دیگر از مجروحین که برادر بزرگش شهید شده و خودش با موج انفجار از ناحیه کمر صدمه دیده بود. ترکشی هم به سرش خورده بود، با این حال تنها آرزویش بازگشت مجدد به جبهه‌ها بود. این‌ها را به جز اعجاز خداوندی به چیز دیگری نمی‌شود شبیه کرد.

تغییر راهبرد مداوای مجروحان توسط پزشکان در دفاع مقدس

از بیان سرلشکر سید رحیم صفوی دستیار و مشاور عالی فرمانده معظم کل قوا

عملیات بیت‌المقدس در سال ۱۳۶۱، منجر به آزادسازی شهر خرمشهر شد. این عملیات سی و شش سال قبل توسط رزمندگان در ماه مبارک رجب و با اعلام رمز یا علی بن ابی‌طالب^(ع) با حضور آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله صدوقی در قرارگاه مشترک آغاز شد. در عملیات بیت‌المقدس حدود صد هزار نفر از نیروهای مردمی، ارتشی، سپاهی و جهادسازندگی مشارکت داشتند. این عملیات بیست و پنج شبانه‌روز (از دهم اردیبهشت ماه تا سوم خرداد) به طول انجامید. وقتی به خرمشهر رسیدیم، تنها از آن شهر ۱۰ هزار عراقی به اسارت درآمدند.

در این بین نقش جامعه پزشکی در عملیات بیت‌المقدس حائز اهمیت است. آن‌ها چندین اورژانس و بیمارستان صحرایی برای اجرای عملیات بیت‌المقدس ساختند و عزیزان جامعه پزشکی، یعنی پزشکان و پیراپزشکان، در این اورژانس‌ها و بیمارستان‌ها حضور پیدا کردند. این بیمارستان‌ها در نزدیکی مناطق عملیاتی و خطوط مقدم ساخته شده بود، به طوری که یک مجروح در فاصله زمانی کمتر از یک ساعت به بیمارستان رسانده می‌شد.

حماسه بزرگی که پزشکان در دفاع مقدس آفریدند این بود که به جای اینکه مجروح به نزد دکتر برده شود، پزشکان از تهران و دیگر شهرها به مناطق جنگی آمدند و خود را به قدری به رزمندگان نزدیک کردند که بتوانیم کمترین تلفات را بدهیم. همچنین در بسیاری از بیمارستان‌ها، عمل‌های جراحی پیچیده‌ای انجام شد و بسیاری از مصدومان شیمیایی در آن





**بیت المقدس گلستانی بود که نهادش به وسیله
بچه‌های بهداری لشکر و بچه‌های بهداری
مناطق پایه‌ریزی شد.**

می‌رود که در آن جامعه پزشکی نیز در بیمارستان‌های صحرایی و پست‌های امدادی استقرار داشت و با جدیت و فداکاری به مداوای مجروحان می‌پرداخت. این افراد (گروه پزشکی)، نیروهایی بودند که شاید به فاصله کوتاهی قبل از شروع عملیات، به بیمارستان‌های صحرایی و پست‌های امداد و اورژانس‌ها اعزام می‌شدند و در آنجا خدمات بزرگی را رقم می‌زدند.

روزهای عملیات بیت المقدس و هنگامه فتح خرمشهر مصادف با دوران دانشجویی ما بود و با هم کلاسی‌های خود و در قالب تیمی دانشجویی به عنوان امدادگر در جبهه حضور پیدا کردیم؛ برای یک عملیات با هماهنگی تیپ انصار همدان، گروه ما که همگی پزشک و پیراپزشک بودیم، با اتوبوسی بدون استتار وارد منطقه شدیم، زیرا از وضعیت آنجا هیچ شناختی نداشته و از خطرات آن غافل بودیم. ما در پست امدادی نزدیک خط مقدم مستقر شدیم. نزدیکی این پست به خط به حدی بود که در صورت وقوع حملات شیمیایی خطر آن می‌رفت که با نسیم ملایمی تمامی منطقه به وسیله گاز شیمیایی آلوده شود. این در حالی بود که در آن پست به مداوای مصدومان شیمیایی می‌پرداختیم. بسیاری از پزشکان و امدادگران در نتیجه تماس با آن مصدومان دچار مصدومیت‌های شیمیایی شدند. با این وجود همین پزشکان و امدادگران مصدوم در روز عملیات خدمات بسیار شایانی انجام دادند. از آن دوران چیزی که برای ما در یادهایمان حک شد، شهادت دوستانی بود که همزمان با ما در عملیات شرکت داشته و در کنار ما به شهادت رسیدند. بسیاری از آن‌ها از جمله شهید دکتر شهریار هم‌دوره و از دوستان نزدیک من در دوران دانشجویی بود که در حین آزادسازی خرمشهر به شهادت رسید.

بهداری رزمی در هنگامه آزادسازی خرمشهر

روایت حسینعلی امیری

من این توفیق را داشتم که در عملیات فتح خرمشهر شرکت کنم. نیروهای بهداری در این عملیات نقش بسیار مؤثری داشتند. بهداری دو دسته نیرو داشت؛ تعدادی در داخل گردان‌ها بودند که امدادگر نام داشتند، تعدادی هم در بیمارستان‌های صحرایی بودند. در اصل نیروهای بهداری همه جا بودند؛ هم پشت خط و هم در خط مقدم. نیروهای بهداری بعضاً کیف‌های امدادی بین رزمندگان توزیع می‌کردند. داخل این کیف‌ها از نکات آموزشی گرفته تا پد شکمی موجود بود و توضیحات جالبی هم داشته

این توضیحات روی دستمال‌هایی بود که بعداً به دستمال سه‌گوش معروف شدند. ما پزشکانی را داشتیم که در بیمارستان‌های شهرهای بزرگ مثلاً اصفهان، دارای کسوت و شهرتی بودند، اما به صورت داوطلب و در قالب نیروهای بسیجی آمده بودند و در خط مقدم مانند یک امدادگر همگام رزمندگان کار می‌کردند.

به طور کلی نقش بهداری در جنگ واضح و روشن است. هیچکس نمی‌تواند تلاش مخلصانه آن‌ها را انکار کند. فرماندهی در جنگ نداریم که حداقل چند بار مجروح و زخمی نشده باشد. امروز بسیاری این فرماندهان با صحت و سلامت کار و مسئولیت دارند و مشغول فعالیت هستند.

عملیات بیت المقدس که به فتح خرمشهر منجر شد، یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌ها بود که با حضور پررنگ جامعه پزشکی و بهداری و ایجاد یک شبکه منسجم امداد رسانی در دفاع مقدس شکل گرفت.

سرعت و دقت بهداری در عملیات بیت المقدس **روایت دکتر احمدیانی؛ مسئول بهداری سپاه در عملیات بیت المقدس**

از بین عملیات‌هایی که من در خدمت دوستان بودم، به نظر من خدمات عملیات بیت المقدس بسیار وسیع و خوب بود؛ به علت اینکه همه کارهایش در عملیات فتح المبین پایه‌گذاری شده بود بنابراین انجام کارها خیلی آسان بود. در عملیات فتح المبین سختی‌های زیادی داشتیم و هر چه در عملیات فتح المبین بوده نوآورانه بود. آن نوآوری‌ها را جزو افتخارات کاری خود می‌دانم و به جای اینکه شکسته‌نفسی کنم، با سربلندی می‌گویم که این شیوه کارم بود که همه ابتکارات در واحدهای مختلف و در نقطه به نقطه بهداری از خود تشکیلات و جبهه‌ها می‌جوشید و این طور نبود که مرکزیتی یک چیزی را ابداع کند و بفرستد و بقیه فقط مجری باشند. برای همه این حرف‌ها دلیل و مدرک دارم.

ما به فاصله‌های خیلی کوتاه جلسه می‌گذاشتیم و همه بهداری‌های مناطق را جمع می‌کردیم و می‌خواستیم که ابتدا بچه‌ها یکی یکی مسائل و مشکلاتشان را در حوزه مسئولیتشان در منطقه یا لشکر بگویند، و بعد هر کس باید هر کار جدید و نوآورانه‌ای که کرده بود می‌گفت. شاید یکی از بهترین و زیباترین صحنه‌هایی که در ذهنم دارم همین باشد. به آن افتخار می‌کنم و معتقدم که نقطه قوت کار ما بود. در هر جلسه شخصاً بیست سی نکته تازه یاد می‌گرفتم. بعد از هر جلسه تجربیاتی را که قابلیت تعمیم داشتند، اعلام می‌کردیم تا همه انجام دهند. در مجموع اگر بخواهم بیت المقدس را وصف کنم، بیت المقدس گلستانی بود که نهادش به وسیله بچه‌های بهداری لشکر و بچه‌های بهداری مناطق پایه‌ریزی شد.

یک خاطره

شاید کمتر از بیست روز به عملیات مانده بود. برادر محسن (فرمانده سپاه) مرا صدا کرد و گفت: پس فردا بیا دارخانه، آنجا خانه‌ای ست و قرارگاه ماست. به آقای دکتر منافی، وزیر بهداشت، هم گفته‌ام بیاید. برادر محسن به طور خصوصی

من و آقای دکتر منافی را به اتاقی برد و یک نقشه مقابل مان گذاشت. گفت یک عملیات بزرگ و سراسری داریم و حدود ۱۲ هزار مجروح را پیش‌بینی می‌کنیم، بروید خودتان را آماده کنید. بهداری تاکنون با این تعداد مجروح احتمالی مواجه نشده بود. بزرگ‌ترین عملیاتش بستان و طریق القدس بود که به طور محلی بچه‌های خوزستان کنترلش کرده بودند و ما فقط برایشان مقداری تدارکات و نیرو فرستاده بودیم و کار دیگری نکرده بودیم. اما چنان که پیش آمد و در تاریخ ذکر شده است بهداری در بیت المقدس کار وسیع‌تری را به انجام رساند.

یاد دیروز، چراغ راه فرداها

یادداشتی از سردار احمد اخوان؛ معاون بهداری نیروی زمینی سپاه

«فتح خرمشهر فتح خاک نیست، بلکه فتح ارزش‌های اسلامی است.» امام خمینی (ره)

عملیات بیت المقدس که به فتح خرمشهر منجر شد، یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌ها بود که با حضور پررنگ جامعه پزشکی و بهداری و ایجاد یک شبکه منسجم امداد رسانی در دفاع مقدس شکل گرفت. گروه امداد و انتقال و درمان جامعه پزشکی در این عملیات توانستند با کم‌ترین تجهیزات، تعداد زیادی از مجروحین را درمان کنند. در عملیات بیت المقدس ۱۵ اورژانس، ۳ بیمارستان صحرایی، ۴۵۰۰ نفر امداد رسان و ۸ بیمارستان در مناطق عملیاتی درگیر پشتیبانی از این عملیات بودند. باید با گرامیداشت یاد و خاطره ارزش‌های سوم خرداد و همه افرادی که در گروه‌های امدادی، بهداشتی و درمانی عملیات بیت المقدس فعالیت داشتند، تلاش کنیم نقش جامعه پزشکی در عملیات بیت المقدس را به نسل جوان انتقال دهیم. تا به امروز حدود ۸۰۰ نفر از افرادی را که در شبکه‌های درمان، امداد و انتقال مجروحین در عملیات بیت المقدس نقش داشتند شناسایی کرده‌ایم. متخصصین پزشکی، رانندگان آمبولانس، امدادگران و بهیاران جزو این گروه‌های شناسایی شده هستند. هر کدام از این بزرگواران خاطرات زیادی دارند. با ثبت و ضبط این خاطرات باید در ترویج فرهنگ و ارزش‌های دفاع مقدس تلاش کنیم.



با جراح روحم را اغنامی‌کنم

گفتگو با

جراح پیشکسوت بیمارستان امام سجاد^(ع) فراجا
دکتر قاسم روح‌اللهی

از تولد تا ورود به حرفه پزشکی

من متولد سال ۱۳۳۲ در شهرستان تویسرکان استان همدان هستم. به دلیل علاقه‌ای که به رشته پزشکی داشتم، با تلاش و پشتکار در سال ۱۳۵۰ وارد دانشکده پزشکی و در سال ۱۳۵۷ فارغ‌التحصیل شدم. در ادامه قصد داشتم رشته قلب را برای تخصص انتخاب کنم، اما به توصیه دکتر سپیدپر که آن زمان یکی از استادان برجسته قلب بیمارستان قلب شهید رجایی فعلی بود، تغییر مسیر دادم و تصمیم گرفتم در رشته جراحی عمومی تخصص بگیرم. دو ماه بعد از این ماجرا، آگهی رزیدنت جراحی عمومی دانشگاه ملی سابق، شهید بهشتی فعلی را دیدم و این سرآغاز ورود من به رشته جراحی عمومی بود.

زندگی حرفه‌ای

از سال ۱۳۴۷ همکاری‌ام را با ژاندارمری سابق شروع کردم. در سال ۱۳۵۷ به عنوان رئیس بهداری پادگان جلدیان به مدت یک سال در استان آذربایجان غربی خدمت کردم و در سال ۱۳۶۲ همزمان با فارغ‌التحصیلی در رشته جراحی عمومی، در بحبوحه جنگ تحمیلی به کردستان منتقل شدم. اواخر سال ۱۳۶۴ به تهران برگشتم و تا سال ۱۳۸۰ که بازنشسته شدم، مسئولیت‌هایی را در سمت‌های مختلف، از جمله ریاست بهداری پادگان جلدیان استان آذربایجان غربی، معاونت درمان ژاندارمری سابق، سرپرستی بهداری کل، ریاست مرکز معاینات، معاونت درمان بهداری کل، ریاست بهداری استان کردستان و ریاست بیمارستان تحت امر بهداری را در سنینج بر عهده داشتم. از سال ۱۳۷۰ همکاری‌ام را با بیمارستان عملیاتی امام سجاد^(ع) شروع کردم و این همکاری



حضور جراح عمومی مقیم از ضرورت‌های مهم هر بیمارستان و مرکز درمانی است. این نیاز وقتی بیشتر احساس می‌شود که بیماران اورژانسی و حادثه‌دیده به بیمارستان منتقل می‌شوند و با یک عمل جراحی اورژانسی جلوی خونریزی بیمار گرفته شده و بیمار از مرگ نجات پیدا می‌کند.

تا قبل از بازنشستگی با حفظ سمت‌های مختلف اداری ادامه داشت و بعد از بازنشستگی هم همچنان ادامه دارد.

عشق به جراحی

رشته جراحی عمومی تاریخچه‌ای به قدمت رشته پزشکی دارد. این رشته مادر سایر رشته‌های جراحی محسوب می‌شود. تخصص جراحی عمومی با اندام‌های شکمی اعم از مری، روده باریک، روده بزرگ، کبد، لوزالمعده، کیسه صفرا، مجاری صفراوی و اغلب غده تیروئید سر و کار دارد. متخصصان جراحی عمومی در بسیاری از مراکز دنیا اولین سطح ارائه خدمات به بیماران تصادفی و اورژانسی هستند و قادر به

انجام جراحی‌های اورژانس رشته‌های دیگر از جمله جراحی ارتوپدی، جراحی زنان، جراحی اورولوژی، و در مواردی جراحی‌های مغز و اعصاب هستند. به عبارت دیگر جراحی عمومی را به این سبب عمومی خطاب می‌کنند که دامنه فعالیت این رشته بسیار وسیع است و جراحی همه اعضای بدن را در شرایط اورژانسی دربرمی‌گیرد. حضور جراح عمومی مقیم از ضرورت‌های مهم هر بیمارستان و مرکز درمانی است. این نیاز وقتی بیشتر احساس می‌شود که بیماران اورژانسی و حادثه‌دیده به بیمارستان منتقل می‌شوند و با یک عمل جراحی اورژانسی جلوی خونریزی بیمار گرفته شده و بیمار از مرگ نجات پیدا می‌کند. جایی در یک کتاب مرجع پزشکی می‌خواندم که در یک بیمارستان اگر یک جراح عمومی حضور داشته باشد، خلاء وجود سایر متخصصین احساس نمی‌شود.

ویژگی‌های جراح موفق

یک جراح موفق باید دانش تخصصی و هنر و مهارت حرفه‌ای را توأمان داشته باشد. شهامت، شجاعت و تصمیم‌گیری به‌موقع در این رشته حرف اول را می‌زند. جراح عمومی پیوسته در حال تجربه کردن و آموختن است. به جرأت می‌توانم بگویم که بعد از سی و دو سال جراحی هنوز با

جراحی جان یک انسان از مرگ نجات پیدا می کند و آثار بهبودی و رضایت را در چهره بیمار می بینم، لذت می برم. هیچ کار دیگری تا این اندازه مرا راضی نمی کند. در حال حاضر هفته ای یک روز در درمانگاه حاضر می شوم و مریض می بینم. روزهای چهارشنبه هر هفته هم برای جراحی مراجعه می کنم. ماهانه شش تا هفت مورد جراحی اورژانسی دارم. غیر از این هر ساعت از شبانه روز که از بیمارستان تماس بگیرند با کمال میل و رضایت استقبال می کنم.

زندگی خانوادگی

در سال ۱۳۵۶ ازدواج کردم و حاصل این ازدواج یک فرزند پسر و یک فرزند دختر است. پسرم دکترای ژنتیک سرطان دارد و دخترم فارغ التحصیل رشته الکترونیک است.

مواردی مواجه می شوم که قبلاً هرگز تجربه نکرده ام. من به همه کسانی که قصد ورود به این رشته را دارند و همه جراحان جوانی که به تازگی قدم در این راه گذاشته اند، توصیه می کنم قبل از انجام جراحی - به ویژه در موارد الکتیو - حتماً مطالعه داشته باشند. به غیر از این به طور مؤکد توصیه می کنم که همواره دانش عمومی و تخصصی خود را با مطالعه به روز نگه دارند.

بازنشستگی

من با عشق و علاقه زیاد به این رشته پا گذاشتم. به کارم عشق می ورزم و هیچ کاری به اندازه جراحی روحم را اغنا نمی کند. بعد از بازنشستگی هم با همان عشق و علاقه روز اول جراحی می کنم و معتقدم این رشته نجات بخش است. وقتی با یک



من با عشق و علاقه زیاد به این رشته پا گذاشتم. به کارم عشق می‌ورزم و هیچ کاری به اندازه جراحی روحم را اغنا نمی‌کند.

با همین جراحی‌های ابتدایی و در بیمارستان‌های صحرایی از مرگ نجات پیدا کردند. اواخر سال ۱۳۶۴ من به تهران برگشتم، اما کار جراحی مجروحین جبهه در بیمارستان‌های پشت جبهه هم ادامه داشت.

زندگی در جنگ

در سال ۱۳۶۲ وقتی آخرین روزهای رزیدنتی را در بیمارستان لقمان‌الدوله سپری می‌کردم به کردستان اعزام شدم و تا سال ۱۳۶۴ در مناطق عملیاتی مختلف تعداد زیادی از رزمندگان را جراحی کردم. در این دوران تجاربی کسب کردم که بسیار ارزشمند بود، این تجارب در هیچ دانشگاهی دست‌یافتنی نیست. آن روزها در هر رشته‌ای جراح اختصاصی نداشتیم و مجبور بودیم همه علم و توان خود را برای جراحی مجروحین و نجات جان آن‌ها به کار بگیریم. تعداد زیادی از رزمندگان

کلام آخر

من در خدمت استادان زیادی تلمذ کرده‌ام، اما می‌خواهم یاد کنم از سه تن از استادان ارجمندم که دانش جراحی، اخلاق پزشکی، نظم و انضباط و رسیدگی به بیماران را از آن‌ها آموختم؛ مرحوم دکتر لاری‌زاده که در دوره استاجری و انترنی در بیمارستان لقمان‌الدوله در خدمت ایشان بودم، دکتر جدلی‌زاده و دکتر بوستانی. برای آن‌ها صحت و سلامت آرزو مندم.





مدیریت هلال احمر
از آغاز انقلاب ۵۷ تا امروز
فصل ۳

گذری بر پیشینه و عملکرد جمعیت هلال احمر

برگرفته از خاطرات
مرحوم دکتر فیروز آبادی
رئیس اسبق جمعیت هلال احمر ایران

ستاد بهداشت و درمان حج هلال احمر حج در سال ۱۳۶۰

فعالیت‌های جمعیت هلال احمر در جنگ طی دو سالی که در هلال احمر مسئولیت داشتیم، با وسعت و قدرت ادامه داشت. در کنار فعالیت‌های داخلی و مسئولیت در جبهه‌ها، هلال احمر مسئولیت ستاد بهداشت و درمان حج کشور را هم برعهده داشت، چون جمعیتی بود که تحت مقررات بین‌المللی کار می‌کرد. سازماندهی این ستاد در هلال احمر در سال ۱۳۶۰ با مسئولیت من انجام گرفت، به این ترتیب که افرادی از سپاه، جهادسازندگی، هلال احمر و وزارت بهداشت و درمان کشور که سابقه حضور و امدادگری در جبهه داشتند، انتخاب و به حج اعزام شدند. سازماندهی نیروهای انقلابی در اولین گروه پزشکی حج جمعیت هلال احمر اثرات مثبتی در پی داشت؛ با این اقدام طی حج در مدینه و مکه خدمات پزشکی

به شکل مطلوبی ارائه شد و در ادامه با جمع‌بندی تجربیات و مطالعاتی که بعداً انجام شد، توانستیم هیئت پزشکی حج جمهوری اسلامی ایران را به صورت شاخه‌ای پایه‌گذاری کنیم. ضمن اینکه علاوه بر خدمات پزشکی، با توجه به ماهیت



نیروهایی که آن سال توسط هلال احمر انتخاب و به عربستان اعزام شدند، پیام و فرهنگ انقلاب اسلامی، حزب الله و امام و فرزندان امام به اجتماع عظیم حج در آن سال منتقل شد؛ به خصوص در مدینه و مکه که با تبلیغات وسیع به نفع جمهوری اسلامی، فرهنگ انقلاب اسلامی به مسلمانان دنیا معرفی شد. تماس‌های حضوری، مباحثه‌های نیروهای دارای منطق انقلابی، با تسلط به زبان خارجی در این سفر ما را کمک کرد، ضمن اینکه از قبل وسایل تبلیغاتی مناسبی برای این کار تدارک دیده بودیم. ناگفته نماند که بنا نبود من در این سفر شرکت کنم، اما در روزهای آخر حرکت کاروان، آقای دکتر مخلص، مسئول پزشکی جمعیت هلال احمر، به من مراجعه کرد و گفت که حضورم در این سفر ضروری است و بهتر است

در منطقه حاضر شوم و وضعیت را از نزدیک ببینم تا بتوانیم برای سال‌های آینده برنامه‌ریزی بهتری داشته باشیم. من مایل نبودم در آن سفر حضور داشته باشم، چون مشروعبیتی برای رفتن به حج در خودم نمی‌دیدم. جالب اینکه در تابستان یک سال قبل از این سفر، بدون اینکه اطلاع داشته باشم که به هلال احمر راه پیدا خواهم کرد و بعد توفیق سفر حج را خواهم داشت، کتاب‌هایی را جمع به حج مطالعه کرده بودم. در هر حال من نظر و استدلال دکتر مخلص را پذیرفتم و به همراه گروه عازم عربستان شدم.

در فرودگاه جده مسئول هلال احمر عربستان سعودی که فردی «مدرس» نام بود، از طرف دولت سعودی به استقبال رئیس جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی ایران آمده بود. من در فرودگاه خیلی عادی از هواپیما پیاده شده و رفته بودم که وضو بگیرم. وقتی برگشتم، تازه با ایشان روبه‌رو شدم. بعد از سلام و علیک و تعارف از من دعوت کرد در هتلی که مربوط به حکام سعودی است، مستقر شوم تا در آنجا از من پذیرایی کنند. نپذیرفتم، به او گفتم ما در ایران، انقلاب کرده‌ایم و من کنار راننده‌های آمبولانس جمعیت هلال احمر

می‌نشینم، می‌خواهم، بیدار می‌شوم و کار می‌کنم. برای آنها پذیرفتنی نبود. به یادش آوردم که خلیفه اول روی خاک‌ها، بیرون مدینه می‌خوابید و شلاقش را زیر سرش می‌گذاشت و یک بار وقتی هیأت امپراتور روم به آن حوالی آمده بود، از او در همان حال نشانی خلیفه را پرسیده بود. همین طور خلیفه دوم که موقع سفر به بیت المقدس بر الاغی سوار بود که پاهایش از دو طرف بر زمین کشیده می‌شد. گفتم انقلاب ما انقلاب ارزشی است و ما نمی‌توانیم از ارزش‌های خود تخطی کنیم. او با ناخشنودی تسلیم شد و پذیرفت که من در جمعیت خودمان باشم. قرار گذاشتیم که دوباره همدیگر را در مکه ببینیم تا من در آنجا با رئیس هلال احمرهای کشورهای عربی که اهل عربستان سعودی بود، ملاقات کنم.



روز بعد از مراسم حج، هیأت‌های مختلفی از کشورهای آفریقایی و سایر کشورها توسط اعضای جمعیت ما به محل هیئت پزشکی حج هلال احمر هدایت شدند تا راجع به انقلاب اسلامی، فرهنگ انقلاب اسلامی و مواضع حضرت امام^(ع) بحث و تبادل نظر داشته باشیم. در آن گفت‌وگوها بهره‌های زیادی از دیدگاه‌های همدیگر بردیم و بحمدالله آن سفر حج به‌خوبی به پایان رسید و من فوراً عازم ایران شدم، چون باید برای شرکت در کنفرانس بحرین آماده می‌شدم.

سفر فیلیپین و هند

بعد از کنفرانس بحرین، به کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ رفتم که در مانیل، پایتخت فیلیپین برگزار می‌شد. در مانیل رویدادهای مختلفی اتفاق افتاد که مهمترین آن تبدیل نام و علامت شیر و خورشید سرخ ایران به هلال احمر جمهوری اسلامی ایران در مقررات بین‌المللی بود. اما در فیلیپین اتفاق جالب دیگری هم افتاد.

دانشجویانی که از ایران برای ادامه تحصیل به فیلیپین اعزام شده بودند، اطلاع زیادی از چند و چون انقلاب نداشتند و آنچه را در ایران اتفاق افتاده بود، به دقت نمی‌شناختند. سفر ما به فیلیپین همزمان با روزهای تاسوعا و عاشورا بود. من از این فرصت استفاده کردم و در جلسات انجمن اسلامی دانشجویان مسلمان فیلیپین شرکت کردم. آنجا توضیح دادم که اوضاع قبل از انقلاب چه بود، انقلاب چه کرد، امام چه رهنمودهایی دارد و سیر آنچه که در ایران اتفاق افتاده رو به کجا دارد. همه کسانی که در آن انجمن بودند به خوبی توجیه شدند و بعدها برخی از آنها را به عنوان چهره‌های درخشان در مسئولیت‌های مختلف در داخل کشور در حال خدمت دیدم.

این را هم بگویم که در زمان حضور در فیلیپین، از مراکز اسلامی آنجا بازدید کردم. مرکز اسلامی محلی بود در پایتخت فیلیپین که جوانان را از جزایر مینداناو که مسلمان نشین بود، به آنجا می‌آوردند تا به اصطلاح پرورش دهند و بعد آنها را به جزایر مینداناو برمی‌گردانند. وقتی به آن مرکز رفتم، تنها نشانی که از اسلام دیدم، درج جمله لا اله الا الله سر در ورودی آنجا بود. شرم دارم از اینکه توضیح بدهم در داخل آن بنا چه می‌گذشت و جوانان به چه وضعی و در حال چه حرکتی بودند. در واقع این مرکز را درست کرده بودند برای نابودی جوانان. فردی در آنجا بود که ادعای اسلامی‌گری می‌کرد. یک روز به من مراجعه کرد و گفت: امام جمعه از شما دعوت کرده که نماز جمعه این هفته را شما بخوانید. گفتم که نماز جمعه را نمی‌توانم بخوانم اما می‌توانم قبل از نماز جمعه سخنرانی کنم. ولی او به شدت

اصرار می‌کرد که باید شما نماز جمعه را بخوانید. من هم اصرار می‌کردم که امام جمعه نماز را بخواند و من قبل از خطبه‌ها چند کلمه‌ای صحبت کنم. بالاخره در آن نماز جمعه شرکت کردیم و متوجه شدیم برنامه را طوری چیده‌اند که اجازه ندهند من در نماز جمعه صحبتی کنم. نماز به امامت امام جمعه آنجا و در مسجدی که لیبیایی‌ها ساخته بودند، برگزار شد و یکی از چیزهایی که در کنار نماز جمعه توجه مرا به خود جلب کرد، لباس‌هایی بود که در آنجا فروخته می‌شد و طرح و عکس چهره امام خمینی^(ع) روی آنها بود.

در راه بازگشت از سفر فیلیپین برای بازدید از پیشرفت تعمیرات کشتی بیمارستان هلال احمر که بایستی در جزایر و بنادر جنوب کشور کار درمانی انجام می‌داد، به بمبئی هندوستان رفتم و سپس به تهران آمدم. گزارش این سفر را که بسیار پر بار بود، به وزارت خارجه دادیم و وزارت خارجه در نشریات آن زمان خودش منتشر کرد. به این گزارش می‌توان از طریق فهرست گزارش‌های سال ۶۰ وزارت امور خارجه دست پیدا کرد.

سفر به ترکیه

در سفر ترکیه نکته مهم و قابل توجهی وجود نداشت، جز اینکه

بگیرم و ببوسم، اگر چه می دانم که مأمورین حکومت ما را تحت کنترل دارند. می گفت پس شما کی می آید؟ پس کی ما را نجات می دهید؟ پس کی من می توانم بروم در حسینه جماران پای صحبت امام بنشینم؟ پس کی مادر و خواهر من با حجاب می شوند؟ کی می توانم به ایران بیایم و در جبهه های جنگ شما علیه صدام شرکت کنم؟

سفر به سوریه و لبنان

سفر بسیار مهمی هم به سوریه و لبنان داشتم که مربوط به زمانی می شود که اسرائیلی ها به جنوب لبنان حمله کرده و فرماندهان نظامی ایران تصمیم گرفته بودند برای کمک به لبنان، نیروها و امکاناتی را به جنوب لبنان بفرستند تا آنها بتوانند در مقابل اسرائیلی ها مقاومت کنند. مقام معظم رهبری بعدها برای من نقل کردند که احمد متوسلیان چقدر خوشحال بود از اینکه خدا به او توفیق داده است که به عنوان سرباز به خط مقدم نبرد با اسرائیل اعزام شود و در پوست خودش نمی گنجید.

در آنجا من به عنوان رئیس هلال احمر تصمیم گرفتم که مانند آنچه برای جبهه های ایران انجام می دادیم، برای آنها نیز انجام دهیم. بنابراین سریعاً یک بیمارستان صحرایی با امکانات درمانی به منطقه منتقل کردیم. ظرف چهار و هشت ساعت، مجموعه ای از تجهیزات و امکانات هلال احمر به سوریه و از آنجا به بعلبک لبنان منتقل شد. زیر بمباران رژیم صهیونیستی اسرائیل، ما به بعلبک رفتیم و در آنجا بیمارستان را برپا کردیم. یک شب قبل از اینکه به بعلبک برویم، در محل سفارت جمهوری اسلامی ایران با احمد متوسلیان و دو نفر از همراهانش آشنا شدم. یکی از همراهانش زخم ها و جراحات های عمیقی داشت، به ما گفتند شما که پزشک هستید، اینها را معاینه کنید، چون می خواهند به جبهه بروند. موافقت کردم و آنها را به بیمارستانی در نزدیکی سفارت ایران در دمشق بردم که ظاهراً متعلق به مسیحی ها بود، یا شاید پرستارها و کادرش از مسیحیان بودند. زخم یکی از آنها را باز کردم و دیدم که روی ران او شکاف عمیقی از کساله تا زانو وجود دارد، طوری که دست من کاملاً در شکاف جا می گرفت. زخم چرکی بود و بانداژ شده بود. بلافاصله زخمش را بستم و به عنوان پزشک به او دستور دادم که به ایران برگردد تا زخمش را معالجه کند. نفر بعدی خود متوسلیان بود که اتفاقاً آمده بود که زخمش را به من نشان بدهد، اما بعد منصرف شده بود. به هر حال صحبت ها و توصیه هایم برای برگشت این دوستان به ایران و انجام معالجه و عزیمت دوباره به لبنان فایده ای نداشت. آن



مأمورین ضد جاسوسی ترکیه تلاش می کردند با من رابطه برقرار کنند و من با هوشیاری و پابندی ای که به ارزش های اسلامی داشتم، توانستم آنها را کاملاً ناکام بگذارم. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در ترکیه برای من ملاقاتی در محل جمعیت هلال احمر ترکیه ترتیب داده بودند. این ملاقات بین من و چهار نفر از رؤسای سابق هلال احمر انجام شد و من علاوه بر رئیس هلال احمر، با چهار نفر از رؤسای سابق هلال احمر ترکیه نیز ملاقات کردم. این ملاقات، ملاقات زیبایی بود. حرف های خوبی در آنجا رد و بدل شد، از جمله وقتی این افراد مجله «پیام هلال» را دیدند و روی آن قسمتی از آیه شریفه تعاونوا علی البر و التقوی را ملاحظه کردند، با خوشحالی به آن اشاره کردند و گفتند این قرآن است که به آن افتخار می کنند و خوشحال اند که می توانند این خط را بشناسند. این خاطره نشانه ای برای کج اندیشان است که فکر می کنند افکار پوسیده و ضد دینی و لائیک آتاتورک در ترکیه طرفدار دارد.

علاوه بر این در فضای ترکیه آن روز من صحنه های بسیار زیبایی دیگری نیز می دیدم، از جمله اینکه در یکی از رستوران ها فردی پیش ما آمد و ما را بوسید و گفت: من می دانم شما از ایران آمده اید. خیلی به شما علاقه دارم، می خواهم شما را بغل

آخرین دیدار من با شهید احمد متوسلیان و همراهانش بود. در این سفر بعد از زیارت مرقد حضرت زینت کبری^(س) و حضرت رقیه^(س) و دیگر شهدا و صالحین در دمشق، به تهران بازگشتیم.

در سفر لبنان درس بزرگی را آموختم

وقتی بیمارستان صحرایی را در محل دانشسرای فنی بعلبک لبنان برپا کردیم و آن بیمارستان آماده کار شد، نماینده‌ای از فلسطینی‌ها به من مراجعه کرد و گفت: شما برای شیعیان لبنان بیمارستان آورده‌اید، اما برای ما فلسطینی‌ها که سال‌هاست در مقابل اسرائیل می‌جنگیم و رها شده‌ایم، هیچ وقت بیمارستان نیاورده‌اید. بنابراین مرا به مراکز درمانی خودشان برد تا بازدیدی داشته باشم و از من تقاضا کرد که بیمارستانی هم برای فلسطینی‌ها ببرم. نظر من مساعد بود و به آنها قول دادم که تلاشم را در این جهت انجام دهم، اما وقتی به ایران برگشتم، امام^(ه) منطق قوی «راه قدس از کربلا می‌گذرد.» را مطرح فرمودند. من برابر قولی که داده بودم، در تدارک تهیه بیمارستان برای فلسطینی‌ها بودم که از دفتر حضرت امام^(ه) مرحوم جناب آقای توسلی تماس گرفتند و گفتند: امام^(ه) فرموده‌اند اگر امکانات بیمارستانی‌ای که می‌خواهید به لبنان بفرستید، در داخل کشور لازم است، نباید بفرستید. بنابراین من بررسی کردم و دیدم همه امکانات در داخل کشور و برای جنگ مورد نیاز است، پس از فرستادن آن بیمارستان به خارج از کشور خودداری کردم و چنان که روی داد؛ نیروهای رزمنده جمهوری اسلامی ایران همه امکانات را به جبهه‌ها منتقل کردند تا ضربات کوبنده‌تری بر دشمن بعثی وارد کنند و بحمدالله حکمت، تیزبینی و هوشیاری حضرت امام باعث جلوگیری از تجزیه نیروها و هدایت همه ما به جبهه اصلی وطن و توجه به نقطه اصلی تهدید شد.

خدا حافظی با هلال احمر

فشردگی کار جهادسازندگی آن قدر زیاد بود که من فرصت زیادی برای رسیدگی به امور هلال احمر نداشتم، البته جمعیت هلال احمر را برادر عزیزم آقای دکتر فرهادی اداره می‌کردند، اما چک‌ها و بعضی مطالب مهم را به من ارجاع می‌دادند تا اینکه بالاخره تصمیم نهایی را گرفتم.

در آن زمان مهم‌ترین و حساس‌ترین موضوع مربوط به جهاد در مجلس، اساسنامه جهادسازندگی بود که اگر به طور صحیح و با محتوای مناسبی به تصویب می‌رسید، جهادسازندگی می‌توانست به خدمتش ادامه دهد و اگر محتوای قانون سازندگی به نحو مناسبی به تصویب نمی‌رسید، جهادسازندگی را از دست



می‌دادیم. مهم‌ترین دل‌نگرانی من در مورد جهادسازندگی همین اساسنامه و محتوای آن بود. بنابراین کار سنگینی را بر عهده گرفته بودیم. داخل مجلس بر خوردهای بسیار عجیب و غریبی صورت می‌گرفت، مثلاً دکتر هادی مطرح کرده بود که برادران جهادسازندگی، قانون اساسی افغانستان را برای جهاد پیشنهاد کرده‌اند؛ آنها همه کار را جزو وظایف سازندگی نوشته‌اند و... اما در اصل در روزهای اول تشکیل جهادسازندگی، ما به

نیازهای مردم روستاها پی برده بودیم و اساسنامه پیشنهادی جهاد بر مبنای نیازهای واقعی مردم روستاها نوشته شده بود. ولی با جوسازی‌هایی از قبیل اینکه قانون اساسی دولت افغانستان در این اساسنامه پیشنهاد شده است، زمینه‌های محدود کردن و قیچی کردن وظایف و اختیارات جهادسازندگی

جوانان مجاهد و زحمتکش و ایثارگر و بندگان مخلص تو در سراسر کشور چگونه بر خورد می‌شود.

در آخر پس از کشمکش عمیق، جدی و پرتلاشی که در مجلس بر سر اساسنامه جهاد صورت گرفت، اساسنامه نسبتاً مناسبی در کمیسیون تنظیم و به صحن علنی مجلس فرستاده شد. من دفاع از اساسنامه جهاد در مجلس را برعهده گرفتم و بحمدالله پیشرفت خوبی هم داشتیم. در میانه کار من به مسافرت رفتم و بقیه دفاعیه در مجلس توسط برادر عزیز آقای مهندس زنگنه دنبال شد. بالاخره اساسنامه جهاد در مجلس تصویب شد و وظایف جهادسازندگی چنان که مورد انتظارمان بود به تصویب رسید؛ یعنی با جملات بسیار مبهم، دویپهلو، چندپهلو و... البته اموال و امکاناتی نیز که از طریق نهادها و سازمان‌های مختلف به جهاد منتقل شده بود، به عنوان اموال جهادسازندگی به طور قانونی مصوب شد.

از جمله فشارهای دیگری که طی آن مدت به من وارد می‌شد، این بود که یک نفر نمی‌تواند همزمان دو شغل در کشور داشته باشد و با توجه به اینکه من عضو شورای مرکزی جهادسازندگی بودم، باید از ریاست هلال احمر استعفا می‌دادم. من خیلی مقاومت کردم و کارم را ادامه دادم، تا اینکه متوجه شدم این زمزمه‌ها داخل هلال احمر و در بین همکاران عزیز خودم در رأس هلال احمر نیز مطرح است. وقتی متوجه این قضیه شدم، تصمیمم را گرفتم و با توجه به شناختی که از آقای دکتر وحید دستجردی داشتم، ایشان را به عنوان جایگزین خودم معرفی کردم. آقای غیوری هم ایشان را پیشنهاد کردند که مورد تأیید قرار گرفت و حکمش صادر و به هلال احمر معرفی شد.

با توجه به تحولات کامل انقلاب اداری که در هلال احمر به انجام رسیده بود، تقریباً با دلی آرام و مطمئن و با امید به آینده‌ای روشن برای جمعیت هلال احمر کارم را در آنجا خاتمه دادم. بعدها روابط

عمومی جمعیت هلال احمر گزارشی از میزان فعالیت‌های هلال احمر در سال‌های مختلف منتشر کرد که برای ملاحظه تغییرات انجام‌شده در بخش‌های مختلف هلال احمر در دوران مسئولیتم، در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ می‌توان به آن مراجعه کرد.

طی دوران دفاع مقدس ۴۷۶ امدادگر هلال احمر در جنگ به شهادت رسیدند.



را در مجلس فراهم کرده بودند. این مسائل فشار زیادی به ما وارد می‌کرد. حتی در یکی از کمیسیون‌های مجلس که برای دفاع رفته بودم، یکی از نماینده‌ها خیلی راحت چشم‌هایش را روی هم گذاشت و با صراحت گفت: جهادسازندگی کاری نکرده، جهادسازندگی جهاد رانندگی است. یک عده یک تعداد ماشین دولت را می‌گیرند و سوار می‌شوند و... این را که شنیدم فریادم به آسمان بلند شد که خدایا ببین با تلاش‌های



شهادت در راه شهیدا

شهید بهزاد (مهدی) غیاثی
جانشین بهداری لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)

بهزاد غیاثی در دوم فروردین ۱۳۴۳، در روستای قروهی سنقر در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد و تحصیلاتش را تا مقطع دوم دبیرستان در رشته ساختمان در هنرستان شهید واعظی ادامه داد. در اواخر دوران تحصیل مثل خیلی دیگر از مردم در آن دوران، به مخالفت و مبارزه با استبداد پهلوی پرداخت. با پیروزی انقلاب اسلامی عضو جهادسازندگی شد و با شروع جنگ تحمیلی درس را رها کرد و به جبهه رفت. پس از عضویت در سپاه، دوره آموزشی پزشکیاری را گذراند و به عنوان مسئول بهداری پادگان ابوذر، در شهر مرزی سرپل ذهاب، مشغول به خدمت شد. در پاییز سال ۱۳۶۲، به جمع رزمندگان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) پیوست و پس از عملیات والفجر ۴ به معاونت دوم بهداری لشکر معرفی شد. در عملیات کربلای ۵ به عنوان جانشین بهداری لشکر و مسئول محور به صورت تمام وقت در خط مشغول خدمت به مجروحین بود. او در بیست و

چهارم اسفند ماه ۱۳۶۵، در عملیات کربلای ۵ هنگام ارائه خدمات امداد و انتقال مجروحین در پشت کانال ماهی در اثر اصابت گلوله به سر به شهادت رسید.

شهید بهزاد (مهدی) غیائی به روایت همسر شهید

به سبب نسبت فامیلی و با موافقت پدرم در سال ۱۳۶۴ با مهریه پنجاه هزار تومان ازدواج کردیم. از من پرسید: اگر شهید شوم، مهرت را می‌بخشی؟ بعد از خبر شهادتش مهریه‌ام را حلال کردم. مراسم ازدواج‌مان بسیار ساده بود. دو روز بعد از عروسی راهی پادگان دوکوهه شد. آرزویش رفتن به کربلا بود که با شهادتش به آرزویش رسید و به دیدار امام حسین^(ع) شتافت و به بالاتر از آنچه آرزو داشت، دست یافت. فرزندم پس از شهادت او به دنیا آمد. در خواب دیدمش که به من گفت: «زهر جان! نگران نباش. من تا چهل روز در کنار تو هستم و تو تنها نیستی.»

شهید بهزاد (مهدی) غیائی به روایت سردار مجتبی عسگری

یک روز در پادگان ابوذر به من گفت: برادر عسگری چگونه می‌شود از اینجا به لشکر ۲۷ منتقل شد؟ اینجا خیلی در رفاه هستیم. گفتم: اما لشکر مثل اینجا راحت نیست. گفت: می‌دانم. به همین خاطر می‌خواهم به لشکر بیایم. من تمام سختی‌ها را به جان می‌خرم.

وصیت‌نامه شهید بهزاد (مهدی) غیائی

بسم الله الرحمن الرحيم

همه ثناها مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است و درود او بر سید ما محمد^(ص) و خاندان پاکش باد. خدایا تو را شکر می‌کنم که مرا با خود و حضرت محمد^(ص)، فرستاده تو، و قرآن کریم، سخن تو، آشنا کردی و مرا با کسانی هم‌نشین کردی که در آنها ایمان کامل انسان‌های کامل، شهادت، شهامت، ایثار، از خودگذشتگی، اخلاص و خیلی صفات دیگر بود. وظیفه شرعی همه ما این است که در مقابل هرگونه تجاوزی به اسلام ایستادگی و پوزه تجاوزگر را به خاک بمالیم و مبارزه را تا آنجایی که احکام قرآن را جامه عمل بپوشانیم، ادامه بدهیم. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه‌دار.

و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

الاحقر بهزاد غیائی



شهادتی ابوالفضل

شهید علیرضا کوهستانی

جانشین بهداری لشکر ۲۵ کربلا

علیرضا کوهستانی در چهارم فروردین ۱۳۴۱، در روستای کوه‌میان از توابع شهرستان آزادشهر به دنیا آمد. در سال ۱۳۴۸ به دبستان رفت و تحصیلاتش را تا دوم دبیرستان ادامه داد و در پنجم فروردین ۱۳۵۸ عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. دو فرزندش، به نام‌های زهرا و هادی، در سال‌های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ به دنیا آمدند. وی بعد از گذراندن چهار ماه آموزش فوریت‌های پزشکی در بهداری مرکزی سپاه پاسداران، در مناطق جنگی به فعالیت‌های امدادی و درمانی مشغول شد و در تعداد قابل توجهی از عملیات‌ها، با سمت‌های مختلفی در امور بهداری و امدادی عهده‌دار مسئولیت شد. علیرضا کوهستانی

احداث کنند. طی بازسازی سنگری که برای برپایی پست امداد در نظر گرفته بودند، سنگر مورد اصابت گلوله‌های تانک عراق قرار گرفت و در کنار هم‌زمانش به شهادت رسید.

شهادت علیرضا کوهستانی به روایت احمد درویشی؛ هم‌رزم

به خط مقدم رفته بود که مورد اصابت شلیک مستقیم دشمن قرار گرفت. ابتدا دستش قطع شد. ذکر یا حسین و یا مهدی می‌گفت. ناگهان خمپاره‌ای به او اصابت کرد و هر دو پایش نیز قطع شد و در کنار عبدالکریم جهاندار به شهادت رسید.

وصیت‌نامه شهید علیرضا کوهستانی

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خدا را که خریدار جان و مال مؤمنین گشت و ثنا مخصوص مولایی است که ایمان را به سلاح شهادت مسلح کرد تا در سایه این سلاح، شعار هیئات منا الذله زنده بماند. با درود بی‌کران بر آخرین پیامبر خدا حضرت محمد (ص) که انسانی را که در جهل و بت‌پرستی و شرک غوطه می‌خورد و در غل و زنجیر شرک تا کمر خم شده بود، نجات داد و تا قله مرتفع انسانیت هدایت کرد. و با درود بی‌نهایت بر امام زمان (عج) که جهان در انتظار فرجش نشسته است و با سلام بر نایب عزیزش خمینی کبیر که مسلمین را از ذلت به عزت رسانید و جوانان را از میدان‌های جهل و فساد تا قله بلند شهادت هدایت کرد. ای امت شهیدپرور، امروز اسلام غریب است و این درخت نیمه‌جان اسلام نیاز به خون دارد و باید به پای آن خون بریزیم تا بارور شود. خداوند بر ما منت گذاشت و انقلاب اسلامی در ایران به تحقق رسید و باید این بار را به دوش بکشیم.

گونه

به عنوان جانشین بهداری لشگر ۲۵ کربلا، در عملیات کربلای ۴ شرکت کرد و در همین عملیات مجروح شد. در عملیات کربلای ۵ او به اتفاق عبدالکریم جهاندار و تن دیگر از نیروهای امدادگر، عازم خط مقدم در منطقه عملیاتی شلمچه شد تا برای پشتیبانی از نیروهای رزمنده پست امداد



کتاب

۵۲۸

بازروایی خاطرات بمباران شیمیایی بیمارستان صحرایی

کتاب «۵۲۸؛ بازروایی خاطرات بمباران شیمیایی بیمارستان صحرایی» را امیرمحمد عباس‌نژاد در ۱۹ بخش نوشته است که بخشی از آن به تاریخچه اختلافات مرزی ایران و عراق، سومار در دفاع مقدس، شرح کلان جنگ، موقعیت منطقه و مرز از نظر نظامی، تاریخچه بیمارستان‌های صحرایی در دوران دفاع مقدس، فهرست بیمارستان‌های ایجاد شده در مناطق عملیاتی و بیمارستان صحرایی ۵۲۸ سومار پرداخته است.

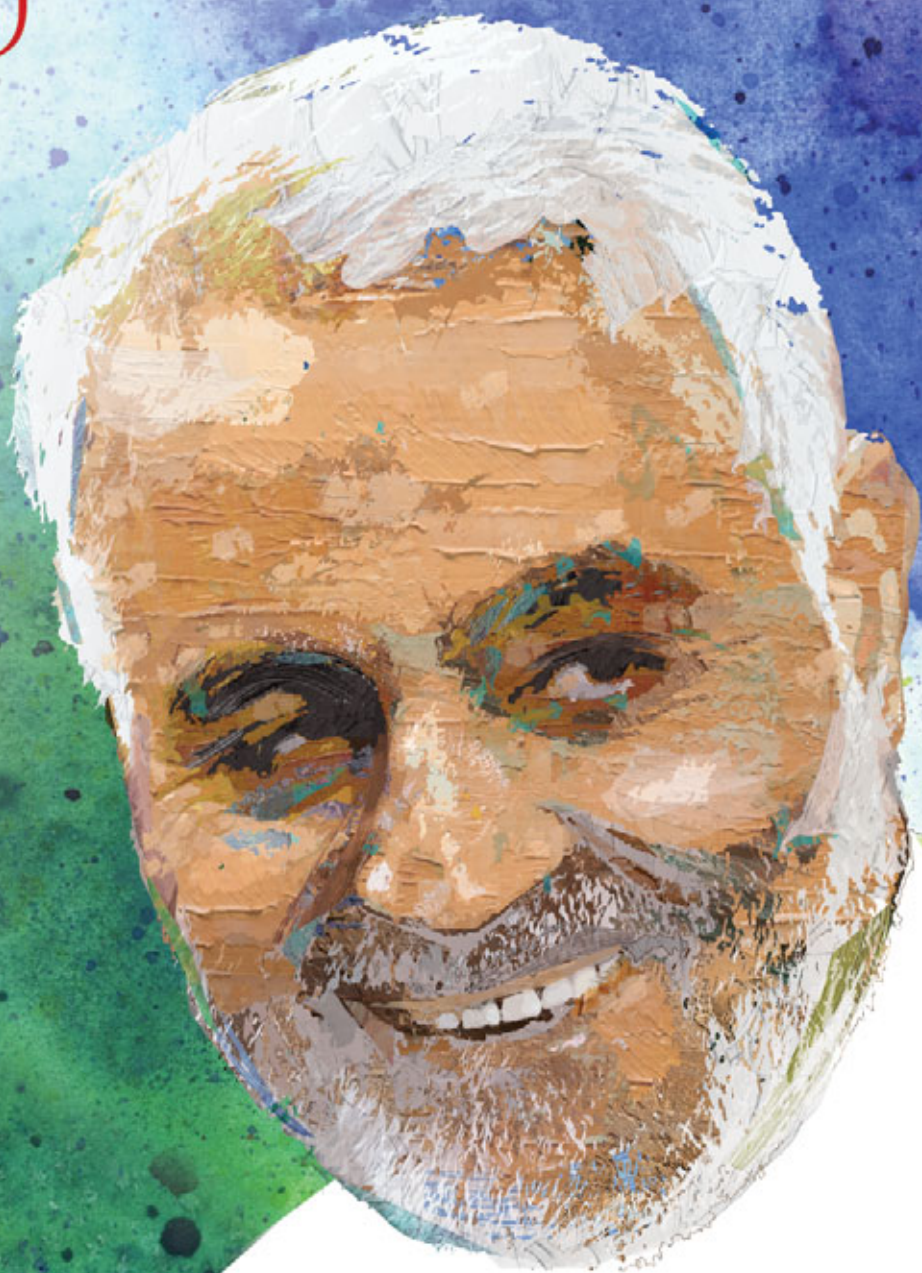
در این مجموعه پژوهشی تلاش گردیده تا پرده از راز بخشی از تاریخ معاصر کشور در جنگ تحمیلی برداشته شده و از فراموش شدن یا تحریف تلاش‌ها و حماسه‌های خلق شده توسط مردم این مرز و بوم در بیمارستان صحرایی ۵۲۸ سومار که به دلیل بمباران شیمیایی رژیم عراق هم اکنون وجود خارجی ندارد، جلوگیری شود.

در صفحه ۵۵ کتاب، بخش «تاریخچه بیمارستان‌های صحرایی در دوران دفاع مقدس» می‌خوانیم: «با تخریب بیمارستان‌ها، کادر پزشکی با هماهنگی نیروهای نظامی به خانه‌های شهر پناه بردند و با انتقال وسایل و تجهیزات پزشکی، در خانه‌های شهر اورژانس‌هایی برپا کردند. البته این اورژانس‌ها نیز از حملات هوایی دشمن در امان نبودند. علاوه بر این، با خط مقدم نیز فاصله داشتند و آمبولانس‌ها برای انتقال مجروحین باید از میان شهر می‌گذشتند؛ شهری که خیابان به خیابان بمباران می‌شد» کتاب در بخش‌های پایانی به روایان این حادثه می‌پردازد.

مصطفی شیشه‌چی‌ها، شهید امیر سرتیپ دکتر احمد هجرتی، شهید امیرسرتیپ دکتر مسعود فیاض‌زاده، شهید سرهنگ بازنشسته مرتضی خوید، سرهنگ مجتبی دهقانی، جهان‌شاه صادقی و سرهنگ ابوالقاسم فرامرزی خاطراتشان را از بمباران شیمیایی صحرایی ۵۲۸ سومار در این کتاب روایت کرده‌اند. در پایان نیز اسناد و تصاویر این حادثه تلخ در سال ۶۵ منتشر شده است.

از خاطرات سرهنگ مجتبی دهقانی درباره این حادثه آمده است: «بیمارستان ساعت ۳۰:۱۲ بمباران شیمیایی شده بود. مرتضی خوید و جهان‌شاه صادقی را دیدیم که داخل آمبولانس و در حال اعزام به عقب هستند. از بین همه افراد حاضر در بیمارستان من و قیصری سالم و تازه‌نفس بودیم. سریع همه مجروحین و دکترها را با دو، سه اتوبوس آمبولانسی و چندتا آمبولانس به کرمانشاه اعزام کردیم. تا ساعت ۷-۸ غروب در منطقه بودیم. یکدفعه احساس سوزش در چشم‌هایمان کردیم و حالت تهوع و استفراغ بهمان دست داد»

کتاب «۵۲۸؛ بازروایی خاطرات بمباران شیمیایی بیمارستان صحرایی» را انتشارات سوره سبز، با شمارگان چهارهزار نسخه، ۱۱۲ صفحه، قطع رقعی روانه بازار کتاب کرده است.



سید الهادی محمدزاده

داروی دردمن شهادت است.

نابینا



پادکست به سوی قاف
روایتی متفاوت از
حضور جامعه پزشکی در دفاع مقدس

پادکست های به سوی قاف را در
شبکه های اجتماعی موسسه
بهداری رزمی دفاع مقدس و مقاومت
و همچنین در انکر، اسپاتیفای و
گوگل پادکست بشنوید

